وافوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد
جلد اول
تحفۂ قادری
در مطبع مجتبائی دہلی باہتمام محمد مرتضی طبع شد

وحدیث مشهور بروایة معتبره تفسیر سعف مر قول مجمل الله تعالی را که رسول علیه الصلوة والسلام بر کلخن
قومی آمده بول کرد و وضو ساخت و بر ناصیه مبارک خویش مسح کرد و کمتر ازان مروی نیست پس معتبر در فرض
همین قدر باشد زیرا که اگر کمتر ازان جایز می بود سرور علیه السلام آن را برای تعلیم حکم آن نیز بیان میفرمودند
و نزدیک امام مالک مسح تمام سر فرض است چنانکه در تیمم بقول الله تعالی فامسحوا بوجوهکم مسح تمام روی فرض است
ما میگوییم مسح سر را بر مسح روی قیاس نمی توان کرد زیرا که در مسح سر فعل پیغمبر علیه السلام است و روایت کرده
دلیل است بر قدر مسطور چنانکه گذشت و نیز در تیمم مسح روی بجای شستن روی است پس بمقدار در حکم
شستن روی باشد بدانکه مسح چهارم حصه ریش فرض است نزدیک امام بقیاس مسح سر و نزدیک امام
ابو یوسف مسح تمام ریش فرض است زیرا که چون پیش مسح ریش شستن پوست که زیر ریش است ساقط شد
مسح تمام ریش بجای شستن تمام زیر ریش فرض شد بدانکه بروایت ایضاح مراد چهارم حصه از ریش است
که متصل پوست روی است اما در مشهور روایت از امام مسح تمام موی ریش که روی را پوشیده است فرض است
وهو الاصح المختار کذا فی شرح جامع صغیر قاضیخان بدانکه مراد از مسح رسانیدن دست تر است بعضویکه بران مسح
فرض است بشرط آنکه تر کرده باشد دست را بآب و یا تر مانده باشد دست بعد از شستن عضوی از اعضای وضو پس اگر دست
از بعضی اعضای تر کرده مسح کند یا در دست او بعد از مسح عضوی تری مانده باشد بان مسح کند روا نباشد مسئله اگر بعد از مسح سر تراشیده شد
واجب نیست که بار دیگر مسح کند و در ریش همین حکم است کذا فی حاشیه چلپی اگر بعد از وضو ناخن تراشید واجب نیست که موضع
تراش را بار دیگر بشوید مسئله سنت در وضو چهارده چیز است یکی شستن هر دو دست است تا بند دست این سنت
نزدیک بعضی پیش از استنجا است و نزدیک بعضی بعد از استنجا و نزدیک بعضی هم پیش از استنجا است و هم بعد از استنجا
و طریق شستن آنست که ظرف آب را بدست چپ گرفته اول دست راست را سه بار بشوید بعد ازان ظرف را بدست
راست گرفته دست چپ را همچنان بشوید و اگر ظرف کلان است که برداشتن آن ممکن نیست انگشتان دست چپ را جمع نموده
ازان ظرف با انگشتان آب بگیرد و دست راست بشوید بعد ازان دست راست را تا هر قدر که بخواهد در آب درآورده باید
بدستها آب گرفته دست چپ را بشوید اگر بر هر دو دست نجاست باشد بهیچ نوع نشاید که دست را در آب درآرد بلکه دست را از نجاست
پاک کردن بوجهی که آب و ظرف نجس نشود فرض است دوم تسمیه آغاز وضو در حلبی است که منقول است

ست از سلف گفتن بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام و فضل بسم الله الرحمن الرحیم گفتن سیوم مسواک

کردن چهارم سه بار در دهن آب جنبانیدن پنجم سه بار در بینی آب کردن و نزدیک امام شافعی مضمضه و استنشاق

هر دو به یک غرفه سنت است بهر غرفه هر دو بجا آرد ششم خلال ریش در حاشیه چلپی است که انگشتها از زیر ریش بجانب

خارج بکشد چنانچه پشت دست بجانب متوضی باشد هفتم خلال انگشتان دست هر دو در حاشیه چلپی است که در آرد بعضی

انگشتان در بعضی دیگر کذا فی اکثر المعتبرات هشتم خلال انگشتان هر دو پا در حاشیه چلپی است که بخنصر دست چپ از خنصر

پای راست شروع کند و بخنصر پای چپ تمام کند نهم هر عضو را سه بار شستن دهم تمام سر مسح کردن یکبار بخلاف امام شافعی

که نزدیک وی سه بار سنت است و در جامع ترمذی است که علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه اعضاء وضو را

سه بار شست و مسح کرد بر سر خود یکمرتبه و فرمود اینست وضوء رسول علیه السلام و در صحیح بخاری مثل اینست یازدهم

مسح هر دو گوش کردن بآب سر بخلاف امام شافعی که نزدیک او مسح گوش بآب نو سنت است دوازدهم نیت

وضو سیزدهم ترتیب در وضو چنانکه اول روی بشوید بعد از آن هر دو دست بعد از آن مسح سر کند بعد از آن

هر دو پای بشوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی نیت و ترتیب هر دو فرض است چهاردهم تر بر تر شستن بخلاف

امام مالک که آن نزدیک وی فرض است **مسئله** مستحب در وضو دو چیز است یکی شروع کردن از جانب راست

زیرا که مواظبت رسول صلی الله علیه وسلم بر شروع از جانب راست بطریق عادت بود و سنت آنست که مواظبت

بر آن بطریق عبادت باشد دوم مسح بر گردن زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرده است بر گردن مبارک

خویش در حاشیه چلپی است که بعد از مسح هر دو گوش به پشت هر دو دست مسح بر گردن کند زیرا که بر پشت دست تری

مستعمل نیست **فصل در نواقض وضو** **مسئله** ناقض وضو دوازده چیز است یکی بر آمدن

چیزی از پیش یا از پس معتاد باشد یا غیر معتاد چون کرمی از دبر بر آید یا بادی که از قبل

یا از ذکر بر آید در این باد اختلاف مشایخ است دوم بر آمدن چیزی از جراحت بشرط آنکه از جای خود

روان شود و برسد بموضعیکه شستن آن در وضو یا در غسل واجب است پس اگر نه رفته چیزی از جراحت بر آمد

بعد از آن خود چیزی نیز آمد ناقض وضو نباشد و نیز اگر چیزی را بدندان گزید و بران اثر خون دید یا خلال کرد دندان

خود را و بر خلال خون ظاهر شد یا انگشت در بینی کرد و بران خون دید یا بینی فشرد و از بینی مثل عدس خون بسته بر آمد

۵

فصل

وضو نمی‌شکند و نزدیک امام شافعی بر آمدن چیزی از غیر دو راه ناقض وضو نبود و نزدیک امام ما ناقض وضو باشد اگرچه از جای

روان شود سیوم قی که چون بود و بر ابر بزاق باشد چنانکه بزاق سرخ شود پس اگر بزاق زرد شد وضو نمی‌شکند چهارم قی که

لخته یا طعام یا آب یا خون بسته بود و به پری دهن رسد بخلاف بلغم که از سر نازل شود زیرا که آن بالاتفاق ناقض وضو نباشد اما بلغم

که از شکم بر آید نزدیک طرفین ناقض وضو بود و نزدیک امام ابو یوسف ناقض وضو باشد بدانکه اگر اندک اندک قی کرد چون جمع کرده شود

به پری دهن رسد نزدیک امام ابو یوسف اگر در یک مجلس است جمع کرده شود و نزدیک امام محمد اگر یک سبب است جمع کرده شود پس

اگر مجلس متعدد شود و سبب متحد است جمع کرده شود نزدیک هر دو و اگر در هر دو اختلاف است جمع کرده نشود نزدیک هر دو و بدانکه

آنچه که از بر آمدن آن وضو نمی‌شکند پلید نبود پس خون که از جای خود روان نشده است و قیی که به پری دهن نرسیده است

نجس نباشد و نزدیک امام محمد نجس است و اصول کتب صحیح دلیل آن با جواب او در ترجمه مذکور است پنجم خواب کسی که بر پشت

یا بر پهلوی خوابیده باشد ششم خواب کسی که سر خود را بر هر دو زانو یا بر هر دو دست خود نهاده خوابیده باشد یا بر یکی از

سرین خود خواب کرده باشد چنانچه مقعد او از زمین جدا مانده باشد هفتم خواب کسی که تکیه بر چیزی خواب کرده باشد که اگر

آن چیز را دور کنند وی بیفتد بخلاف خواب ایستاده یا نشسته یا در رکوع مسنون یا در سجود مسنون که آن ناقض وضو نبود

هشتم بیهوشی نهم دیوانگی دهم مستی چنانچه در رفتار پای او لغزد یازدهم خنده قهقهه مصلی بالغ در نماز ذات

رکوع و سجود بخلاف قهقهه کودک در این نماز یا قهقهه بالغ در نماز جنازه یا سجده تلاوت که آن ناقض وضو نبود لیکن ناقض

آن عمل باشد بدانکه قهقهه در نماز ناقض وضو وقتی است که در بیداری باشد اما در خواب ناقض وضو نبود و نزدیک امام شافعی قهقهه

ناقض وضو نیست در خواب باشد یا بیداری بود بدانکه قهقهه آنست که آواز آن همسایگان بشنوند و ضحک آنکه خود بشنود نه غیر

و تبسم آنکه نه خود بشنود نه غیر او اول هم وضو را می‌شکند و هم نماز را و ثانی نماز را می‌شکند نه وضو را و ثالث نه وضو را می‌شکند

و نه نماز را دوازدهم مباشرت فاحشه چنانچه مرد و زن هر دو برهنه شوند و بدن یکی با بدن دیگری مساس کند و آلت مرد

ایستاده باشد و با فرج زن مساس کند بخلاف امام محمد که نزدیک وی مباشرت مذکور ناقض وضو نیست مسئله کرمی که از جراحت

بر آید ناقض وضو نباشد زیرا که کرم طاهر است و آنچه که بر آن از نجاست قلیل است و همچنین است اگر بر آمده است از ذکر مرد زیرا که از جراحت

بر آمده است بنابر آنکه ذکر محل کرم نبود و کرمی که از قبل زن بر آید در آن اختلاف مشایخ است اما کرمی که از دبر بر آید ناقض وضو است

زیرا که بر آمدن نجاست قلیل از دبر ناقض وضو باشد و آن کرم از نجاست قلیل خالی نبود مسئله اگر بیرون گوشت از جراحت جدا

ناقض وضو نباشد و نیز اگر مردی ذکر یا به ذکر مساس کرد نزدیک ما ناقض وضو نبود و همچنین است اگر زنی فرج مساس کرد بخلاف
امام شافعی که نزدیک او مساس آن یا ذکر ناقض وضو باشد و در شرح حلبی است که اختلاف در کسی است که مساس کرده است اما آنکه وی را
مساس کرده شده است وضوی وی بالاتفاق نمی شکند و نیز اختلاف در مساس بطن است اما اگر مساس کرد یکی از سر ناخن
یا بدان دیگر او ناقض وضو نباشد نزدیک ایشان و نیز اختلاف در مس کردن با باطن کف دست است اما اگر مساس کرد به پشت دست یا بسر انگشتان
دست بالاتفاق وضو نمی شکند فصل در غسل مسئله در غسل سه چیز فرض است یکی آب در دهن کردن دوم آب در بینی
کردن بخلاف امام شافعی که نزدیک وی این هر دو در غسل سنت است بدانکه اگر غسل کرد و بعد از آن طعامی در دندان وی باقی
باقی ماند پاک شود سیوم رسانیدن آب بر تمام ظاهر بدن لیکن مالیدن آن واجب نبود پس اگر در ناخن خمیر باقی مانده است شستن
زیر آن واجب باشد بخلاف ریم و گل و رنگ حنا و غیر آن زیرا که ریم در حکم بدن است یا برای آنکه از همین جا متولد است و از گل آب
نفوذ میکند و در رنگ حرج است مسئله اگر بر بدن روغن مالید و بعد از آن آب روان کرد غسل جایز بود هرچند بدن آب را قبول
نکرده باشد مسئله اگر غالب است بر گمان او که بی جنبانیدن گوشواره آب در سوراخ آن نخواهد رسید جنبانیدن گوشواره واجب شود
و اگر در سوراخ گوشواره نباشد و بر گمان او غالب است که بی تکلف آب در سوراخ میرسد تکلف نکند و اگر میداند که بی تکلف آب نخواهد رسید
تکلف کند و اگر بعد از برآوردن گوشواره سوراخ بند شده است چنانچه اگر غافل شود آب در سوراخ نمیرسد آب را بر سوراخ روان سازد
بی آنکه مثل چوب یا غیر آن تکلف کند مسئله اگر انگشتری تنگ باشد واجب است که آن را در وقت وضو و غسل بجنباند تا آب در زیر آن برسد
مسئله اگر کسی را ختنه نکرده باشند نزدیک بعضی مشایخ واجب است بر وی که در غسل آب در قلفه رساند و اگر بول در قلفه رسید ناقض وضو
باشد اگر چه از قلفه بیرون نیامده باشد زیرا که نزدیک ایشان قلفه را حکم ظاهر بدن است من کل وجه و نزدیک بعضی در غسل در قلفه آب
رسانیدن واجب نباشد اما اگر بول در قلفه آید ناقض وضو بود زیرا که نزدیک ایشان قلفه را در غسل حکم باطن بدن است و در وضو حکم ظاهر
بدن است مسئله سنت در غسل پنج چیز است یکی شستن هر دو دست دوم شستن فرج سیوم دور کردن نجاست
از بدن بعد از شستن فرج چهارم وضو کردن [illegible] اگر در مکان غسل آب مستعمل جمع شود پای را تاخیر کند و بعد از غسل
جای دیگر بشوید و اگر بر تخته یا بر سنگ غسل کند [illegible] کذا فی حاشیة الچلپی پنجم سه بار بر تمام بدن
آب روان کردن مسئله بر زنان واجب نیست که گیسوی بافته خود را در غسل بکشایند تا تر کنند زیرا که تر کردن بیخهای موی
کفایت میکند بنابر آنکه فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم ام سلمه را رضی الله تعالی عنها که کفایت میکند

رضی ام سلمه اگر رسید آب به بیخهای موی تو و اگر موهای زن بافته است واجبست که در موها نیز آب رساند چنانچه
واجبست بر مرد رسانیدن آب در ریش خویش زیرا که حرج نیست اما بر مردان واجبست که گیسو بافته خود را در غسل بکشایند
و هو الاحتیاط **فصل در موجبات غسل** موجب غسل چهار چیز است یکی بر آمدن منی که از مکان خود بدفق
و شهوت جدا شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک ایشان از سر عضو بدفق و شهوت بر آمده باشد پس اگر از مکان
خود که پشت مرد است بشهوت جدا شد پیش از آنکه بر آید گرفت سر عضو را تا آنکه شهوت ساکن شد بعد از آن گذاشت
سر عضو را و بی شهوت منی از عضو بیرون آمد نزدیک طرفین غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف که نزد ایشان واجب
نشود و اگر پیش از بول غسل کرد بعد از آن بقیه منی ظاهر شد نزدیک طرفین بار دیگر غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف رح
بدانکه بر آمدن منی بصفت مذکوره موجب غسل است اگرچه در خواب باشد مرد و زن درین حکم برابر است لیکن از امام محمد
در غیر روایت اصول منقول است که اگر زن احتلام و تلذذ و انزال یاد باشد غسل واجب شود اگرچه اثر تری بر جامه
یا بدن نیابد مروی است از شمس الائمه که لا یؤخذ بهذه الروایة دوم غایب شدن سر ذکر در قبل یا دبر و بر تقدیر
بر فاعل و مفعول هر دو غسل واجب گردد سیوم دیدن منی را یا مذی را بعد از خواب اگرچه احتلام یاد نباشد بدانکه وجوب
غسل در منی ظاهر است اما در مذی بنا بر آنکه احتمال است که بحرارت بدن منی رقیق شده باشد بخلاف امام ابو یوسف
که نزدیک وی در مذی غسل واجب نشود چهارم انقطاع حیض و نفاس پس اگر زن کافره بعد از انقطاع مسلمان
شده باشد غسل واجب نشود زیرا که در وقت انقطاع نزدیک ما مأمور بشرایع نبود اما اگر بعد از جنابت مسلمان شده باشد
غسل واجب شود زیرا که جنابت امر مستمر است پس بعد از اسلام باقی باشد مسئله وطی کردن بهایم را
بی انزال موجب غسل نیست مسئله چهار غسل سنت است یکی برای نماز جمعه هو الصحیح دوم برای هر دو عید
سیوم برای احرام چهارم روز عرفه مسئله روا است وضو بآب باران و آب چشمه و آب برف اگر متقاطر باشد مسئله روا است وضو با آبیکه
بدیر ماندگی متغیر شده باشد یا بشی طاهر چون خاک و اشنان و صابون و زعفران یکی از وصف او را که مزه و رنگ و بوست تغییر داده باشد
اما نزدیک امام ابو یوسف اگر شی طاهر مثل صابون است وضو جایز باشد مگر آنکه بر آب غالب شود چنانکه آب از رقت و سیلان بر آید و بیکی ازینها غلبه شرط بود
پس وقتی که بر آب غالب شود وضو جایز نباشد و نزدیک امام شافعی اگر چیزیکه از جنس زمین نبود بآب آمیخت بآن آب وضو روا نباشد اگرچه
غالب نبود مسئله اگر در آب جاری نجاست افتاد و اثر آن که رنگ و مزه و بوی است در آب ظاهر نشود وضو بدان جایز باشد بدانکه علما از حد جاری

اختلاف است نزدیک بعضی به بردن برگ کاه جاری شود پس اگر جوی آب از بالا بستند و بقیه آب ضعیف رواست وضو بآن
جایز بود زیرا که آنجا جاری است مسئله اگر خواهد که در آبیکه بسته میرود وضو کند واجب است که بنشیند بروشی که استعمال نکند غساله
خود را بادمیان و غرفه در زنگ بکند استعمار نکاه برود غساله او مسئله اگر حوض از ده در ده کم است و یکجانب آن آب می در آید و از جانب دیگر
می بر آید روا است وضو در همه جانب آن حوض و علیه الفتوی و نزدیک بعضی اگر چهار در چهار است جایز است و در زیادت از آن
جایز نیست مگر در ممر آب مسئله اگر آب بد بو شد و معلوم است که بوی آن از نجاست است وضو بآن روا نباشد و اگر معلوم نیست روا بود
زیرا که احتمال است که از دیر ماندگی بد بو شده باشد مسئله سگ مرده در جوی روان افتاد و عرض آن بند کرد اگر آبیکه متصل سگ
میرود کمتر است از آبیکه متصل سگ نمیرود در نشیب آن وضو جایز بود گفته است فقیه ابوجعفر بهمین یافتیم مشایخ خود را و مروی است
از امام ابو یوسف که اگر یکی از اوصاف آب متغیر نشده است وضو کردن بآن پاک بود مسئله اگر مرد در آب حیوانیکه در آب میزاید چون ماهی و غوک
وضو بآن جایز باشد بخلاف حیوانیکه در آب نمیزاید اما معیشت او در آب بود چنانچه بط و مرغابی مردن آن آب پلید شود مسئله اگر در آب حیوانی بمیرد
که خون روان ندارد چون پشه و مگس وضو بآن آب جایز بود زیرا که نجس دم مسفوح است و بنابر حدیث وقوع مگس در طعام قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا وقع
الذباب فی اناء احدکم فلیمقله ثم لیقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری شفاء و بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر در آب مثل ماهی یا مگس بمیرد وضو بآن
جایز نباشد مسئله روا نیست وضو بآبیکه از درخت یا از میوه فشرده باشد چون آب ریباج و آب سیب و سیر که اما آبیکه خود از درخت می آید بآن وضو
جایز باشد مسئله اگر در آب چیزی پاک افتاد و اجزای آن بر آب غالب آمد چنانچه آب از طبع خود که رقت و سیلان است برآمد چون آب لوبیا
یا چیزی پاک را در آب جوش دادند و آب بآن غلیظ شد چنانکه شوربا یا برگهای درخت در آب افتاد و آب بآن متغیر شد چنانکه در آب رنگ برگها شد
وضو بآن جایز نباشد مسئله اگر در آب بسته نجاست افتاد وضو بآن جایز نبود مگر آنکه ده در ده باشد و در گرفتن آب برای وضو نیز آن ظاهر نشود و نیز اگر در جانب
آب نجاست ظاهر باشد نیز وضو جایز نباشد مگر در جائیکه آنجا نجاست ظاهر نشود و اگر نجاست ظاهر نباشد در هر جا وضو جایز بود و نیز از موضع غساله وضو جایز باشد زیرا که ده در ده در حکم
آب جاری بود و اعتراض محی السنه و جواب از خبا در ترجمه کوه است فصل در آب مستعمل مسئله روا نیست وضو بآب مستعمل بدانکه در آب مستعمل چند اختلاف است
یکی در چیزیکه بآن مستعمل میگردد نزدیک شیخین مستعمل شود بازاله حدث و به نیت عبادت و نزدیک امام محمد مستعمل میگردد مگر به نیت عبادت بخلاف امام شافعی که نزدیک وی
مستعمل میگردد مگر بازاله حدث اما ازاله حدث نزدیک او بی نیت حاصل نشود زیرا که نیت در وضو شرط است نزدیک او دوم در وقت مستعمل شدن بدانکه آب
چون از عضو جدا شود مستعمل میگردد در صحاح چلپی می آرد اگر از عضو جدا نشده است مستعمل نمیگردد بالاتفاق بعد از آنکه جدا شد بمجرد جدا شدن مستعمل میگردد
بنا انکه در هدایه است و نزدیک بعضی مستعمل نشود مگر وقتیکه در زمین یا در آوندی یا دست قرار گیرد سیوم در حکم مستعمل

نزدیک امام آب مستعمل نجس است نجاست غلیظه و نزدیک امام ابو یوسف نجس است نجاست خفیفه و نزدیک امام محمد طاهر است غیر مطهر و نزدیک امام مالک
و در قول قدیم و نزدیک امام شافعی طاهر و مطهر است اما میگوییم اگر طاهر و مطهر بود بایستی که وضو بر آن نیز جایز بودی بعد از آن جایز
بودی خوردن آن اکسی این نگفته است **فصل در دباغت** مسئله چرم هر چیز بدباغت پاک شود مگر چرم خوک و آدمی بدانکه دباغت دو گونه
نجاست از چرم اما اگر دباغت بدارو باشد چون برگ سلم و جز آن این دباغت حقیقی گویند بعد از این دباغت نجاست هرگز عود نمیکند بالاتفاق و اگر
با آفتاب دباغت کرده باشد این دباغت حکمی باشد بعد از این دباغت از امام در عود نجاست دو روایت است اما اصح آنست که هم نزدیک امام
و هم نزدیک صاحبین نجاست آن نیز هرگز عود نمیکند چنانچه در جامع الرموز است بدانکه صحیح آنست که نافه مشک پاک است تر باشد یا خشک از مذبوح
باشد یا از غیر مذبوح لذا فی حاشیه چلپی مسئله حیوانیکه پوست آن بدباغت پاک شود بزکوة پوست و گوشت آن هر دو پاک گردد اگر چه خوردن
گوشت آن حرام باشد و آنکه پوست آن بدباغت پاک نشود بزکوة نیز پاک نگردد و بدانکه مراد از زکوة آنست که مسلم یا کتابی ذبح کند
و تسمیه دانسته ترک ننماید مسئله پنج چیز از میته پاک است موی و استخوان و پی و سم و شاخ و پاک است موی آدمی و استخوان آن
لیکن جایز نیست نماز کسیکه دندان شکسته خود را بجای خود نهاده باشد اگر چه از قدر درم زیاده بود بخلاف امام محمد که نزدیک او در زیاده از قدر
درم جایز بود **فصل فی البیر** مسئله اگر در چاه نجاست افتاد یا حیوانی بمرده آماس کرد یا عضوی از آن منفرج شد یا مثل آدمی یا سگ
در چاه بمرد تمام آب آنچاه برآورده شود و اگر ممکن نباشد قدر آبیکه در آنچاه است باید برآورد امام محمد آن قدر تقدیر کرده است از دو صد دلو تا سه صد
دلو و صحیح آنست که در قدر آن بقول دو مرد که ایشان در امر آب بینائی باشد اعتماد کنند مسئله اگر مانند کبوتر یا ماکیان در چاه بمرد
از چهل دلو تا شصت دلو برآرند و در مانند موش یا گنجشک از بیست دلو تا سی دلو و معتبر دلو میانه است مسئله اگر از چاه نجاست برآید یا حیوانی
مرده برآمد که آماس نکرده است یا عضوی از او جدا نشده است یا مجروح نگشته است و معلوم نیست که آن نجاست و حیوان از چه وقت افتاده است
نزدیک امام از شبانه روز بنجاست آنچاه حکم کرده شود و اگر آماس کرده است یا عضوی منقطع شده است و ریخته است از سه شبانه روز حکم باید کرد
و نزدیک صاحبین از وقتیکه نجاست یا حیوان را ببینند یا از وقتیکه یقین شود بوقوع آن از همان وقت حکم کرده شود بنجاست آن چاه
مسئله سور آدمی و اسپ و سور حیوانی که گوشت آن حلال است پاک است و سور سگ و خوک و درنده نجس است و سور گربه
و ماکیان کوچه گرد و طیور شکاری و سواکن بیوت مکروه است و سور حمار و استر مشکوک است و در جامع الرموز آورده که در پاک
کنندگی مشکوک است لیکن در پاکی آن شک نیست هو الصحیح پس اگر غیر از مشکوک آب دیگر نباشد هم بدان وضو کند و تیمم نیز
کند بخلاف آب مکروه که اگر آب دیگر نباشد و با آن وضو کند همان کفایت نماید مسئله عرق هر چیزی در حکم سوران چیز است

زیراکه سور بلعاب آمیخته است و حکم لعاب و عرق یکی ست بنابرآنکه هردو از گوشت متولد اند مسئله اگر غیر از نبیذ تمر آب
دیگر نباشد و نیز شیرین و رقیق باشد نزدیک امام وضو بکند و نزدیک امام ابو یوسف تیمم کند و نزدیک امام محمد هم تیمم کند و هم وضو
بکند و اگر سخت شده است و ترش گشته است و سکر می آرد وضو بآن بالاتفاق جایز نبود **باب التیمم** مسئله تیمم جایز است مر محدث را
و جنب و حایض را و نفسا را اگر ایشان قادر نباشند بر آبیکه کفایت کند طهارت ایشان را پس اگر جنب بقدر وضو آب یافت
وضو بروی واجب نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک او واجب شود و برای غسل تیمم کند اما اگر جنب را حدث رسید که وضو میکند
وضو آب یافت بالاتفاق وضو واجب شود و برای غسل تیمم کند چنانکه جنب غسل کرد و بر عضوی از اعضای غیر وضو آب نرسید
و آب تمام شد بعد ازان وضو شکست بقدر وضو آب یافت و چنانکه عضویرا که در غسل باقیمانده است کفایت نمیکند وضو واجب شود
و برای غسل تیمم کند و اگر با محدث آبی باشد که کفایت کند بعض اعضا را او نزدیک ما تیمم کند زیراکه شستن بعض اعضا
نفع نمیکند و نزدیک امام شافعی بعض اعضای بشوید و برای باقی تیمم کند مسئله اگر آب بر یک میل باشد بنابر ظاهر الروایت
تیمم جایز بود و میل سیوم حصه فرسخ باشد و نزدیک بعضی سه هزار و پانصد گز بود تا چهار هزار گز و در جامع الرموز می آرد
یک گز بیست و چهار انگشت باشد بشمار حروف مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و بنا بر روایت حسن اگر در جانب
بر دو میل است تیمم جایز بود و در کمتر ازان جایز نبود و در جواب دیگر اگر بر یک میل باشد نیز تیمم جایز بود زیراکه در رفتن و
آمدن دو میل شود مسئله مریضی اگر بر استعمال آب قدرت ندارد یا باستعمال آب مرض زیاده تر میشود تیمم جایز بود
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی برای جواز تیمم خوف تلف عضو شرط باشد اما میگوییم ضرر زیادتی بها مباح میکند تیمم را
نزدیک همه پس ضرر زیادتی مرض که فوق این ضرر است مباح بکند بطریق اولی مسئله اگر استعمال آب از سردی
ضرر میکند چنانچه مریض میسازد یا عضویرا تلف میکند تیمم جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله رواست تیمم از برای خوف
آدمی و درده و مار و آتش و جز آن اگرچه آب نزدیک باشد و نیز رواست برای خوف تشنگی اگرچه آب در دست دارد
و در سر چاه است آنکه خوف تشنگی خود باشد یا رفیق خود یا خوف تشنگی مرکب خود باشد یا سگ خود و رواست برای احتیاج
خمیر کردن آرد اگر مسافر آب یافت و گمان میکند که کسی آنرا برای خوردن مباح ساخته است جایز نیست او را که با وجود آن
تیمم کند مگر آنکه آب بسیار باشد که گمان کرده شود که هم برای خوردن خواهد بود و هم برای وضو و اگر آب یافت
و گمان میکند که برای وضو مباح ساخته اند خوردن ازان جایز باشد و نزدیک امام فضلی عکس است یعنی اگر برای خوردن است

جایز بود و اگر برای وضو نشت خوردن روا نباشد پس بهر تقدیر نزدیک همی تیمم روا بود مسئله اگر آلت برآوردن آب

چون دلو و مانند آن موجود نباشد تیمم جایز بود مسئله اگر خوف فوت نماز عید باشد رواست که تیمم کرده در نماز

شروع بکند و اگر در نماز عید وضو شکست و خوف است که اگر وضو میکند نماز فوت خواهد شد نزدیک امام رواست

که تیمم کرده بر همان تحریمه بنا کند بخلاف صاحبین نزدیک ایشان تیمم کرده از سر شروع نماید و اگر تیمم شروع کرده بود

و در نماز تیمم شکست بالاتفاق روا باشد که تیمم کرده بر تحریمه اول شروع نماید مسئله اگر خوف فوت نماز جنازه

باشد رواست مر غیر ولی را که با وجود آب به تیمم نماز خواند مسئله روا نیست تیمم از برای خوف فوت نماز جمعه

و نماز وقتی زیرا که بدل جمعه ظهر ست و بدل وقتی قضا مسئله دو ضربه در تیمم فرض ست یکی برای مسح رو

و یکی از برای مسح هر دو دست تا آرنج بدانکه ترتیب در تیمم نزدیک امام شرط نیست اما استیعاب شرط است و

علیه الفتوی پس اگر در عضوی از عضوهای تیمم باند که مسح نشود تیمم روا نبود و طریق احسن در مسح هر دو دست

است که بوسطی و بنصر و خنصر دست چپ بگیرند از کف آن دست بر ظاهر دست راست از سر انگشتان تا آرنج

مسح کند بعد از آن بانگشت شهادت و بانگشت نر از آرنج تا سر انگشتان بر باطن آن مسح نماید و همچنین بدست

راست بر ظاهر و باطن دست چپ مسح کند بعد از آن اگر در میان انگشتان غبار نرسیده باشد واجب است

که خلال انگشتان کند پس برای خلال انگشتان بضربه سیوم محتاج شود مسئله نزدیک طرفین رواست تیمم

بهر چه از جنس زمین بود و طاهر باشد چون خاک و ریگ و سنگ و کلوخ و سرمه و زرنیخ پس بطلا و نقره روا نبود مگر آنکه بخاک آلوده

باشد و نیز بگندم و جو روا نباشد مگر آنکه گرد آلود بوند و نیز بر زمینی که در او نجاست افتاده باشد روا نبود هر چند اثر نجاست نمانده باشد

اما بعد از زوال اثر نجاست نماز در آن زمین جایز بود و نیز بخاکستر جایز نباشد و نزدیک امام ابو یوسف تیمم روا نبود مگر بخاک و ریگ و نزدیک

امام شافعی جایز نبود مگر بخاک مسئله با وجود قدرت بر زمین تیمم بغبار جایز بود پس اگر شخص خانه را جاروب کرد یا دیوار انداخت یا گندم

پیمود و بر رو و بر هر دو دست وی غبار نشست و بر آن دست مالید تیمم جایز باشد اما بمجرد نشستن غبار بی مالیدن دست تیمم روا نبود مسئله

نیت در تیمم فرض است بخلاف امام زفر پس اگر شخص را دو حدث باشد چون جنابت و موجب وضو به نیت هر دو یک تیمم کافی باشد و اگر به نیت

یک حدث تیمم کرد از حدث دوم کفایت نکند مسئله اگر کافر به نیت اسلام تیمم کرده مسلمان شد رواست که بآن تیمم نماز گذارد زیرا که

نزدیک طرفین در تیمم شرط است که نیت کند عبادت مقصوده را که بی طهارت درست نباشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک او بآن تیمم نماز روا بود زیرا که

نزدیک او عبادت مقصوده شرط است اگرچه بی طهارت درست باشد پس اگر برای نماز جنازه و یا سجدهٔ تلاوت تیمم کرد نماز بآن بالاتفاق

روا بود و اگر برای مس مصحف یا دخول مسجد تیمم کرده است بالاتفاق نماز جنازه بآن جایز نباشد زیرا که نماز جنازه و سجدهٔ تلاوت عبادت

مقصوده است که بی طهارت درست نمیشود و مس مصحف و دخول مسجد عبادت مقصوده نیست اما تیمم به نیت نماز آن مباح میکند مس مصحف

و دخول مسجد را مسئله اگر کافری بی نیت وضو کرده بعد از آن مسلمان شد روا است که بآن وضو نماز بخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک او بوضو

کافر نماز جایز نشود و اگر به نیت کرده باشد زیرا که نیت کافر معتبر نیست با آنکه در وضو فرض است نزدیک او و نزدیک ما نیت در وضو فرض نیست

پس اگر با نیت وضو کرد بطریق اولی جایز بود مسئله و اگر تیمم در وقت نماز و پیش از وقت آن بخلاف امام شافعی که نزدیک او اگر پیش از وقت

تیمم کرده است روا نیست که در وقت بآن تیمم نماز بخواند زیرا که خاک نزدیک او خلف ضروریست مر آب را و نزدیک ما خلف مطلق است و مقوی قول ما

حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج مسئله اگر شخصی از رفیق آب طلبید و کسی نداد نماز آن شخص به تیمم روا باشد

و اگر بعد از نماز داد آن نماز را اعاده نکند و در هدایه میگوید اگر پیش از طلب تیمم کرد نیز جایز بود و بر روایت مبسوط جایز نباشد زیرا که

طلب آن از رفیق واجب بود بنا بر آنکه آب در عرف مبذول است مگر بقول حسن بن زیاد که نزدیک او در طلب حرج است زیرا که سوال ذل است

و تیمم مشروع شده است مگر از برای دفع حرج ما میگوییم در سوال ما یحتاج الیه ذل نیست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعض حوایج خود را

از غیر خود طلب کرده است در زیادات میگوید شخصی به تیمم نماز میخواند در آن نماز با مردی آب دید و او را ظن شد یا شک شد که نخواهد داد

نماز خود را تمام کند زیرا که شروع نماز صحیح شده است پس به شک قطع نکند اما اگر خارج نماز آب دیده است و شک شده است که نخواهد داد

روا نیست که پیش از سوال به تیمم نماز بخواند زیرا که قدرت و عجز مشکوک فیه است پس شروع به شک حلال نباشد و اگر در نماز شخصی آب دید

و ظن شد که خواهد داد نماز را قطع کرده از او آب طلبید نیز در زیادات است اگر در نماز آب دید و بعد از نماز از او طلب نمود و اگر داد نماز را

اعاده کند و اگر به بها موافق داد و او را بران قدرت است نیز اعاده بکند و اگر اباکرد نماز تمام شود اگرچه بعد از ابا داده باشد اما بعد از دادن

تیمم او خواهد شکست اگر به تیمم نماز میخواند در میان نماز شخصی آب دید و بانظر آنکه خواهد داد نماز را تمام کرد و بعد از فراغ از و آب طلب نمود اگر داد نماز

باطل شود و اگر نداد نماز وی جایز باشد زیرا که ظاهر شد که ظن خطا بود مسئله با یک تیمم هر قدر که بخواهد از فرض و نفل روا بود بخلاف امام شافعی که

نزدیک وی بیک تیمم دو فرض جایز نباشد کذا فی الهدایه مسئله هرچه ناقض وضو است ناقض تیمم است و نیز ناقض تیمم است قدرت او بر آبی که کفایت

کند مر طهارت او را پس اگر متیمم بقدر طهارت آب یافت تیمم او باطل شود و بعد از آن چون آب معدوم شود واجب است که تیمم را اعاده کند و اگر جنب تیمم کرد

خود را بشست مگر پشت را و آب معدوم شد بعد از آن حدثی رسید که موجب وضو باشد و از برای هر دو حدث یک تیمم کرد بعد از آن آب یافت که

۱۲۱

حدث را کفایت کند تیمم او در حق هر دو حدث باطل شود و اگر هیچ یکی را کفایت نمیکند تیمم هر دو حدث باقی است و اگر کفایت میکند
یکی معین همان را بشوید و در حق دیگر تیمم ثابت ماند و اگر کفایت میکند هر یکی را لیکن چنین نیست بشوید زیرا که جنابت غلیظتر است
اما بعد از شستن نیست برای حدث وضو تیمم دو روایت است و اگر اول برای حدث وضو تیمم کرد بعد از آن غسل نشست
در اعاده تیمم حدث وضو دو روایت است و اگر آب به وضو صرف کرد برای جنابت بالاتفاق تیمم دیگر کند اما اگر برای هر دو حدث یک تیمم کرد
بلکه پیش از حدث وضو برای جنابت تیمم کرد چون حدث وضو رسید برای آن تیمم دیگر کرد بعد از آن بقدر هر دو حدث آب یافت حکم این
حکم وجوه مذکور است و اگر برای آن تیمم دیگر نکرده است که آب بقدر هر دو حدث مذکور یافت حکم این ظاهر است و اگر آب یافت که هیچ
کفایت نمیکند تیمم جنابت باقی است پس برای حدث تیمم دیگر کند و مستحب است که از برای تقلیل جنابت هر قدر که شسته شود باید
بشوید و اگر آب یافت که نیست کفایت میکند وضو را تیمم جنابت باطل شود پس نیست را بشوید و برای حدث وضو تیمم کند و اگر وضو را
کفایت میکند و نیست را کفایت نمیکند تیمم او باقی است و واجب است که با آن آب وضو کند و اگر یکی غیر معین را کفایت میکند نیست را بشوید برای
حدث وضو تیمم کند و اگر وضو کرد برای جنابت تیمم دیگر کند و اگر پیش از شستن نیست برای حدث وضو تیمم کرد بعد از آن نیست شسته شود
نیست زیادات برای حدث وضو تیمم دیگر کند و بر روایت اصل تیمم او کافی شد و اگر بر بدن یا جامه او زیاده از قدر درم نجاست باشد با وجود آب
قدرت بر آب ثابت نشود زیرا که شستن نجاست هم است پس باید که آب را به نجاست صرف کند بدانکه چنانچه قدرت به تملیک ثابت میشود
به اباحت نیز ثابت شود پس اگر شخص بقدر یک وضو آب باشد و وی مر جماعت متیممین را اذن بکند که این آب را بشما مباح کردم هر که از شما
بخواهد بآن آب وضو بکند تیمم همه باطل شود و اگر یکی وضو کرد دیگران تیمم را اعاده کنند زیرا که هر واحد را قدرت ثابت شده بود و برای
کفایت کند مر طهارت او را و اگر گفت این آب بشما دادم و ایشان قبض نمودند تیمم همه بالاتفاق باقی باشد اما نزدیک صاحبین
از برای آنکه به مشاع ملک مشترک ثابت شود پس بهر کدام حصه خواهد رسید که کفایت نکند مر طهارت او را و نزدیک امام بنا بر
موهوب در مشاع در ملک واهب میماند هو الاصح پس اباحت ثابت نشود زیرا که چون هبه باطل شد اباحت که در ضمن آن است
نیز باطل شد بعد از آن اگر ایشان بر یکی مباح ساخته اند نزدیک صاحبین تیمم وی باطل شود بخلاف امام که نزدیک ایشان
تیمم وی نیز باقی باشد زیرا که چون آب در ملک ایشان نه در آمد اباحت آن از ایشان جایز نبود مسئله اگر متیمم مرتد شد تعوذ بالله
تیمم ثابت ماند و اگر باز مسلمان شود بآن تیمم نماز وی جایز بود زیرا که کفر ناقض تیمم نباشد مسئله اگر شخص امیدوار است که
در وقت نماز آب خواهد یافت مستحب است او را که تا آخر وقت مستحب تاخیر کند و پیش از آنکه وقت بکراهیت رسد به تیمم نماز

بخواند امید یقین باشد یا ظن بود چنانچه در حاشیه چلپی نوشت مسئله اگر ظن شد که آب قریب است تا یک میل جستن آب بر آن واجب شود و غلوا یعنی صد گز یا چهار صد گز باشد و بقول امام ابو یوسف بعید آنست که اگر برای آب برود قافله از نظر غایب شود پس تیمم جایز بود و صاحب محیط همچنین قول را اختیار نموده است مسئله اگر مسافری در رحل با او آب بود و او فراموش شد و به تیمم نماز خواند اعاده آن نکند اگرچه در وقت نماز یاد وی آید مگر بقول امام ابو یوسف و بقول بعضی اختلاف در صورتیست که خود نهاده باشد یا غیر او بامر او نهاده باشد اما اگر غیر او بی امر او نهاده است باتفاق روا بود و بقول بعضی اختلاف باقیست اگرچه غیر او بی امر او نهاده باشد کما فی الهدایه مسئله چون بیم عدو از وضو در جهت غسل باشد تیمم جایز بود چنانکه کفار مسلمانی را که در بند ایشان باشد از وضو منع کنند یا محبوس در حبس بود نگاهبانان از وضو مانع آیند یا ظالمی شخصی را بگفت که اگر وضو کردی ترا قتل خواهم کرد اما چون مانع برطرف شود نماز را که با تیمم خوانده باشد اعاده کند کما فی الذخیره

باب المسح علی الخفین

مسئله مسح بر خفین ثابت شده است بحدیث مشهور و از کتاب ثابت نمیشود مگر شخصی بای بیس زیادتی بر کتاب لازم آمد و بحدیث مشهور زیادتی بر کتاب جایز باشد مسئله محدث را نو بلای شد و بعد وضو مسح بر موزه جایز باشد مگر آنکه جنب بود و صورت آن نزدیک بعضی چنین باشد که جنب تیمم کرد بعد از آن او را حدث شد و بقدر وضو آب بود پس آن وضو کرده موزه پوشید بعد از آن بقدر غسل آب یافت و غسل نکرد چون آب بعد و هم او را حدث شد و بقدر وضو رسید بسبب جنابت تیمم کند و برای حدث مذکور اگر بقدر آن آب دارد وضو کند و موزه را از پای بکشد زیرا که رفت او را آب موزه مسح کند مسئله سنت در مسح موزه آنست که سه انگشت کشاده از سر انگشتان پای تا ساق سه خط بر موزه بکشد اما اگر در وقت مسح بانگشتان دست ابتدا نکند لیکن بقدر سه انگشت مسح کرد جایز باشد زیرا که واجب مقدار سه انگشت دست و آنجا حاصل شد و اگر یک انگشت را سه بار تر کرده هر بار بر جای مختلف از موزه مسح نمود نیز جایز بود بنا بر دلیل مذکور و اگر هر بار بر جای یک مسح کرد روا نباشد زیرا که قدر واجب بآن حاصل نشود و اگر با انگشت نر و با انگشت شهادت مسح کرد نیز جایز باشد زیرا که میان این دو انگشت مقدار یک انگشت دیگر بود بدانکه چون صفت مسح موزه را از امام محمد پرسیدند فرمود انگشتان هر دو دست علی کف هر دو دست یا با کف هر دو دست بر مقدم موزه نهاده تا ساق بکشد اما اگر بسر انگشتان مسح کرد جایز نبود مگر آنکه مقدار واجب از موزه تر شود کما فی المحیط و در ذخیره میگوید اگر آب متقاطر باشد بسر انگشتان مسح جایز بود مسئله اگر به پشت کف دست مسح کرد جایز بود اما سنت بر روی کف دست است چنانچه جایز است شروع مسح از جانب ساق و سنت خلاف آنست مسئله اگر شخصی مسح موزه را فراموش کرد و موزه او به آب باران تر شد مسح موزه حاصل شود و همین حکم است در مسح سر مسئله اگر در گیاه رفت و هر دو موزه

از وتر شد مسح موزه حاصل شود اگرچه تری از شبنم باشد هو الصحیح مسئله اگر موزه شتالنگ هردو پای را بپوشد مسح بران موزه
جایز بود اگرچه بمقدار کمتر از سه انگشت خورد از پای ازان ظاهر شده باشد اما اگر مقدار سه انگشت ظاهر شود مسح بران جایز نباشد
زیرا که بمنزله خرق کثیر بود مسئله اگر موزه فراخ باشد چنانچه از بالای موزه پای نمودار شود باک نباشد و مسح روا بود مسئله
اگر جرموق از چرم یا از مانند آن باشد مسح بران جایز بود اگرچه بموزه پوشیده باشد و اگر از کرباس یا از مانند آن باشد مسح بران
روا نبود اگرچه بر موزه پوشیده باشد مگر آنکه تنک باشد چنانکه تری مسح از جرموق گذشته بموزه برسد و اگرچه جرموق چرم یا مانند چرم بعد
حدث بالای موزه پوشید مسح بران جایز نبود و اگر پیش از حدث پوشیده است جایز بود اما اگر بر جرموق مسح کرد بعد ازان آنرا از پای
کشید مسح را بر موزه اعاده کند و اگر یک جرموق برکشیده است بر موزه آن جرموق و بر جرموق موزه دیگر مسح کند کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام ابو یوسف جرموق دیگر را نیز بکشد و بر هر دو موزه مسح کند و اگر بر موزه دو ته مسح کرد بعد ازان یک ته را دور کشید حاجت نیست
که بر ته دیگر مسح را اعاده کند بدانکه جرموق آنست که از برای محافظت موزه آنرا بر موزه میپوشند تا از آلایش و نجاست وقایه شود
مسئله اگر جورب سخت باشد که بی بستن بر ساق ایستاده ماند و زیر آن یا در زیر و بالای آن چرم بود مسح بران جایز باشد
و اگر سخت باشد و در زیر آن چرم نبود نزدیک امام مسح بران جایز نبود بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز بود و مرویست که امام نیز
بقول صاحبین رجوع کرده است و بدین فتوی مسئله مسح بر موزه وقتی جایز بود که بعد از پوشیدن موزه در وقت حدث وضو تمام باشد پس اگر
وضو غیر مرتب کرد چنانچه اول هر دو پای را شسته موزه پوشید بعد ازان باقی اعضا را شسته بعد ازان حدث لاحق شد یا وضو
مرتب کرد و پای راست را شسته یک موزه پوشید بعد ازان پای چپ را شسته موزه دیگر پوشید بعد ازان حدث رسید
در هر دو صورت مسح بر موزه جایز بود زیرا که در وقت حدث وضو تمام بوده است اگرچه در وقت پوشیدن موزه وضو تمام نبود مسئله
روا نیست مسح بر دستار و کلاه و برقع و قفاز که آنرا بر دست میپوشند تا چنگال باز و مانند آن در دست نخلد مسئله
فرض در مسح موزه مقدار سه انگشت دست است زیرا که مسح موزه پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه خط بوده است پس معلوم شد
که با انگشتان دست بود نه بکف دست و نیز معلوم شد که آنچه از مقدار سه انگشت زیاده بود فرض نباشد زیرا که باب مستعمل
خواهد بود و آنچه باب مستعمل باشد آنرا در شرع اعتبار نیست پس فرض نباشد مسئله در مسح موزه غیر از مقدار سه انگشت
فرض نیست مسئله مدت مسح مقیم را از وقت حدث تا یک شب و یک روز است و مسافر را تا سه شب و سه روز
بنا بر قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم یمسح المقیم یوما و لیلة والمسافر ثلاثة ایام و لیالیها و چون پیش از حدث

حدث احتیاج بمسح نیست شروع مدت مذکور از وقت حدث معتبر باشد مسئله هرچه ناقض وضو باشد ناقض مسح موزه بود
ونیز برآوردن یک موزه ناقض مسح موزه باشد زیرا که چون یک پای از موزه برآمد شستن یک پای فرض شد شستن پای دیگر
نیز فرض باشد بنابر آنکه جمع درمیان غسل ومسح جایز نیست ونیز ناقض مسح باشد درآمدن آب در موزه اگر تمام پای را
شسته باشد ونزدیک ابوجعفر اگر بر اکثر پای آب روان شد نیز ناقض مسح بود مسئله چون مدت مقیم ومسافر تمام شود
شستن پای بر وی واجب گردد پس اگر شخصی وضو دارد ومدت مسح او تمام شد یا موزه از پای کشید واجبست که هر دو پا را بشوید
ومیتواند که نزد امام مالک شستن همه اعضای دیگر نیز بر وی فرض باشد زیرا که نزدیک وی موالات در وضو فرض ست مسئله
بیرون آمدن اکثر پاشنه بجانب ساق نزدیک امام خروج پای از موزه متحقق گردد پس مسح منتقض شود وشستن هر دو پای
واجب گردد ودر روایتی قدوری بیرون آمدن اکثر پای خروج متحقق شود ودر جامع الرموز می آرد این وقتی ست که بقصد برآوردن
موزه بجنبانیده باشد اما اگر بسبب فراخی موزه یا جز آن اینقدر زائل شد بالاجماع ناقض مسح نباشد کذا فی النهایة وغیرها مسئله
اگر موزه پاره شد بمقدار سه انگشت خرد از پای از زیر ساق ظاهر گشت مسح بران جایز نباشد ودر کمتر ازان جایز بود اما اگر پارگی
طویل ست که سه انگشت در ان میدر آید لیکن قدر سه انگشت ظاهر نشود مسح جایز نباشد واگر پارگی متصل ست اما در رفتن بمقدار
سه انگشت ظاهر شود مسح جایز نباشد وهیچ ساخته شود از ریسمان ومانند آن که از زیر شتالنگ مشقوق باشد اگر بعد از بستن شق را
مقدار سه انگشت از کعب ظاهر نشود مسح بران جایز باشد واگر مقدار مذکور ظاهر شود مسح جایز نباشد مسئله اگر یک موزه از چند جا
پاره شده ست واز هر جا اندکی از پای ظاهر شود اما چون جمع کرده شود بمقدار سه انگشت میرسد مسح جایز نباشد واگر مقدار سه انگشت
نمیرسد یا پارگی در دو موزه باشد وبجمع کردن بمقدار سه انگشت میرسد جایز بود مسئله اگر مقیم بر موزه مسح کرد وپیش از
گذشتن یک شبانه روز مسافر شد مدت سفر را تمام کند واگر مسافر پیش از یک شبانه روز مقیم گشت مدت اقامت را تمام
نماید واگر مسافر بعد از یک شبانه روز مقیم شده ست یا مقیم مسافر گشته ست موزه را از پای برآرد فصل در مسح
جبیره مسئله مسح بر جبیره جایز بود اگرچه در وقت وضو بی طهارت بسته باشد وکشادن جبیره مسح را باطل نمیکند مگر آنکه
جراحت به شده باشد بدانکه مسح اگر ضرر میکند ترک آن جایز باشد واگر ضرر نمیکند ماخوذ است که ترک مسح جایز نه
بود وبدانکه مسح بر جبیره وقتی جایز بود که بر مسح عضو قدرت نباشد چنانچه بر غسل آن قدرت ندارد
چنانکه رسیدن آب مسح بر عضوی مضر باشد یا کشادن جبیره ضرر میکند اما اگر بر مسح عضو قدرت باشد

جایز نیست که بر جبیره مسح کند مسئله اگر در عضوهای وضو کننده باشد و متوضی از شستن آن عاجز شود واجب است که
بر شقاق آب جاری کند و اگر از جریان آب نیز عاجز آید بر شقاق مسح کند و اگر از مسح نیز عاجز شود گرد شقاق
را بشوید و شقاق را بگذارد مسئله اگر شخص در دست شقاق دارد و بسبب آن از وضو کردن عاجز باشد جایز است
که از غیر خود استعانت کند و اگر از غیر استعانت نکرد و به تیمم نماز خواند جایز بود بخلاف صاحبینه که نزد ایشان جایز نباشد
مسئله اگر بر شقاق دارو نهاد و بالای دارو آب روان کرد وضو جایز بود اگرچه دارو از شقاق نیفتد مگر آنکه بعد صحت
شقاق بسته باشد پس واجب شود که آن موضع را بشوید مسئله اگر رگ کشاد و بر سر جراحت خرقه نهاد و بالای آن عصابه
بست نزد یک بعضی واجب است که بر خرقه مسح کند پس اگر بر عصابه مسح کرد روا باشد و نزد یک بعضی اگر بستن عصابه
بی اعانت غیر ممکن باشد مسح بر عصابه جایز بود و اگر ممکن باشد جایز بود و نزد یک بعضی اگر کشادن عصابه
و شستن زیر آن به جراحت ضرر میکند مسح بر عصابه جایز باشد و اگر ضرر نمیکند جایز نباشد پس باکشاید و زیر
آن تا موضع جراحت بشوید بعد از آن عصابه را ببندد و بر موضع جراحت مسح کند و همین حکم است در خرقه که آن موضع
جراحت زیاده باشد لیکن عامه مشایخ بر آنند که بر عصابه بقصد مسح روا بود و اگر در میان دو گره عصابه چیزی از بدن
ظاهر باشد مسح بر آن جایز بود هو الاصح زیرا که اگر آن را بشوید غالب است که عصابه تر شود و تری آن به جراحت نفوذ کند مسئله
در مسح جبیره و عصابه بر روایت حسن استیعاب شرط باشد و نزد یک بعضی شرط نبود پس اگر بر اکثر آن مسح کرد کفایت کند
تمام مسح کردن مسئله اگر بر عصابه یا جبیره مسح کرد بعد از آن آزاد و بر کرده باز بست اگر بخواهد مسح نیز اعاده کند
و اگر اعاده نکرد هم جایز باشد و اگر بجای آن عصابه دیگر بسته باشد بهتر است که مسح را اعاده کند مسئله اگر بر عصابه یا جبیره
یکبار مسح کرد کافی بود زیرا که تکرار شرط نیست گشته یا مسح کند هو الاصح

باب الحیض والنفاس

خون خارجه زنان سه قسم است یکی حیض
دوم استحاضه سیوم نفاس مسئله حیض خونی است که از رحم دختر نه ساله یا زیاده از آن بیش از سن ایاس بی مرض
ظاهر شود پس خونیکه از رحم نباشد یا از رحم بمرض باشد یا بی مرض بیش از نه ساله یا در سن ایاس ظاهر شود
حیض نبود و اگر خون دختر نه ساله همیشه جاری شود بعض آن حیض باشد و بعض دیگر از حیض نبود زیرا که
بعض بمقتضای طبیعه خواهد بود و بعض بسبب مرض مسئله صحیح آنست که وقت حیض پیش سن ایاس شد و اکثر
مشایخ سن ایاس را شصت سال تقدیر کرده اند و مشایخ بخارا و خوارزم پنجاه و پنج سال تقدیر نموده اند

۱۸

پس خونیکه بعد از مدت ظاهر شود باعتبار ظاهر مذهب حیض نبود و اما مختار آنست که اگر خون سیاه یا سخت سرخ باشد حیض
بود پس اگر پیش از تمام اعتداد با شهور ظاهر شود عدت با شهور را باطل کند و اگر بعد از اعتداد با شهور ظاهر شد باطل نکند و اگر
رنگ زرد یا سبز یا خاکی رنگ باشد در مدت دیده استحاضه باشد مسئله اقل مدت حیض سه شبانه روز است و اکثر آن ده شبانه روز
و نزدیک امام ابو یوسف اقل حیض دو روز و اکثر سه روز است و نزدیک امام شافعی اقل آن یک شبانه روز است و اکثر آن
پانزده روز و دلیل ما قول پیغمبر است علیه السلام اقل الحیض للجاریة البکر والثیب ثلاثة ایام ولیالیها واکثره عشرة ایام
بدانکه شروع حیض از وقت برآمدن خون است در فرج خارج زن پس اگر زنی در فرج داخل کرسف نهاده باشد و آن
کرسف از برآمدن خون در فرج مانع بود حیض متحقق نشود مگر آنکه خون در فرج خارج برآید یا کرسف را از فرج داخل برآورد
و بر آن سرخ شده باشد و همین حکم است در خون استحاضه و نفاس و بول زن در انتقاض وضو و همین حکم است در بول
مرد که پنبه در احلیل خود نهاده باشد و قلفه در حکم فرج خارج است مسئله بکر را در ایام حیض کرسف نهادن مستحب باشد و ثیب را
در همه حال مستحب بود و موضع نهادن کرسف محل بکارت است و اگر در فرج داخل نهاده مکروه است مسئله اگر زنی پیش از
حیض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح بر آن اثر خون دید از وقت دیدن حکم حیض او کرده شود و اگر زن حائض
در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح آن را سفید یافت حکم کرده شود بطهارت او از وقتیکه نهاده است مسئله چون در میان
دو خون طهر متخلل واقع شود و اگر در مدت حیض بود داخل حیض باشد و همین حکم است اگر در آن مدت در ایام بیاض رنگی
دیگر ظاهر شود بدانکه اگر آن طهر کم از سه روز باشد بالاتفاق در حکم خون متوالی بود و اگر سه روز یا زیاده از سه روز
باشد نزدیک امام ابو یوسف و در آخر قول امام اعظم نیز در حکم خون متوالی باشد اگر چه زیاده از ده روز بود پس بقول
شروع حیض و ختم آن بطهر جایز باشد و گفته اند که فتوی بر همین قول است از برای سهولت بر مفتی و مستفتی و در
روایت امام محمد از امام اعظم اگر ده روز است در حکم خون متوالی بود و در روایت ابن مبارک از امام اعظم با آنکه
در ده روز بود شرط است در متوالی بودن که خون نصاب باشد و نزدیک امام محمد با آنکه در ده روز بود خون
باشد شرط است که طهر مذکور مساوی هر دو خون بود یا کمتر از آن پس اگر یافته شود در این ده روز طهر دیگر که [illegible] باشد بر هر دو
خون که محیط وی اند لیکن باعتبار خون حکمی مغلوب بود پس خون حکمی را خون اعتبار باید نمود تا این طهر نیز
حیض شود مگر بقول ابو سهل خواه مقدم باشد بر خون حکمی خواه موخر از آن و نزدیک حسن بن زیاد اگر طهر متخلل

۱۹

سه روز یا زیاده از سه روز باشد فاصل بود بدانکه درین جمله شش قول اند و بسیاری از متقدمین و متاخرین فتوی داده اند

بر قول امام محمد بیان میکنم برای تو مثالی را که جامع جمیع اقوال باشد مثلا اگر زن بالغه در اول مرتبه یکروز خون دید و چهار روز

طهر باز یکروز خون دید باز هشت روز طهر دید باز یکروز خون دید باز هفت روز طهر دید باز دو روز خون و سه روز طهر باز یکروز

خون و سه روز طهر باز یک روز خون و دو روز طهر باز یکروز خون جمله چهل و پنج روز شد • باین صورت

خ ط ط خ ط ط ط خ ط ط ط خ خ ط ط ط ط ط خ ط ط ط ط ظ ط ط خ ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط خ

بروایت امام ابو یوسف دو عشره ازان حیض باشد عشره اولی که اول آن خون بعشر دوم آن طهر و عشره چهارم که هر دو جانب آن

طهر است و بروایت امام محمد یک عشره ازان حیض باشد که آن بعد طهر چهار ده روز است و بروایت ابن مبارک یک عشره حیض باشد که بعد طهر

هشت روز است و نزدیک امام محمد یک عشره حیض است که بعد طهر هفت روز است و نزدیک ابو سهیل شش روز اول ازین عشره حیض باشد

و نزدیک حسن چهار روز اخیره حیض بود و مابور اهر حکم باعتبار الحکم استحاضه باشد پس سیوم قول که طهر ناقص فاصل باشد اگر یکی از دو

طرف آن خون نصاب بود همون خون حیض باشد و اگر هر دو طرف نصاب بود اول حیض باشد و اگر هیچ نصاب نبود تمام استحاضه

باشد **فصل در الوان حیض** **مسئله** بدانکه سرخی و سیاهی بالاجماع حیض باشد و زردی قوی در مذهب صحیح حیض

بود و سبزی و زردی و تیرگی و خاک رنگ نزدیک ما حیض باشد **مسئله** زن حایض نماز نگذارد و روزه ندارد زیرا که

حیض منع میکند وجوب نماز را و صحت ادای آنرا و صحت ادای روزه را پس چون پاک شود روزه را قضا کند زیرا که حیض

وجوب آنرا منع نکرده است **مسئله** اگر زنی را در آخر وقت نماز حیض آمد نماز از ذمه او ساقط شود و اگر بعد ده روز در آخر

وقت پاک شد نماز بر وی واجب شود اگرچه از وقت یک لحظه باقی مانده باشد و اگر در کم از ده روز پاک شده است نماز بر وی واجب

نشود مگر آنکه از آخر وقت حیض تا آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه از وقت باقی مانده باشد **مسئله** اگر زنی را

که روزه دارد حیض آمد روزه او باطل شود اگرچه در آخر روز آمده باشد پس اگر روزه واجب باشد قضاء آن لازم شود و اگر

نفل بود قضا واجب نیاید اما اگر در نماز نفل حیض آمد قضاء آن واجب شود **مسئله** اگر حایض در ماه رمضان در روز پاک شد

روزه آن روز کافی نشود با آنکه چیزی نخورده باشد اما امساک در آن روز بر وی واجب شود و اگر در شب بعد ده روز پاک شده

باشد روزه روز آینده واجب شود اگرچه از شب یک لحظه مانده باشد و در کم از ده روز اگر از شب مقدار غسل باقی مانده باشد

روزه واجب شود و اگرچه در شب غسل نکرده باشد **مسئله** حایض را جایز نیست که در مسجد در آید و جایز نیست که طواف

طواف کعبه کند برای آنکه طواف او در مسجد باشد و با وجود آن اگر طواف فرض ادا از احرام بیرون آید و نیز جایز نیست
ملامست آواز زنان تا از آواز او در روا نیست تفخیذ او و روا قبله او و ملامست بالای ناف تا زیر زانو او روا بود کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام محمد ملامست تمام بدن او و ورای موضع فرج روا باشد مسئله نیست روا حایض را که قرآن بخواند چنانچه روا نیست
جنب و نفسا را اگرچه کم از یک آیت باشد و هو المختار این نزدیک کرخی است و نزدیک طحاوی اگر کم از یک آیت بخواند
روا بود اما اگر بی قصد قراءة لله برای شکر نعمت الحمد لله رب العالمین گفت لا باس به مسئله زن حایض را هجی قرآن
جایز بود و زن معلمه را اگر حیض آمد نزدیک کرخی یگان یگان کلمه تعلیم کند و بعد هر کلمه توقف نماید و نزدیک طحاوی نصف
آیه تعلیم کند و بعد هر نصف توقف بکند مسئله حایض را و جنب را و نفسا را نزدیک بعض خواندن دعا قنوت مکروه بود
و بروایة محیط مکروه نبود و خواندن دیگر ادعیه و اذکار مکروه نباشد اما خواندن توریت و انجیل مکروه باشد مسئله محدث را
جایز است که بقصد قراءة قرآن بخواند اما مس قرآن مر هیچ یکی را از حایض و جنب و نفسا و محدث جایز نباشد مگر
بغلافی که از قرآن جدا باشد اما کتابت مصحف اگر مکتوب را مس نشود نزدیک امام ابو یوسف جایز باشد و نزدیک امام محمد
جایز نباشد مسئله بی طهارت مس مصحف باستین مکروه باشد مسئله مس درمها که در آن آیتی از قرآن بود و بطهارت
مکروه باشد و بصره روا بود مسئله اگر زنی بعد از اکثر حیض یا بعد از اکثر نفاس پاک شد پیش از آنکه غسل کند وطی با وی
جایز باشد اما اگر در کم از اکثر حیض یا نفاس پاک شده است وطی آن جایز نبود مگر آنکه از آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه بگذرد
اگرچه غسل نکرده باشد زیرا که بدان مقدار نماز بر وی فرض شود و چون نماز بر وی فرض شد در حق حلال شدن وطی وقت
مقدار غسل به منزله غسل اعتبار کند کذا فی الهدایه و در برهان است که چون زنی پیش از عادت پاک شود و غسل بکند تا زمانیکه
مدت عادت او تمام نشود وطی با وی مکروه باشد زیرا که در عادت غالب است که خون عود کند مسئله اگر زنی حایض در
کمتر از ده روز پاک شد واجب است که تا آخر وقت نماز غسل را تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود غسل بکند و نماز بگذارد
مسئله اگر زنی بر سر عادت خود پاک شد یا از عادت خود تجاوز کرد تا پاک گشت یا اول مرتبه او را حیض آمده است
در هر سه صورت تا آخر وقت مستحب او را مستحب است که در غسل کردن تاخیر کند و اگر زنی خون بیند و در کم از سه روز پاک شد
تا آخر وقت تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود وضو بکند و نماز بگذارد اما اگر در هر صورت ها در میان ده روز خون
عود کند طهارت وی باطل شود مبتدا باشد یا معتاده بود مسئله اگر زنی به ده روز یا زیاده از آن پاک شد از دهم روز

۳۱

بخون آلوده شد و بهمان نماز خواند اگر بجائی باشد که اگر می‌شست پیش از آنکه از نماز فارغ شود باز نجس شدی جایز است
که نشوید و اگر نه جایز نیست هو المختار ذخیره در آن است اگر کسیکه دنبلها دارد و بسبب آن بعضی معذور شده است چون از بعضی
چیزی سایل شود وضو بشکند زیرا که این حدث جدید است و نیز در آن است کسی که بسبب چشم اشک روان باشد و بر ظن وی غالب آید که
جدید است برای هر وقت او را وضو کردن امر کنند مسئله خروج وقت ناقض است امر وضوء معذور را بخلاف امام ابو یوسف
و امام زفر زیرا که نزدیک امام زفر دخول وقت ناقض است نه خروج آن و نزدیک امام ابو یوسف خروج و دخول هر دو ناقض است
پس کسیکه پیش از زوال وضو کرده است تا آخر وقت ظهر نماز وی با آن وضو روا باشد بخلاف امام ابو یوسف و زفر زیرا که دخول
وقت یافته شده است نه خروج آن مسئله اگر معذور در وقت نماز فجر وضو کرد جایز نیست که با آن وضو بعد طلوع آفتاب نماز بخواند
تا بعید یافتن خروج وقت که آن ناقض وضوء است بقول شیخین بخلاف امام زفر که نزدیک وی جایز است بنابر آنکه ناقض وضو بقول وی
دخول وقت است نه خروج **فصل نفاس** مسئله نفاس خونیست که بعد از ولد ظاهر شود و اقل آن را حدی معین نیست و اکثر آن
چهل روز است و بقول امام شافعی اکثر نفاس شصت روز است مسئله اگر زنی در کم از شش ماه ولد دوم آورد نفاس
از ولد اول باشد و بقول امام محمد از ولد دوم بود و انقضاء عدت بالاجماع از آخر باشد و آن هر دو ولد را توامین گویند
مسئله چون بچه در کم از اقل مدت حمل از شکم مادر بر آید آن را سقط گویند اگر بعض خلقت او چون موی و ناخن و جز آن ظاهر
شده است مادر او نفسا باشد و از عدت بیرون آید و اگر طلاق او معلق بولادت است واقع شود و اگر مادر او کنیز کسیست
ام ولد گردد **باب الانجاس** مسئله اگر بدن مصلی یا جامه یا مکان او بنجاست مرئی ناپاک شود چون آب یا مایعی
که پاک باشد چنانکه سرکه و گلاب عین آن را زائل کنند پاک شود اگرچه اثری که زوال آن شاق باشد باقی ماند مسئله
آنچه بنجس غیر مرئی ناپاک شود بسه بار شستن و هر بار افشاندن پاک گردد بشرط آنکه در سیوم بار بقدر قدرت
مبالغه نماید و آنچه افشردن آن ممکن نباشد بسه بار شستن و هر بار خشک کردن پاک شود بدانکه مراد از خشک کردن
که آب آن از تقاطر بماند و تری بر طرف شود کذا فی جامع الرموز و نیز در آن است که اگر بدن را سه بار متوالی بشست پاک گردد
زیرا که توالی غسل بدن بمنزله افشردن باشد مسئله اگر موزه بنجاست متجسد ناپاک شد چون خشک شود بمالیدن بر زمین
پاک گردد و بقول امام ابو یوسف اگر در مالیدن مبالغه کند چنانکه از نجاست نماند در تر آن نیز پاک شود و به یفتی مسئله اگر موزه
بنجاست غیر متجسد ناپاک شود چون بول آدمی بی شستن پاک نگردد مسئله اگر چیزی بمنی ناپاک شد بی شستن

۲۴

اگر مخرج منی پاک باشد چنانکه بول از مخرج تجاوز نکرده باشد یا بعد از بول استنجا با آب کرده باشد چون منی خشک شود
بمالیدن نیز پاک گردد جامه باشد یا بدن بود و هو الظاهر الروایة و بروایة حسن بن [زیاد] بمالیدن پاک نشود مسئله اگر شمشیر یا کارد
و آنچه مثل آنست ناپاک شد بشستن پاک شود و نیز بمالیدن بر زمین یا بخرقه پاک گردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر جا
ناپاک شود و شستن آن ممکن نباشد یا دشوار بود چون یک شب در آن جا بر وی بماند پاک گردد چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله
چون زمین ناپاک خشک شود و اثر نجاست نماند نماز بران جایز بود لیکن تیمم بران جایز نبود مسئله اگر خشت مفروش و خار
قصبی درخت و گیاه که آنرا قطع نکرده اند ناپاک شد چون خشک شود و اثر نجاست نماند پاک گردد هو المختار و آنچه از زمین مقطوع
است بی شستن پاک نگردد **فصل در تقسیم نجاست و بیان قدر عفو آن** مسئله بول آدمی
و خون روان و شراب و پس افگنده ماکیان و بول حمار و گربه و موش و سرگین ستور چون اسپ و استر و سرگین گاو
نجاست غلیظ است قدر یک درم ازان عفو باشد مسئله بول اسپ و بول دواب که خوردن آن حلال و پس افگنده پرندگانی
که خوردن آن حلال نیست نجاست خفیفه است آلودگی بآن کم از ربع جامه عفو باشد مسئله اگر زیاده از قدر درم نجاست
غلیظ و بقدر ربع جامه نجاست خفیفه ناپاک شود پاک کردن آن فرض بود و بقول بعضی مراد از ربع جامه ربع ادنی جامه است
که نماز دران جایز بود و بقول بعضی ربع موضع نجس است چون دامن و تیریز و امام ابو یوسف ربع جامه را وجب در وجب مقدر کرده است
مسئله در نجاست غلیظ اعتبار وزن درم است و در غیر آن اعتبار مساحت آن که مقدار کف دست باشد از داخل مفاصل انگشتان
دست مسئله خون ماهی نجس نیست زیرا که بعد از خشک شدن سپید میشود و خون سیاه میگردد کذا فی حاشیه الچلپی
مسئله لعاب استر و حمار مشکوک است پس شی پاک بآن نجس نشود زیرا که طهارت آن به شک زایل نمی شود
مسئله اگر از باد یا جز آن رشاشهای بول چون سر سوزن برخاست و بر بدن یا جامه مصلی رسید شستن آن
واجب نشود زیرا که احتراز ازان دشوار باشد چنانکه در حاشیه چلپی است و در جامع الرموز میگوید اگر آن رشاشها
نمودار میشود و بجمع کردن از قدر درم زیاده میگردد شستن آن واجب شود و نیز در آنست که این در غیر آبست اما اگر در آب
بقدر سر سوزن رشاش بول افتد آب را نجس گرداند هو الاصح مسئله اگر آب بر نجاست گذشت نجس شود و اگر نجاست
بر آب گذشته آب را نجس نسازد مسئله خاکستر نجس نجس نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی نجس باشد مسئله
اگر خر و از گوشت و مانند آن در نمکدان افتاد نمک شد پاک شود و حلال گردد مسئله اگر استر جامه نجس شود

ومضر نباشد و نماز بران جایز بود اگرچه اطراف ازاو دوخته باشد و بقول حلوانی اگر اطراف ازاو دوخته شده نزدیک امام
ابو یوسف نماز جایز نباشد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر یکجانب لبد نجس باشد بر جانب دیگر نماز روا بود و بقول بعضی اگر لبد کلان
باشد چنانکه بر داشتن یکجانب دیگر بجنبد جایز بود و در خلاف آن جایز نبود مسئله اگر جامه پاک را در جامه نجس تر بود پیچیدند و
رطوبت آن در جامه پاک ظاهر شد نماز بران جایز بود مگر آنکه رطوبت آن بحدی رسد که بفشردن ازان آب متقاطر شود یعنی قطرات خورد
از جامه ظاهر شوند اگرچه قوت سیلان نداشته باشند و بگداختن معدوم شوند کذا فی البرهان مسئله اگر جامه را بر زمین خشک که
آنرا بسرگین گل کرده شده انداخته بران نماز خواند جایز باشد مسئله اگر طرفی از جامه که پلید شده بود فراموش شد و طرف دیگر را
ازان بی تحری بشست نماز با آن جایز بود زیرا که در شستن طرف جامه تحری شرط نیست مسئله اگر در وقت مالیدن خرمن خران
یا گاوان بر درگندم شاشیدند چون آنرا قسمت کنند یا چیزی ازان بکسی بخشیدند تمام پاک شود زیرا که معلوم نیست که نجاست در کدام
جانب باشد چون احتمال طهارت در هر دو طرف شد بنا بر ضرورت این احتمال معتبر باشد مسئله استنجا کردن از آنچه از پیش یا از
پس آید بسنگ یا کلوخ یا مانند آن بهر قدر که پاک شود سنت است و در آن عدد مسنون نیست بخلاف امام شافعی که نزد وی سه عدد سنت است
مسئله در ایام گرما مرد بسنگ اول و سیوم ادبار کند و بسنگ دوم اقبال نماید و در ایام سرما بسنگ اول و سیوم اقبال کند و بسنگ دوم
ادبار نماید زیرا که مبالغه در پاکی در سرما ابلغ است که بسنگ اول اقبال کند و آنکه در گرما ادبار گفت بنا بران که در ایام گرما
خصیتین آویزان میباشند پس در اقبال احتمال تلوث آن خواهد بود و زن همیشه بسنگ اول ادبار کند تا فرج او ملوث نشود
چه در حق او گرما و سرما برابر باشد مسئله استنجا بآب بعد از استنجا بسنگ یا مانند آن ادب بود چون خواهد که استنجا بآب کند
اول هر دو دست بشوید بعد ازان مخرج را بمبالغه بشوید و بباطن یک انگشت یا دو انگشت یا سه انگشت آنرا بشوید و شستن
آن بسر انگشتان روا نبود چون فارغ شود نیز هر دو دست بشوید اگر نجاست از مخرج خود قدر درم تجاوز کرده باشد شستن آن
فرض شود نزد شیخین و بقول امام محمد اگر با مخرج زیاده از قدر درم شود شستن آن نیز فرض باشد مسئله باستخوان و سرگین
و بدست راست استنجا روا نبود مسئله روی بقبله آوردن و پشت بجانب آن کردن در قدم جا مکروه بود در صحرا بود یا در آبادانی
باشد بخلاف امام شافعی که نزد وی در آبادانی روا بود کتاب الصلوة مسئله اول وقت نماز فجر از صبح عریض بود تا طلوع
آفتاب و اول وقت ظهر از زوال آفتاب باشد تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان بجز سوای سایه که در وقت زوال
بود و بقول صاحبین و امام شافعی و بیک روایت از امام تا رسیدن سایه هر چیزی یک چند آن بجز سایه

سوای سایه که در وقت زوال باشد و طریق شناختن سایه زوال آنست که زمین را برابر کنند چنانکه هیچ جا آن بلند و نشیب نباشد تا اگر بران آب ریزند بهر جانب یکسان جاری شود بعد ازان بران زمین دایره کشند و آنرا دایره هندیه نامند زیرا که علمای هند آنرا وضع نموده اند و در وسط حقیقی آن دایره چوبی بقدر ربع قطر دایره که بسیار بیرون باریک نباشند استاده کنند چنانچه سر آن با سر نقطه از محیط دایره مساوی باشد و آن چوب را مقیاس گویند و شک نیست که در اول روز سایه مقیاس بیرون دایره خواهد بود و هر چند که آفتاب بالاتر رود سایه مقیاس کمتر گردد تا آنکه در دایره داخل شود و بر موضع دخول علامتی باید گذاشت و چون در نصف نهار بیک حدی رسیده بعد از زوال زیاده شود از دایره بیرون آید بر موضع خروج نیز علامتی باید نهاد و از وسط قوس دایره که در میان هر دو علامت است خطی راست تا مرکز دایره باید کشید همین خط خط نصف نهار است هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد نصف نهار معلوم شود و سایه این وقت سایه نصف نهار باشد و همین سایه را سایه اصلی گویند و این سایه در هر ماه متفاوت باشد چون سایه مقیاس ازین خط زائل شود اول وقت ظهر در آید و در آخر آن دو روایت است چنانکه مذکور شد و اول وقت عصر از آخر وقت ظهر باشد بر هر دو قول تا غروب آفتاب بود و اول وقت مغرب از غروب آفتاب بود تا غروب شفق و شفق بقول صاحبین سرخی است و بقول امام سپیدی که بعد از سرخی باشد و فتوی بر قول صاحبین است و اول وقت عشا از غروب شفق باشد و اول وقت وتر از بعد ادای عشا بود و آخر هر دو تا صبح صادق مسئله وقت مستحب در نماز فجر اسفار است یعنی در روشنائی صبح نماز گذاردن چنانکه چهل آیت یا زیاده ازان توانند خواند و باز اگر فساد وضو ظاهر شود اعاده القدر در وقت ممکن باشد مسئله در ایام گرما تاخیر ظهر مستحب است و در ایام سرما بالتعجیل مسئله در نماز عصر در گرما و سرما تا آنکه تغیر آفتاب نشود تاخیر مستحب است و در عشا تا ثلث شب و در وتر تا آخر شب مگر آنکه بوقت بیداری شدن نه پیوسته باشد و در مغرب تعجیل مستحب است مسئله در روز ابر در نماز عصر و عشا التعجیل مستحب است و در غیر آن تاخیر مسئله در وقت طلوع آفتاب و قیام آن و در وقت غروب سجده کردن و نماز جنازه خواندن جایز نباشد مگر ادای عصر که آن در وقت غروب روا بود چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله چون امام برای خطبه جمعه بر آید نفل و نماز فوتی و نماز جنازه و سجده تلاوت دران وقت مکروه باشد مسئله بعد طلوع صبح سوای سنت فجر نفل مکروه باشد و بعد عصر و مغرب نفل مکروه بود بخلاف فوتی و نماز جنازه و سجده تلاوت که دران هر دو وقت مکروه نباشد مسئله دو نماز را در یک وقت جمع نمودن روا نبود مگر حاجیان را در روز حج عصر در وقت ظهر و مغرب در وقت عشا روا باشد چنانچه در باب حج بیان کرده شود

مسئله اگر زنی در وقت عصر یا عشا از حیض پاک شود غیر آن عصر یا عشا بر وی لازم نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک
وی ظهر و عشا با مغرب لازم آید زیرا که نزدیک وی ظهر را با عصر یک وقت است و مغرب را با عشا وقت دیگر از آن است که در سفر جمع
نزدیک وی جایز بود مسئله اگر از وقت مقدار تحریمه باقی مانده بود که کودک بالغ گشت یا کافر مسلمان شد قضا آن وقت بر وی
لازم شود بخلاف امام زفر و اگر زنی در آن وقت از حیض پاک گشت بر وی قضای آن لازم نیاید بخلاف امام شافعی مسئله اذان
مسئله اذان از برای فرایض پنج و جمعه سنت است و از برای نوافل و عیدین و وتر سنت نیست پس اگر پیش از وقت گفته
در وقت اعاده کنند تا سنت ادا شود مگر نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی که اذان فجر نزدیک ایشان در نصف آخر
از شب روا باشد و نیز سنت نیست بعد از وقت بهر آن ادا اما اذانی که گفته شود بعد از وقت بهر قضای آن مستحسن است
مسئله موذن باید که عالم اوقات باشد تا ثواب موذنان دریابد و قادر باشد بر آنکه اذان در وقت آن بگوید کذا فی البرهان
و نیز درست که مستحب است که موذن صالح باشد و متقی بود و عالم سنت باشد بقول النبی صلعم لیوذن لکم خیارکم الحدیث مسئله موذن در
وقت اذان گفتن مستقبل قبله شود و هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش کند و ترسل اذان گوید یعنی کلمات اذان را
از یکدیگر قطع کند با هم متصل در یکدم نگوید مسئله در اذان لحن نکند یعنی در حروف آن و در حرکات و سکنات آن برای تحسین صوت
کم و زیاد نکند اما مجرد تحسین صوت که در آن تغیر و تبدیل نباشد مستحسن بود مسئله در اذان ترجیع نکند بخلاف امام شافعی
که نزدیک وی ترجیع کند و ترجیع است که هر دو شهادت را چهار چهار بار بگوید اول هر دو را دو بار پست بعد از آن هر دو را
دو بار بلند کذا فی جامع الرموز مسئله چون موذن بحیعلتین رسد روی خود را در جانب راست چنانکه سهو دست بگرداند و اگر داند
که بانقدر اعلام حاصل نخواهد شد در جانب راست رود و سر خود را از دریچه بر آورده حی علی الصلوة بگوید باز در جانب چپ رفته
سر را از دریچه بر آورده حی علی الفلاح بخواند چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله بعد از فلاح فجر دو بار الصلوة خیر
من النوم بگوید مسئله اقامت را مثل اذان گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی هر کلمه را یگان یگان بار بگوید مگر قد قامت
الصلوة را مسئله اقامت را بسرعت بگوید یعنی کلمات آن را متصل با یکدیگر قطع نکند کذا فی جامع الرموز و بعد فلاح دو بار
قد قامت الصلوة زیاده کند مسئله در وقت گفتن اذان و اقامت سخن دیگر نگوید و بغیر آن تکلم نکند مسئله اگر بعد از اذان تثویب
کرد باک نباشد و متاخران تثویب را مستحسن داشته اند و آن اعلام بعد اعلام است مسئله در میان اذان و اقامت بنشیند و توقف کند مگر
در وقت مغرب که اینجا متصل اذان اقامت گوید مسئله برای قضای فایته اذان و اقامت هر دو بگوید و اگر فوایت بسیار باشد برای

٣٧

اذان هر دو بگوید [illegible] اگر با قامت اکتفا کرد جایز بود مسئله اذان محدث جایز باشد و اقامت او مکروه بود
و اگر محدث یا جنب اذان و اقامت گفت اذان جنب را اعاده کنند زیرا که تکرار اذان [illegible] مفید باشد یا بنا بر آنکه احتمال است
بعض ایشان نشنیده باشند بخلاف اقامت که آن برای اعلام حاضرین است مسئله اذان زن و مست و مجنون مکروه است
و مستحب اعاده آن مسئله اگر مسافر یا کسی که در مسجد جماعت یا تنها گزارد و اذان و اقامت را ترک کند مکروه باشد اما اگر مسافر
اقامت اکتفا نمود جایز بود مسئله اگر مسافری یا کسی در شهر در خانه خود نماز می گزارد و اذان و اقامت هر دو ترک
نمود بقول ابن مسعود اگر در مسجد محله او اذان و اقامت گفته شده جایز بود اما در دیهات اگر در مسجد اذان و اقامت گفته باشند
حکم مصلی در خانه شهر بود و اگر [illegible] باشد مسئله چون مکبر در اقامت حی علی الصلوة گوید امام و قوم
برای نماز استاده شوند و چون قد قامت الصلوة رسد امام در نماز شروع کند باب شروط الصلوة یکی از شرایط نماز
پاکی تن است از نجاست حقیقی و حکمی دوم پاکی جامه سیوم پاکی جای نماز چهارم ستر عورت پنجم استقبال قبله ششم نیت
بدل کسی فلان نماز میگذارم مسئله عورت مرد زیر ناف تا زیر زانو است و عورت سر کنیزک مثل عورت مرد است مگر شکم و پشت
نیز عورت است و عورت حره تمام تن است مگر روی و هر دو کف دست و هر دو قدم او عورت نیست مسئله کشف ربع
هر عضوی که عورت است منع میکند جواز نماز را چون ربع شکم یا ساق یا ران یا دبر یا ذکر یا خصیتین یا موی زن بدانکه سر عضو است
و موی سر عضو دیگر و خصیتین عضو دیگر است مسئله هر که جامه پاک ندارد و مزیل نجاست نمی یابد با جامه ناپاک
نماز بگذارد و آن را اعاده نکند مسئله اگر برهنه نماز خواند و ربع جامه او پاک است نمازش روا نبود اما اگر کمتر از ربع پاک است
افضل است که نماز را با جامه بخواند و اگر برهنه خواند جایز بود مسئله هر که جامه ندارد مستحب است که نماز را نشسته با اشارت بخواند
اگر استاده برکوع و سجود خواند جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از استقبال قبله خایف باشد بهر جهت که تواند
روی آرد و نماز بگذارد مسئله هر که را در قبله اشتباه شد و کسی نیست که از وی پرسد بتحری نماز بخواند و اگر بعد از فراغ خطا
ظاهر شد اعاده نکند و اگر در میان نماز علم بخطا شد یا رای وی برگشت بگردد و نماز را اتمام کند مسئله کسی که قبله مشتبه
دل بتحری نماز خواند روا نبود و اگر چه جانب قبله خوانده باشد زیرا که قبله او جهت تحری وی است مسئله اگر در شب تاریک
قومی بتحری نماز را بجماعت خوانند هر واحد بجانب تحری خود روی آرد و هیچ یکی از حال امام واقف نیست نماز همه جایز بود
مگر نماز کسیکه در میان نماز معلوم کند حال امام را و با وجود آن با امام مخالفت کند یا کسیکه از امام مقدم باشد

باشد یعنی ملحق شود واولی آنکه بر آنام مقدم بوده است کذا فی جامع الرموز مسئله میان نیت وتحریمه تکبیر مانع اتصال
باشد چون کلام وجز آن فصل نکند پس آنکه نیت بدل است چنانکه مذکور شد وبدل قول آن بزبان هر دو افضل مسئله در نماز فرض
تعیین فرض در نیت شرط است ودر نوافل وسنت وتراویح نیت مطلق نماز کافی است ومقتدی را نیت نماز امام و نیت اقتدا
بآن فرض است **باب صفة الصلوات** مسئله یکی از فرائض نماز تکبیر تحریمه است یعنی الله اکبر گفتن یا چیزی که قائم
مقام اوست بدانکه تحریمه نزدیک ما شرط نماز است لقوله تعالی وذکر اسم ربه فصلی ونزدیک امام شافعی رکن است
ودست برداشتن در تحریمه سنت است دوم قیام سیوم قراءة چهارم رکوع پنجم سجود به پیشانی وبینی و اگر قدر
آن هم بعذر به بینی کفایت کند بخلاف صاحبین وفتوی بر قول صاحبین است ششم قعده اخیر بقدر تشهد هفتم خروج بصنع
خویش ویکی از واجبات نماز قراءة فاتحه است دوم ضم سوره سیوم رعایت ترتیب فعل مکرر بخلاف تکبیر تحریمه وقعده
اخیره که آن در نماز مکرر نیست وترتیب در این هر دو فرض است چهارم قعده اولی پنجم تشهد در هر دو قعده اما فی خیر
آنست که قعده اولی سنت است ودوم واجب است وبدایه خواندن تشهد در قعده اولی سنت است ودر دوم واجب است لیکن
مصنف این روایت را نپذیرفت بنا بر آنکه قول پیغمبر علیه السلام برای ابن مسعود رضی بخوان التحیات الخ وجوب میکند
فرق در قراءة تشهد در قعده اولی ودوم بلکه وجوب میکند در هر دو وچون هرگاه خواندن تشهد در قعده اولی واجب شد
قعده اولی نیز واجب باشد نه سنت ششم لفظ سلام بخلاف امام شافعی که نزد وی لفظ سلام فرض است هفتم قنوت
وتر هشتم تکبیرات هر دو عید نهم تعیین قراءة در دو رکعت اولی دهم تعدیل ارکان وطمانینت در قومه وجلسه بخلاف
امام ابو یوسف وامام شافعی که نزدیک ایشان تعدیل فرض است بدانکه مراد از تعدیل آرام گرفتن است در رکوع وسجود مقدار
یک تسبیح ومراد از طمانینت آرمیدن جوارح ومفاصل است یازدهم بلند خواندن در جای بلند خواندن وآهسته خواندن
در جای آهسته خواندن مسئله غیر از فرض وواجب سنت یا مندوب است هرکه خواهد که در نماز شروع کند هر دو دست بردارد
وانگشتان را بحال خود گذارد وهر دو نرانگشت هر دو نرمه گوش را مساس کند وتکبیر گوید وزن در تکبیر هر دو دست
تا بر دو کتف بردارد مسئله اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله عظیم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله گفت روا بود مسئله
اگر تکبیر بفارسی گفت یا قراءة بعذر بفارسی خواند یا ذبح کرد وتسمیه بفارسی گفت جائز بود واگر بجای تحریمه اللهم اغفر لی
گفت روا نبود ودر نماز در نیاید کذا فی الهدایه زیرا که بجای تکبیر ذکری که بر محض تعظیم الله تعالی دلالت کند جائز

ست و آنکه مخلوط بدعا باشد جایز نیست مسئله بعد از تکبیر هر دو دست زیر ناف ببندد و وصف بستن دست راست بر دست چپ
ببندد در قنوت و در نماز جنازه نیز چنان بکند در قومه تکبیرات عیدین ارسال نماید بدانکه در هر قیام که ذکر مسنون باشد
دست ببندد و در قیامی که در آن ذکر مسنون نبود ارسال کند مسئله بعد از دست بستن ثنا گوید سبحانک اللهم و بحمدک
و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک بخواند و توجیه نگوید یعنی انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض تا آخر
آیت بعد از تحریمه بخواند مسئله بعد از ثنا تعوذ گوید بدانکه تعوذ تابع قراءة ست نه تابع ثنا پس مسبوق پیش از قراءة خود
تعوذ بخواند و مؤتم را چون قراءة نیست تعوذ نخواند بخلاف کسیکه تعوذ را تابع ثنا گفته ست و چون تکبیرات عیدین بعد از ثنا
ست باید که تعوذ بعد از تکبیرات باشد تا بقراءت متصل شود مسئله بعد از تعوذ تسمیه گوید و میان سوره و فاتحه تسمیه نگوید
مسئله ثنا و تعوذ و تسمیه را آهسته گوید بخلاف امام شافعی که نزد وی تسمیه را بلند خواند زیرا که تسمیه آیتی از فاتحه است
نزدیک او ما میگوئیم احادیث صحاح وارد اند در آنکه پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه و خلفاء الراشدین افتتاح بالحمد لله
رب العالمین کرده اند مسئله بعد از تسمیه فاتحه و سوره بخواند و بعد و لا الضالین آهسته آمین گوید و مؤتم در نماز جهریه در آمین
گفتن با امام متابعت کند بعد از آن تکبیر گویان برکوع رود و در رکوع هر دو دست بر هر دو زانو اعتماد کند و انگشتان هر دو دست را
در اعتماد گشاده دارد و پشت را هموار کند و سر را برابر پشت دارد و سه مرتبه یا زیاده از آن تسبیح گوید بعد از آن سمع الله
لمن حمده گویان سر از رکوع بردارد و مقتدی ربنا لک الحمد گوید و منفرد هر دو را جمع کند چون راست استاده شد تکبیر گویان
بسجده رود اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن روی را در میان دو کف دست خود نهد چنانکه
هر دو دست او مقابل هر دو گوش او باشند و در سجده انگشتان هر دو دست را ضم کند و هر دو بازو را از شکم دور دارد و شکم را
از ران دور دارد و انگشتان دست و پای جانب قبله کند و سه بار یا زیاده از آن در سجده تسبیح گوید مسئله اگر بر
پیچ دستار یا بر ثوب فاضل سجده کند جایز بود و اگر بر چیزی که حجم آن را میابد و جبهه بر آن قرار میگیرد سجده کردن روا باشد
و اگر جبهه قرار نگیرد روا نبود مسئله اگر برای ازدحام خلق بر پشت کسیکه در نماز او شریک است سجده کرد جایز بود
و بر پشت غیر آن که در نماز باشد یا بیرون نماز روا نبود مسئله زن در سجود شکم را با ران متصل سازد مسئله بعد از
سجده تکبیر گویان سر بردارد و درست نشیند باز تکبیر گویان بسجده رود و در این سجده نیز سه بار یا زیاده از آن تسبیح گوید
باز تکبیر گویان سر از سجده بردارد باز هر دو دست بعد از آن هر دو زانو را بردارد و قعده نکند و بر زمین اعتماد ننماید و راست استاده

بخلاف امام شافعی که وی قعده را سنت میگوید و جلسه استراحت می نامد مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول کند مگر

آنکه ثنا و تعوذ دران نگوید و دست بر دارد چون رکعت دوم را تمام کند پای چپ بگستراند و بران بنشیند و پای

راست ایستاده دارد و انگشتان پای راست را بجانب قبله کند و هر دو دست را بر هر دو ران نهد و انگشتان

هر دو دست جانب قبله متوجه دارد بخلاف امام شافعی که نزد وی بخنصر و بنصر عقد کند و وسطی و ابهام حلقه نماید چون بلا الشهادتین

رسد سبابه اشارت کند چنانچه از بعضی علما ما نیز منقول است و تشهد ابن مسعود بخواند و در قعده اول بر آن بیفزاید

و در نماز تیمی در دو رکعت اخیر و در فرض مغرب در یک رکعت اخیر فاتحه بخواند و بدان بسند کند و اگر تسبیح بسند کند

یا خاموش ماند جایز باشد و اول افضل بود چون رکعتها تمام کرد بجهت نشستن اول بنشیند بخلاف امام شافعی که نزد وی در قعده

اخیر تورک سنت است و در هر قعده تورک کند یعنی بر سرین چپ بنشیند و هر دو پای را بجانب راست بر آرد مسئله در قعده

اخیره بعد تشهد درود و دعاهای ماثوره یا مشابه قرآن بخواند و از دعاها که مشابه بکلام الناس باشد احتراز کند پس

از مردم سوال کنند از خدا ابتغا بخواهد چون از ادعیه فارغ شود بجانب راست بنیت کسیکه دران جا باشد از آدمی

و فرشته سلام گوید بعد ازان بجانب چپ بنیت کسیکه در آنجانب بود سلام دهد و مؤتم در جانب امام نیت کند و اگر

امام باشد در هر دو جانب نیت امام کند و امام در هر دو سلام نیت کند و بقول بعضی امام نیت کسی نکند زیرا که اشارت

کافی است و بقول بعضی بنیت سلام اول بسند نماید

فصل فی القراءة

مسئله در نماز جمعه و نماز فجر و در دو رکعت

اول از مغرب و عشا امام جهر خواند خواه ادا کند خواه قضا گذارد و منفرد در ادا فجر باشد و در قضا واجب است که خفیه بخواند

مسئله ادنی جهر اسماع غیر خود است و ادنی مخافته اسماع نفس خود بود و صحیح بخلاف کسیکه گفته است ادنی جهر اسماع نفس

خود است و ادنی مخافت تصحیح حروف مسئله هر چه تعلق بنطق دارد چون طلاق و عتاق و استثنا و خواندن قرآن ادنی

مخافته دران اسماع نفس است تا اگر شخصی طلاق داد یا آزاد کرد بر وجهی که تصحیح حروف نمود و نفس او نشنید طلاق

واقع نشود و آزاد نگردد و اگر طلاق بلند داد و استثنا بعد ازان گفت بر وجهی که نفس او شنید طلاق واقع شود و استثنا

جایز نباشد مسئله اگر در دو رکعت اول عشا سوره ترک کرد در دو رکعت اخیر با فاتحه ضم کند و اگر امام است هر دو جهر خواند

و اگر فاتحه دو رکعت اول را ترک کرده است در دو رکعت اخیر قضا نکند زیرا که دران فاتحه خواهد خواند پس اگر قضا کند در یک

رکعت تکرار فاتحه لازم آید و آن مشروع نیست مسئله فرض از قراءة مقدار یک آیت خود است هر که بهمان اکتفا کند گنهگار شود

۳۲

زیرا که ترک واجب کرده باشد مسئله قرائت مسنون در سفر که بسرعت باشد فاتحه است و هر سورتیکه بخواند و در حضر
در فجر فاتحه است و مثل سوره بروج و انشقت و در حضر در فجر و ظهر طوال مفصل مستحسن است و در عصر و عشا اوساط
مفصل و در مغرب قصار آن بدانکه طوال مفصل از سوره حجرات است تا سوره بروج و اوساط آن از سوره بروج است
تا سوره لم یکن و از لم یکن تا آخر قرآن قصار مفصل است و اگر ضرورت باشد بقدر حال مستحسن بود مسئله تعین سوره
در نماز بر وجهیکه غیر آنرا در آن نخواند مکروه باشد مسئله موتم در نماز خاموش باشد و بشنود اگرچه امام آیه ترغیب یا ترهیب
بخواند قال الله تعالی اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا وقال علیه السلام اذا کبر الامام فکبروا واذا قرأ فانصتوا وقال
علیه السلام من کان له امام فقراءة الامام قراءة له وقال علیه السلام مالی انازع فی القرآن و آنکه موتم بخواند و امام بشنود
خلاف موضوع باشد زیرا که وضع است که امام بخواند و موتم بشنود چنانکه در شرح حلبی است مسئله مردم در وقت خطبه خواندن امام
خاموش باشند و بشنوند اگرچه امام در خطبه بر نبی علیه السلام صلوة گوید مگر آنکه آیه صلوا علیه وسلموا بخواند آنگاه بزبان خفیه درود
بفرستند فصل در جماعت مسئله جماعت سنت موکد است قریب بواجب لقوله علیه السلام الجماعة من سنن
الهدی لا یتخلف عنها الا منافق و بقول بعضی واجب است که ثبوت آن بسنت موکد است لهذا آنرا سنت گویند و نزد
امام شافعی فرض کفایت است و نزد بعضی اصحاب امام شافعی و نزد کرخی و طحاوی و احمد بن حنبل فرض عین است
چنانکه در شرح حلبی است مسئله اولی بامامت کسی بود که از دیگران در احکام نماز عالمتر باشد چون در احکام مذکور هم
برابر باشند کسیکه قراءت او صحیح باشد اولی بود و اگر در قراءت نیز برابر اند پرهیزگارتر از دیگران اولی بود و بعد از آن کلانتر
از دیگران اولی باشد مسئله امامت بنده و اعرابی و فاسق و اعمی و مبتدع و ولد الزنا جایز بود و مکروه باشد مسئله
جماعت زنان که امام ایشان مرد نباشد مکروه بود و اگر با وجود کراهت جماعت کردند زنیکه امام شود باید که برابر ایشان
استاده شود مثل امام مردان پیش نرود مسئله زن جوان را به هیچ نماز بجماعت مردان حاضر شدن مکروه بود
و پیرزن را در ظهر و عصر مکروه باشد و در دیگر نمازها جایز بود مسئله اقتدا متوضی بمتیمم جایز باشد زیرا که تیمم طهارت مطلق
است یعنی مقید بوقتی از اوقات نیست چون آب موجود نباشد نزد ما جنس زمین خلف آب باشد مسئله
اقتدا کسیکه پای او شسته است با کسیکه بر موزه مسح کرده است روا بود زیرا که موزه از سرایت حدث بپای
مانع باشد و آنچه بر موزه است بمسح پاک شود مسئله جایز است که استاده با نشسته اقتدا کند بنابر فعل

رسول صلی الله علیه وسلم واصحاب او در آخرین نماز آن سرور علیه السلام چنانکه در حاشیه چلپی است **مسئله** اقتدا مومی با مومی
و متنفل با مفترض روا بود و اقتدا مرد با زن و کودک جایز نباشد زیرا که تاخیر زنان بنص ثابت شده است و کودک متنفل است
مسئله اقتدا طاهر با معذور و قاری با امی و ساتر با برهنه و غیر مومی با مومی و مفترض با متنفل روا نبود زیرا که بنا
قوی با ضعیف جایز نباشد **مسئله** اقتدا مفترض بمفترض فرض دیگر روا نبود زیرا که اقتدا شرکت است و آن با تحاد
یکدیگر باشد **مسئله** امام قراءة دراز نخواند چه بسیار است که در قوم اهل حوایج و ضعفا باشند و نیز قراءة رکعت اول از رکعت
دوم دراز نکند مگر در نماز فجر **مسئله** اگر مقتدی یکی باشد امام او را در جانب راست برابر خود استاده کند و اگر زیاده بود
خود پیش رود و مقدم استاده شود **مسئله** اگر در نماز امام فساد ظاهر شد مقتدیان نماز را نیز اعاده کنند زیرا که نماز امام
متضمن نماز مقتدی است پس فساد نماز امام مستلزم فساد نماز مقتدی باشد **مسئله** در عقب امام اول مردان استاده شوند
بعد از آن کودکان بعد از آن خنثان بعد از آن زنان **مسئله** اگر زن در پهلوی مرد جای کل با امام اقتدا کند و زن
محل شهوت باشد و در نماز هر دو شریک بود و امام نیت امامت زنان کرده باشد نماز مرد فاسد شود و اگر امام نیت امامت زنان
نکرده است نماز زن باطل گردد و اگر در پهلوی مرد اقتدا نکرده است بلکه در نماز وی جایز بود اگرچه امام نیت امامت زنان نکرده باشد
و بیک روایت جواز آن موقوف بر نیت امام باشد **مسئله** اگر قاری با امی اقتدا کرد یا امی را خلیفه گرفت نماز هم فاسد شود
اگرچه در دو رکعت اخیر خلیفه گرفته باشد زیرا که در هر رکعت از نماز قراءة فرض است لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة لیکن
قراءة تحقیقی باشد یا تقدیری بود و در دو رکعت اخیر اگر تحقیقی نیست تقدیری هست لقوله علیه السلام قراءة للاولین
قراءة الآخرین و از امی هر دو قسم قراءة مفقود است پس نماز وی از برای قدرت بر قراءة بسبب حضور قاری فاسد باشد
و چون نماز امام فاسد شود نماز مقتدیان نیز فاسد گردد چنانکه تحقیق این در حاشیه چلپی است **باب الحدث فی الصلوة**
اگر مصلی را بی قصد در نماز حدث رسید جایز است که وضو کرده بر همان نماز بنا کند لیکن استیناف افضل بود اگرچه بعد
تشهد حدث رسید بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان بعد از تشهد نماز تمام شود و نزدیک امام شافعی اگر در نماز حدث رسید
نماز باطل گردد **مسئله** اگر امام را حدث رسید خلیفه گیرد و خود وضو کرده در جای وضو یا در جای نماز خود نماز را تمام کند
مگر آنکه خلیفه از نماز فارغ نشده باشد آن زمان خلف خلیفه نماز را تمام نماید و اگر مقتدی را حدث رسید همین حکم است
یعنی پیش از فراغ امام عقب در جای خود نماز را تمام کند و بعد از فراغ امام چون منفرد و در اختیار باشد

۳۳

در جای وضو نماز را تمام کند یا در جای نماز خود تمام نماید مسئله اگر شخصی در نماز دیوانه شد یا بیهوش گشت یا خواب کرد چنانکه
ناقض وضو باشد و محتلم گردید یا قهقهه خندید یا دانسته حدث کرد یا جامه یا بر بدن او دیا و از قدید هم سنگ افتاد یا از زخم
او خون جاری شد یا گمان آنکه حدث رسید از مسجد برآمد و معلوم شد که طاهر بود و یا در خارج مسجد بگمان حدث از صفها بیرون رفت
و حدث نبود نماز را از سر گیرد زیرا که باین حوادث بنا بر قلت وقوع نماز باطل شود و آنکه در حدیث است که من قاء او رعف
فی صلواته فلینصرف و لیتوضأ و لیبن علی صلواته مالم یتکلم در حق حدث ست که وقوع آن اکثر باشد و اگر بیرون نیامده از مسجد
ست یا در خارج مسجد از صفوف بیرون نرفته است بر همان نماز بنا کند مسئله اگر بعد از تشهد دانسته حدث کرد یا بقصد
سخن گفت یا دیگر منافی نماز از وی بقصد شد نماز تمام شود زیرا که خروج بصنعه از وی حاصل آمد مسئله اگر متیمم
بعد از تشهد بر استعمال آب قدرت یافت یا ماسح بعمل اندک از پای موزه کشید یا مدت موزه تمام شد یا امی قراءة
یاد گرفت یا برهنه جامه یافت یا مومی بر رکوع و سجود قادر گشت یا صاحب ترتیب را نماز فائته یاد آید یا امام قاری مر امی را خلیفه
گرفت یا در نماز فجر آفتاب برآمد یا در نماز جمعه وقت عصر داخل شد یا عذر معذور زایل گشت یا بعد از نیکو شدن جراحت
جبیره افتاد درین دوازده صورت نزد امام نماز فاسد شود زیرا که خروج بصنعه نزد امام فرض است و آن موجود نشد و نزد
صاحبین تمام شد زیرا که خروج بصنعه نزدیک ایشان فرض نیست پس بتمام کردن تشهد از نماز فارغ شود مسئله اگر بعد از
تشهد امام قهقهه خندید یا بقصد حدث کرد نماز مسبوق باطل گردد زیرا که در میان نماز وی مفسد نماز واقع شد مسئله
اگر امام بعد از تشهد سخن کرد یا از مسجد برآمد نماز مسبوق جایز بود زیرا که سخن و برآمدن از مسجد متمم نماز امام است
نه مفسد آن چنانکه تحقیق این ترجمه مذکور است مسئله اگر امام پیش از آنکه تا بحد جواز صلوٰة خوانده باشد در قراءة بند شد
روا است که خلیفه گیرد و اگر بعد از خواندن تا بحد جواز صلوٰة خلیفه گرفت نماز امام فاسد شود زیرا که خلیفه گرفتن عمل
کثیر است و بعد از خواندن بقدر جواز نماز بآن ضرورت نیست مسئله اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت روا باشد و مسبوق
نماز امام را تمام کند بعد از آن مدرکی را پیش کند و مدرک با قوم سلام گوید زیرا که اگر مسبوق سلام دهد نماز وی
و نماز امام اول اگر فارغ نشده باشد فاسد شود مسئله اگر در رکوع یا در سجده حدث رسید و وضو کرده بر همان نماز
بنا نمود واجبست که آن رکوع یا سجده را اعاده کند و اگر در رکوع و یا در سجده یاد آمد که در رکعت اول یک سجده
ترک شده است و در همان وقت آن را قضا کرد مستحب است که آن رکوع یا سجده را نیز اعاده کند مسئله

اگر امام را حدث رسید و باوی یک مقتدی ست بی آنکه امام نیت خلافت وی کند مقتدی خلیفه شود زیرا که متعین

از برای تعیین ست و اینجا احتیاج بتعیین نیست پس اگر آن مقتدی زن باشد یا کودک بود و بقول بعضی نماز امام فاسد

شود زیرا که زن یا کودک امام وی گردد و بقول بعضی نماز مقتدی فاسد شود زیرا که بی امام میماند و چون امام ورا خلیفه

نکرده ست و خود صلاحیت آن ندارد خلیفه نشود اگرچه متعین ست بخلاف مرد که آن از برای تعیین و صلاحیت خلیفه شود باب

ما یفسد الصلوة و ما یکره فیها مسئله یکی از مفسدات نماز سخن گفتن ست اگرچه بسهو باشد یا در خواب بود

دوم سلام دانسته زیرا که سلام بسهو مفسد نماز نباشد بنابر آنکه از جمله اذکار ست سیوم جواب سلام بسهو باشد یا بقصد

بود زیرا که جواب سلام از جنس کلام ست چهارم آه یا اوه یا اف گفتن پنجم گریستن باواز بلند که بسبب دردی یا مصیبت بود

بخلاف آنکه از ذکر جنت یا نار باشد ششم تنحنح بی عذر هفتم در جواب عطسه یرحمک الله گفتن و در جواب خبر ناخوش

انا لله و انا الیه راجعون و در جواب خبر خوش الحمد لله گفتن و در جواب خبر عجیب سبحان الله یا لا اله الا الله خواندن

هشتم فتح کردن قراءة غیر امام خود را اما فتح کردن قراءة امام خود را مفسد نماز نیست و بقول بعضی مشایخ اگر

بعد از خواندن امام خود ما یجوز به الصلوة یا بعد از انتقال کردن او بآیه دیگر فتح کرده ست نماز فاتح فاسد شود و اگر

امام گرفت نماز وی نیز فاسد شود و بقول بعضی نماز هیچکدام فاسد نگردد و علیه الفتوی نهم از مصحف خواندن دهم برخیزی

بجنس سجده کردن یازدهم چیزی که از مردم توان خواست از خدای تعالی خواستن دوازدهم خوردن یا نوشیدن سیزدهم

عمل کثیر کردن بدانکه در عمل کثیر اختلاف بسیار ست نزدیک بعضی عمل کثیر آنست که در کردن آن بسوی دو دست

احتیاج افتد و نزدیک بعضی آنست که عامل آنرا ناظر در نماز نداند و علیه عامة المشایخ و نزدیک بعضی آنکه خود

مصلی آن فعل را کثیر داند امام سرخسی گوید این بمذهب امام نزدیکتر ست زیرا که وی ابا او تفویض ست برای

مبتلا به مسئله شخصی یک رکعت نماز گذارده بود در رکعت دوم بی آنکه دست بردارد تجدید تحریمه کرد اگر غیر آن

نماز شروع کرده ست رکعت اول را در حساب نیاورد و اگر در همان نماز شروع کرده ست آنرا تمام کند و رکعت

اول در حساب باشد مسئله عمل قلیل مفسد نماز نباشد و آن ضد کثیر ست بر اختلاف اقوال مذکور مسئله

اگر کسی بجای اصلی در موضع سجود مصلی گذشت نماز مصلی فاسد نگردد لیکن گذرنده بزه کار شود بدانکه در موضع

سجود تفصیل ست در مسجد صغیر هر جا که باشد در حکم موضع سجود ست و در مسجد کبیر و در صحرا نزد بعضی تا

۳۵

موضع سجود است که دران سجده میکند و نزدیک بعضی بر هر موضع که در وقت خضوع نظر افتد آنرا حکم موضع سجود است
پس اگر گذشت زیر دکانیکه بالای آن شخصی نماز میگذارد و بعضی اعضای این مار و بعضی فروتر اعضای مصلی را
مقابل گشت بر روایت ثانی بزه کار شود مگر آنکه در موضع سجود نگذشته باشد مسئله مصلی که در صحرا نماز میگذارد
مستحب است که نزدیک موضع سجود مقابل یکی از دو چشم خود ستره استاده کند طول آن یک گز باشد و سطبری آن
چون سطبری انگشت میانه بود جایز نیست که ستره را پیش خود بغلطاند یا بجای ستره بر زمین خط بکشد مسئله
اگر ستره در پیش نباشد و شخصی خواهد که در پیش وی شده بگذرد و یا خواهد که در میان ستره و مصلی روان شود جایز است
که مصلی او را به تسبیح یا باشارت منع کند و بهر دو روا نباشد مسئله ستره امام مقتدی را کفایت کند اگرچه
مقتدی مسبوق باشد چنانکه در جامع الرموز است مسئله چون پیش مصلی راه نبود و ظن عدم مرور باشد
روا است که ستره را ترک کند فصل در مکروهات مسئله یکی از مکروهات سدل ثوب است و سدل در چادر آنست که
چادر را بر سر یا بر کتف اندازد و هر دو طرف آنرا فرو گذارد و در قبا و مانند آن آنکه آنرا بر کتف اندازد و نه آنکه هر دو
دست را در آستین درآرد یا هر دو جانب آنرا ضم کند دوم بهم کردن اطراف جامه که سنجاک یا مانند آن آلوده نشود
سیوم بدن یا جامه بازی کردن چهارم جمع کردن موی بالای سر یا پیچیدن آنرا و درآوردن اطراف آنرا در اصول آن
پنجم پیچیدن یا شکستن انگشتان تا که آواز برآید ششم دیدن بجانب راست و چپ با میلان سر و اگر بگوشه چشم دید مکروه نبود
هفتم دور کردن سنگریزه مگر یکبار برای تمکین سجده هشتم دست بر تهیگاه نهادن نهم اندام شکستن دهم مانند سگ نشستن
چنانکه بر هر دو سرین بنشیند و هر دو زانو را استاده کند یازدهم در سجده بازو گستردن دوازدهم بی عذر چهار زانو نشستن
سیزدهم استادن امام تنها در محراب مسجد یا بالای صفه دکان یا بر زمین چهاردهم استادن مصلی عقب صفی که دران فرجه باشد پانزدهم
بودن صورت حیوان بالای سر مصلی یا در پیش او یا در برابر او و اگر در عقب مصلی یا در زیر پای او باشد مکروه نبود زیرا که در آن
اهانت صورت است شانزدهم برای سستی و کاهلی برهنه سر نماز خواندن و اگر برای خضوع و فروتنی خواند مکروه نبود
هفدهم در جامهای بذله نماز خواندن که آن جامها در مجالس بزرگان نرود هژدهم برای دور کردن خاک بر پیشانی مسح کردن
نوزدهم جانب آسمان دیدن بستم بر پیچ دستار سجده کردن بیست و یکم آیات و تسبیحات را بدست شمردن مسئله
پوشیدن جامه که دران صورت حیوان باشد مکروه شود مسئله مکروه است وطی کردن بالای مسجد و بول کردن و ریدن

براں و مکروه ست قابستن در مسجد ر امسئله در مسجد نقش کردن بگچ یا بچوب یا بآب طلا مکروه نبود مسئله ستادن

امام در مسجد و سجده کردن در محراب و آن مکروه نباشد مسئله نماز گزاردن عقب پشت شخصیکه نشسته سخن میکند مکروه نبود

مسئله نماز گزاردن بر بساطیکه دران صورت حیوان بود مکروه نباشد مگر آنکه سجده بر صورت افتد و صورت صغیر که ناظر را از بعید

ظاهر نشود مکروه نباشد و نیز صورتیکه سر آنرا محو کرده باشند و صورت غیر جاندار مکروه نبود مسئله کشتن مار و کژدم در نماز مکروه

نباشد مسئله بول کردن بر خانه که دران برای نماز جای ساخته اند و آنرا محراب نموده اند مکروه نبود زیرا که آنجا حکم مسجد نیست

باب صلوة الوتر و النوافل

مسئله نزدیک امام وتر واجبست و نزدیک صاحبین و امام شافعی سنت است مسئله

وتر سه رکعت است بیک سلام و نزدیک امام شافعی بدو سلام و در یک قول او یک رکعت است بیک سلام مسئله در هر سه رکعت

وتر سوره را با فاتحه ضم کند و همیشه در رکعت سیوم پیش از رکوع تکبیر گوید و دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر وتر نخوانند

بخلاف امام شافعی که نزدیک او بعد از رکوع در نصف آخر از ماه رمضان قنوت خوانند و در غیر ماه رمضان در وتر نخوانند

و در فجر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه خوانند مسئله در قنوت وتر با امام شافعی متابعت کند و در فجر با وی قنوت نخوانند

و صحیح آنست که تا آنکه امام از خواندن قنوت فارغ شود ایستاده ماند و بقول بعضی منتظر بخود بنشیند مسئله

پیش از فجر و بعد از ظهر و بعد از مغرب و بعد از عشا دو رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت

نیز سنت است بیک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشا و بعد از عشا چهار رکعت مستحب است مسئله نوافل روز زیاده از چهار

رکعت بیک سلام مکروه است و نوافل شب زیاده از هشت رکعت بیک سلام و چهار رکعت بیک سلام در روز و شب افضل است

مسئله در دو رکعت فرض و در جمیع رکعات وتر و نوافل قراءة فرض است مسئله لازم است اتمام نفلی که شروع

دران کرده است بقصد اگرچه در وقت طلوع آفتاب و غروب آن باشد نه آنکه دران شروع کرده است بظن چنانکه گمان برد که

نماز ظهر نگزارده است پس شروع کرد دران بعد ازان یاد آورد که ظهر کرده است پس این نماز که دران شروع کرده است نفل شد

که اتمام آن لازم نیست اگر نقض کند مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده در شفعه اول یا ثانی فاسد

کند زیرا که اگر در شفعه اول فاسد شده است شفعه ثانی بی شروع واجب نشود و اگر در شفعه ثانی فاسد شده است قضا

شفعه اول که آنرا ادا نموده است لازم نباید زیرا که هر شفعه از نفل جداست و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا کند

زیرا که معتبر نزدیک وی نیت است کذا فی جامع الرموز و نیز دران است که اگر در نیت تعیین رکعات نکرده است

باتفاق دو رکعت قضا کند مسئله اگر چهار رکعت نفل را نیت کرده بود و در شفعه اول یا در شفعه ثانی یا در رکعت از شفعه اول یا در یک رکعت از شفعه ثانی قرارت ترک کرد در این هر چهار صورت بالاجماع قضای دو رکعت لازم آید و اگر در دو شفعه یا در شفعه اول و در یک رکعت از شفعه ثانی قرائة نخواند در این دو صورت نزد یک طرفین قضای دو رکعت واجب شود زیرا که بترک قرارة در شفعه اول تحریمه باطل شد پس قضای شفعه ثانی لازم نیاید بنا بر آنکه در آن شروع صحیح نشده است و نزدیک امام ابو یوسف قضای چهار رکعت واجب شود زیرا که بترک قرارة نزدیک وی تحریمه باطل نگردد پس شروع در شفعه ثانی صحیح باشد و بترک قرارة قضای آن لازم آید و اگر در یک رکعت از شفعه اول و در تمام شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه ثانی قرارت نخواند در این دو صورت نزدیک شیخین قضای چهار رکعت لازم آید زیرا که بترک قرارة در یک رکعت از شفعه اول نزدیک ایشان تحریمه باطل نشود و بقول امام محمد قضای دو رکعت واجب شود زیرا که نزدیک وی بترک قرارة در یک رکعت تحریمه باطل شود مسئله اگر در چهار رکعت نفل شروع کرده بود و بعد از تشهد شفعه اول نقض کرد قضای شفعه ثانی لازم نیاید زیرا که در آن شروع نکرده است مسئله اگر در چهار رکعت نفل قعده اولی نه نشست بقیاس فرض شفعه اول فاسد نشود و قضای آن لازم نیاید اگرچه در نفل قیاس آن بود که فاسد شود و قضای آن لازم آید مسئله جایز است که نفل را نشسته خواند اگرچه قدرت بر قیام داشته باشد و اگر استاده شروع کرد مکروه است که بی عذر بنشیند مسئله جایز است که نماز نفل را بیرون شهر در حالت سواری در غیر جانب قبله گذارد و برکوع و سجود اشارت کند زیرا که پیغمبر خدای صلوات الله تعالی علیه در بیرون شهر چنین گذارده است و چون فعل آنسرور علیه السلام مخالف قیاس بود بر مورد آن اقتصار نمود مسئله اگر در حالت سواری در نماز نفل شروع کرد بعد از آن فرود آمد جایز است که بنا بر شروع تمام کند و در عکس این نماز فاسد شود زیرا که در صورت اول باشارت واجب شده بود برکوع و سجود ادا میکند پس آنچه ناقص بکامل باشد و آن رواست و در صورت عکس ادای کامل بناقص میشود و آن جایز نیست فصل در قیام ماه رمضان مسئله در ماه رمضان بعد از عشا و پیش از وتر یا بعد از وتر بیست رکعت تراویح بده سلام سنت است و بعد هر تراویح بقدر ترویحه بنشیند و توقف کند بدانکه ترویحه چهار رکعت است و هر ترویحه را دو سلام است و یک جلسه بقدر چهار رکعت بعد آن مسئله یک ختم در تراویح سنت است برای کسل قوم آنرا ترک نباید کرد مسئله در غیر ماه رمضان وتر با جماعت نگذارد در جامع الرموز می آرد در غیر ماه رمضان وتر با جماعت

گذاردن مکروه است در دو ماه رمضان جایز است اگرچه تراویح را بجماعت نگذارده باشد یا با امام دیگر گذارده باشد اما اگر
فرض را با امام نگذارده است و تر با وی اقتدی نکند اما صحیح آنست که در هر حال اقتدی درست باشد کما فی المنیة بدانکه تراویح
سنت موکده است زیرا که خلفاء الراشدین بران مواظبت نموده اند و رسول علیه السلام در ترک مواظبت عذر خوف
فرضیت فرموده است **فصل در نماز کسوف و خسوف و استسقا** کسوف گرفتن آفتاب را گویند و خسوف
گرفتن ماهتاب را و استسقا طلب باران را **مسئله** چون آفتاب گرفته شود امام جمعه با مردم بی اذان و اقامت و بی خطبه
دو رکعت نفل با طول قرائة بخواند و قراءة را دران جهر نکند و در هر رکعت یک رکوع کند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی
در هر رکعت دو رکوع آرد و بعد از فراغ تا کشادن آفتاب دعا بخواند و اگر امام جمعه حاضر نباشد هر واحد نماز را تنها بخواند
مسئله نماز خسوف چون نماز کسوف باشد مگر آنکه درانجماعت نبود **مسئله** چون امساک باران شود نزدیک امام خلیفه نایب او
با مردم شهر بتضرع و شکستگی تمام پیاده در صحرا رود و از خدا تعالی باران بخواهد و ادعیه ماثوره بخوانند پیش آنکه قلب ردا کند
و پیش از برآمدن هر کسی بقدر حال خود صدقه برآرد و اگر هر کدام تنها نماز خواند جایز بود و نزدیک صاحبین امام با قوم دو
رکعت نماز نفل بجماعت بخواند و قراءة جهر کند و بعد از نماز بر زمین استاده مستقبل مردم دو خطبه بخواند و قوم تمام
رو بقبله نشیند و همچنین تا سه روز متوالی کند کذا فی جامع الرموز و باید که در وقت استسقا ذمی حاضر نباشد زیرا که القوم
طلب رحمت است و ایشان مورد غضب الهی اند **باب ادراک الفریضه مسئله** شخصی در نماز فجر یا مغرب تنها شروع کرده بود
که اقامت گفتند قطع کند و بجماعت بگذارد اگرچه یک رکعت گذارده باشد زیرا که اگر رکعت دوم را ضم کند در فجر نماز وی
تمام شود و در مغرب اکثر گذارده باشد و للاکثر حکم الکل پس جماعت از وی فوت شود یا بعد غروب پیش از فرض
دو رکعت نفل گذارده باشد و آن مکروه است نزدیک ما **مسئله** شخصی فرض چهار رکعتی تنها شروع کرده بود که ناگهان
فرض را اقامت گفتند نشکند و اقتدا نکند مگر آنکه رکعت اول را بسجده مقید کرده باشد پس رکعت دوم را نیز با وی یکی کند
تا دو رکعت نفل شود و بعد ازان قطع کرده بجماعت ملحق شود بدانکه در قطع اگرچه ابطال عمل است و خدا تعالی فرموده است
و لا تبطلوا اعمالکم اما ابطال که برای کمال عمل بود در حقیقت ابطال نیست پس داخل این حکم نباشد **مسئله** اگر در نماز
چهار رکعتی سه رکعت تنها گذارده بود که اقامت گفتند اندر رکعت چهارم نیز بگذارد و بعد ازان بنیت نفل با امام اقتدا کند
مگر در نماز عصر که نفل بعد آن مکروه باشد **مسئله** اگر در مسجد بانگ نماز گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد برآید مگر آنکه

۳۹

نماز گزارده باشد یا مقیم جماعت دیگر بود چنانکه مؤذن یا امام مسجد دیگر باشد یا کسی بود که بی او در مسجد دیگر مردم کم جمع شوند
یا متفرق گردند مسئله اگر در وقت ظهر یا عشا در مسجد آید و اقامت گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد بر آید اگرچه نماز خود گزارده باشد زیرا که
ثواب نفل و فضیلت جماعت خواهد یافت مگر آنکه مقیم جماعت دیگر بود و فرض نگزارده باشد زیرا که جماعت دیگر را در خلل خواهد انداخت بی آنکه ثواب
نفل و فضیلت جماعت یابد مسئله کسیکه نماز فجر یا عصر یا مغرب گزارده است مکروه نیست که از مسجد بر آید اگرچه اقامت آن وقت گفته
شده زیرا که نفل بعد آن وقت مکروه است و سه رکعت نفل مشروع نیست مسئله کسیکه بمسجد رسید که اگر سنت فجر را میگذارم نماز فجر
بجماعت نخواهم رسید سنت را ترک کند مگر آنکه بداند که یک رکعت بجماعت خواهم یافت مسئله اگر سنت فجر فوت شد قضا نکند مگر آنکه با فرض
فوت شده باشد و نزد امام محمد تا زوال آفتاب قضا کند اگرچه بی فرض فوت شود بدانکه اگر سنت فجر با فرض فوت شود تا نیمه [illegible]
هر دو را قضا کند و بقول بعضی بعد زوال نیز هر دو را قضا کند زیرا که چون شب تعریس پیغمبر علیه السلام نماز فجر فوت شده بود سنت را پیش
از زوال قضا کرد و فرض را با اذان و اقامت و جهر قرائت بجماعت قضا خواند پس ما اینجا قیاس کردیم بقضای دیگر که ثابت نیست زیرا که
این فعل پیغمبر علیه السلام معقول المعنی نیست اما چون سنت فجر از باقی سنتها اکد است از قضای آن قضای باقی سنتها لازم نیاید
و از قضای آن به تبعیت فرض قضای آن بی تبعیت فرض ثابت نشود لیکن چون قضای آن به تبعیت فرض پیش از زوال ثابت شد
قضای آن به تبعیت فرض بعد از زوال لازم آید زیرا که اختصاص تبعیت به پیش از زوال معنی ندارد مسئله چون برای ظهر اقامت
گفتند سنت را ترک کند و با امام ملحق شود اگرچه بداند که بعد از سنت بجماعت خواهم رسید و پیش از دو رکعت که بعد از ظهر است قضا
بگزارد مسئله غیر از سنت فجر و ظهر سنت هیچ را قضا نکند اگرچه با فرض فوت شده باشد مسئله اگر سوگند کند که نماز ظهر را بجماعت بگزارد
و یک رکعت از جماعت یافت حانث شود و ثواب جماعت یابد مسئله کسیکه بعد از فراغ امام از جماعت بمسجد آید و خواست که فرض
خود را تنها ادا کند نزد یک کرخی و بعضی دیگر سنت نخواند زیرا که سنت وقتی سنت است که فرض را بجماعت گزارده باشد
و گفته است حسن بن زیاد کسیکه فرض را در خانه خود بگزارد جایز است که سنت نیارد لیکن اصح آنست که سنت نیز بیارد زیرا که
رسول علیه السلام سنت نماز را ترک نکرده اند اگرچه جماعت فوت شده باشد اما اگر وقت تنگ باشد چنانکه می ترسد که اگر سنت
ادا میکنم فرض فوت خواهد شد سنت را ترک کند و بفرض ابتدا نماید مسئله اگر شخصی در حالت رکوع امام تحریمه بست و پیش
از آنکه برکوع رود امام از رکوع برخاست آن رکعت را با امام حساب نکند و نزد یک امام زفر حساب کند مسئله اگر شخصی
پیش از امام برکوع رفت هنوز در رکوع بود که امام برکوع رسید نماز وی جایز بود بخلاف امام زفر که نزد یک وی

جایز نباشد زیرا که انچه پیش از امام آورده است فاسد است پس چیزی را که بران بنا کرده است نیز فاسد بود بنابر آنکه بنای
بر فاسد فاسد باشد ما میگوییم چون در یک چیز با امام موافقت کرده‌اند باشد زیرا که برای صحت نماز مشارکت در یک چیز
کفایت کند **باب قضاء الفوایت** **مسئله** اگر از شخصی نمازهای یک شبانه روز که پنج فرض و یک وتر است تمام
فوت شد فرض است که به ترتیب قضا کند و اگر بعضی فوایت با وقتی جمع شود میان آن نیز ترتیب فرض باشد **مسئله**
هر که یاد دارد که وتر نگذارده است نزدیک امام فجر او جایز نباشد مگر آنکه اول وتر را قضا کند و نزد صاحبین جایز بود اگرچه وتر را
قضا نگذارده باشد زیرا که نزدیک امام وتر واجب است و نزد صاحبین سنت کذا فی جامع الرموز **مسئله** اگر ظاهر شد که فرض
عشا را بی وضو گذارده است و سنت و وتر را با وضو نزدیک امام سنت را با فرض اعاده کند زیرا که سنت تابع فرض است بخلاف وتر که آن
صلوة مستقله است نزدیک امام چون ادا کرده است وتر را بزعم آنکه عشا را با وضو گذارده است ترتیب ساقط شد زیرا که حین ادای وتر
یاد ندارد که عشا در ذمه من است و نزد صاحبین وتر را نیز با فرض اعاده کند بنابر آنکه وتر نزدیک ایشان صلوة مستقله نیست **مسئله** ساقط
کننده ترتیب نزدیک ما سه چیز است یکی تنگی وقت پس اگر وقت تنگ باشد که قضا با ادای هر دو گنجایش ندارد به قدری که وقتی ادا کند
باوقتی قضا کند نماید چنانچه اگر عشا با وتر فوت شود و از وقت فجر زیاده از قدر پنج رکعت باقی نماند نزدیک امام وتر را قضا کند و فجر را
ادا خواند و اگر ظهر و عصر فوت شود و از وقت مغرب زیاده از قدر هفت رکعت باقی نمانده باشد ظهر را با عصر قضا نماید دوم فراموشی
چنانکه در حین ادای وقتی فایته هرگز یاد نیاید سیوم فوت شدن شش نماز اگرچه قدیمه بوند یا جدید از کثرت کم شده هستند پس اگر از شخصی شش نماز
یا زیاده از آن فوت شود جایز است که وقتی را با یاد آن ادا نماید اگرچه وقت وسیع شد باز اگر فرض دیگر ازو فوت شود با یاد آن در
وقت وسیع نیز وقتی جایز بود زیرا که سببها نمازهای قدیم که بذمه این است ترتیب از ذمه این ساقط شده است اگرچه بعضی از آن را
گذارده باشد چنانکه از شش نماز کمتر مانده باشد مگر آنکه تمام فوایت را قضا نخواند و بقول بعضی اگر از شش نماز کمتر ماند ترتیب
باز میگردد و امام سرخسی اول را اختیار نموده است و صاحب محیط بر همین فتوی داده است **مسئله** اگر شخصی را یک نماز فوت شد و با یاد آن
پنج نماز ادا کرد همه فاسد شود زیرا که ترتیب واجب بود لیکن نزد صاحبین فساد آن بر چیزی موقوف نشود و هو القیاس و نزدیک امام
قضای فایته موقوف باشد پس اگر ششم را نیز با یاد آن ادا کرد همه صحیح شود و اگر فایته را قضا نمود وصف فرضیت آن پنج
باطل گردد زیرا که از بطلان وصف فرضیت بطلان اصل نماز لازم نمی آید نزدیک امام محمد اصل نماز باطل شود آنکه نزدیک امام فساد موقوف باشد
بنابر آنکه اگر موقوف نبود رعایت ترتیب در کثیر لازم آید و آن حال است **باب سجود السهو** **مسئله** اگر یک رکن را

باب سجود السهو

بر رکن دیگر سهو مقدم کرد چون رکوع قبل قراءة یا در رکن سهو تاخیر نمود چون تاخیر از قیام رکعت سیوم بزیادتی بر تشهد اول
مرویست از امام ابو حنیفه اگر بر تشهد اول یک حرف زیاده کرد سجده سهو واجب شود و بقول بعضی بخواندن اللهم صل علی محمد سجده سهو لازم نیاید
لیکن معتبر نیست که تاخیر مقداری که در آن یک رکن ادا توان کرد سجده سهو واجب باشد یا یک رکن را بسهو مکرر کند چون دو رکوع یا
یا واجبی بسهو تغییر داد چون جهر قراءة در نماز خفیه در جامع الرموز می آرد این مثال ترک واجب است مثال تغییر واجب آنست که تکبیرات
عیدین از قدر واجب کم و زیاده کند یا قراءة را در رکوع و یا در سجود خواند یا واجبی را بسهو ترک نمود چون ترک قعدهٔ اولی سجده سهو
واجب شود مسئله بسهو مقتدی بر هیچ یکی سجده سهو واجب نیاید و بسهو امام بر امام و مقتدی سجده سهو واجب شود و در حالتی
چون امام سجده سهو کند مقتدی با وی متابعت نماید و اگر امام سجده نکرد مقتدی نیز نکنند مسئله مسبوق سجده سهو با امام متابعت کند
بعد از آن بقیه از نماز با امام نیافته باشد آن را بخواند مسئله هر که قعده اولی را فراموش کرد تا آنکه نزدیک بقعود شد بنشیند و سجده
سهو نکند و اگر نزدیک بقیام است استاده شود و در آخر نماز سجده سهو آرد و اگر از قعده اخیره بسهو برخاست پیش از آنکه سجده کند
بنشیند و التحیات بخواند سجده سهو کند و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرد فرض وی نفل شود لیکن اگر بخواهد رکعت ششم را نیز با آن یار
کند اگرچه واجب نیست زیرا که نفل را قصد شروع نکرده است اتمام آن واجب نگردد مسئله اگر در قعده اخیره تشهد خواند بعد از آن
بسهو برخاست تا آنکه رکعت پنجم را سجده نکرده است بنشیند و سلام دهد و اگر سجده کرد فرض وی تمام شود پس رکعت ششم را نیز
با آن ضم کند تا این دو رکعت نفل شود و بعد از تشهد سجده سهو آرد زیرا که اگر رکعت ششم را ضم نکند و بعد رکعت پنجم سجده
سهو آرد بر یک رکعت نفل تمام نشود و اگر سجده سهو ترک کند ترک واجب لازم آید و این دو رکعت نفل را بجای سنت ظهر اعتبار
نکنند زیرا که رسول علیه السلام در سنت ظهر تحریمه جدا مواظبت کرده است و هر که درین دو رکعت با امام اقتدا کند دو رکعت بر وی
واجب شود زیرا که قصد شروع کرده است پس اگر بشکند قضای آن لازم آید و نزدیک امام محمد هر که درین دو رکعت با امام اقتدا کند
شش رکعت بجا آورد و اگر بشکند هیچ لازم نیاید مسئله اگر در دو رکعت نفل سهو افتاد سجده سهو کند و بعد از سجده سهو
نفل دیگر بران بنا نکند تا سجده سهو در میان نماز واقع نشود و اگر بنا کرد جایز بود مسئله اگر شخصی را در نماز سهو افتاد
و در آخر نماز بنیت سجده سهو سلام داد اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدان سلام از نماز بر نیامد و هر که با وی بعد از سلام اقتدا
کرده باشد اقتدا درست بود و اگر وی بعد از سلام خنده قهقهه کرد وضو وی بشکست زیرا که در میان نماز خندیده است و اگر مسافر بعد از
سلام بنیت سجده سهو نیت اقامت کرد دو رکعت دیگر بجا آرد و اگر بعد سلام سجده سهو نکرد از نماز بیرون آید و اقتدا کردن صحیح نشود و وضو نشکند

ودوگانی چهارگانی نگردد مسئله اگر در نماز سهو افتاد و بعد از تشهد اخیر بنیت قطع سلام داد جایز است که سجده
کند زیرا که نیت قطع اینجا باطل بود و تحریمه نماز باقی باشد چون در نماز شک افتاد که چند رکعت گذارده است اگر اول مرتبه شک
افتاده است نماز را از سر گیرد و اگر بسیار می افتد تحری کند و بر تحری بنا نماید زیرا که در استیناف حرج باشد و اگر تحری هیچ جانب
راجح نشود اقل را اعتبار کند و در جایی که آنرا آخر نماز خود گمان میکند بنشیند چنانکه شک افتاد که سه رکعت گذارده
یا چهار رکعت بعد از سه رکعت بنشیند و تشهد خوانده برخیزد و رکعت چهارم کند زیرا که میتواند که آخر نماز بعد از سه رکعت باشد
پس اگر نه نشیند نماز فاسد شود زیرا که قعود اخیر فرض است

باب صلوة المریض

مسئله اگر شخصی بسبب مرض از ایستادن
عاجز شود یا مرض او در نماز حادث شده باشد یا پیش از نماز بنشیند و برکوع و سجود نماز بخواند و اگر رکوع و سجود نیز نمی تواند کرد
نشسته باشارت نماز خواند و اشارت سجود را از اشارت رکوع فروتر کند و حاجت نیست که چیزی بلند از پیش خود برای سجده
آرد و اگر نشستن نیز متعذر شود بر پشت غلطد و هر دو پا بجانب قبله کند و باشارت سر نماز بخواند و یا بر پهلو غلطد چنانکه روی
بجانب قبله شود و باشارت نماز بخواند و اول اولی باشد و اگر اشارت نیز متعذر گردد نماز را تاخیر کند بچشم یا ابرو یا بدل اشارت نکند
مسئله اگر رکوع و سجود متعذر شود و قیام و قعود متعذر نباشد نشسته باشارت نماز بخواند و اگر ایستاده خواند نیز جایز بود لیکن
نشسته خواندن افضل باشد زیرا که مقصود از نماز سجده است بنابر آنکه در آن نهایت تعظیم است و قعود از قیام به سجده نزدیکتر است مسئله
مریض باشارت نماز میکند اندر اثنای نماز صحت یافت از سر گیرد و اگر نشسته برکوع و سجود نماز میخواند در میان
نماز بر قیام قادر گشت ایستاده شود و باقی نماز را ایستاده گذارد مسئله اگر در کشتی روان بی عذر نشسته نماز خواند جایز بود و در
بسته بی عذر نشسته خواندن جایز نباشد مسئله اگر شخصی یک شبانروز تمام دیوانه شد یا بیهوش ماند واجب است که نمازها را
قضا گذارد و اگر غیبت بر زیاده گذشت قضای ماضی لازم نیاید و بقول امام محمد تا پنج نماز قضا لازم شود چون شش نماز را
استیعاب کرد قضا ساقط گردد

باب سجود التلاوة

مسئله سجده تلاوت یک سجده است بشروط نماز میان دو تکبیر لیکن
در تکبیر دست بر ندارد و نه آنکه در آخر سجده تشهد بخواند نه سلام دهد و تسبیح سجده تلاوت چون تسبیح سجده نماز باشد مسئله
بخواندن آیت سجده و شنیدن آن اگرچه بقصد شنیده نشده سجده تلاوت واجب شود مسئله سجده تلاوت در قرآن نزد ما چهارده
است یکی در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیوم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم سجده
اول در سوره حج بخلاف امام شافعی که نزد ایشان سجده ثانی نیز است از سوره حج و آن قول الله تعالی است [illegible]

بدانکه هر جا که در قرآن رکوع یا سجود متصل است مراد از آن سجده صلواتیه باشد هفتم در سوره فرقان هشتم در سوره نحل نهم در
سوره سجده دهم در سوره ص نزدیک امام شافعی در ص سجده نیست و حج دو سجده است یازدهم در سوره حم سجده لیکن نزدیک امام شافعی
بقول ان کنتم ایاه تعبدون است چنانکه منقول از حضرت علی رضی الله تعالی عنه و امام اختیار کرده است قول ابن مسعود را که آن
قول الله تعالی وهم لا یسامون است زیراکه تاخیر در سجده جایز است نه تقدیم دوازدهم در سوره والنجم سیزدهم در سوره
انشقت چهاردهم در سوره اقرا مسئله اگر امام آیت سجده خواند بر امام و مقتدیان او سجده تلاوت واجب شود اگرچه مقتدیان
نشنیده باشند و اگر مقتدی آیت سجده خواند بر هیچ یکی از قاری و غیر او که در نماز او ست امام باشد یا قوم او سجده
واجب نباید نه در نماز و نه در خارج آن مگر آنکه بیرون از نماز او شنیده باشد خواه در نماز بود خواه خارج از نماز مسئله
اگر مصلی در میان نماز خود از کسیکه در نماز او شریک نیست آیت سجده شنیده سجده تلاوت واجب شود چون از نماز فارغ شود
ادا کند و اگر در اثنای نماز ادا کرد اعاده نماید و آن نماز را اعاده نکند مسئله اگر شخصی از امام قوم آیت سجده شنید
و با وی اقتدا نمود یا در رکعت دیگر با وی اقتدا کرد واجب است که در خارج نماز سجده تلاوت کند و اگر پیش از سجود امام در همان
رکعت با امام اقتدا کرد همراه امام سجده بکند و اگر بعد از سجده امام اقتدا نموده است سجده تلاوت ساقط شود مسئله
سجده تلاوت که محل آن نماز است بیرون نماز جایز نباشد بخلاف سجده که وجوب آن بیرون است در نماز و محل آن خارج نماز است
چنانکه گذشت مسئله اگر شخصی در خارج نماز آیت سجده خواند و متصل آن بی فصل در نماز شروع نمود باز همان
آیت را در نماز خواند یک سجده بس شود و اگر بعد از سجده در نماز شروع کرده است سجده دیگر واجب شود زیراکه در صورت
اول غیر صلواتیه تابع صلواتیه میشود اگرچه اتحاد مجلس نیست و در صورت ثانی جایز نیست که سجده صلواتیه در خارج نماز
ادا شود مسئله اگر در یک مجلس آیت سجده را مکرر خواند یک سجده کفایت کند خواه در میان دو خواندن سجده کند
خواه [illegible] در یک رکعت همین حکم است و نزدیک امام ابو یوسف اگر در دو رکعت تکرار کرد نیز همین حکم است بخلاف
امام محمد مسئله اگر دو آیت در یک مجلس خواند یا یک آیت در دو مجلس تکرار نمود دو سجده واجب شود مسئله اگر جائیکه در
حالت تنیدن ریسمان آیت سجده را مکرر خواند یا شخصی بالای درخت بر شاخهای مختلف آیت سجده را تکرار کرد به هر خواندن سجده
تلاوت واجب آید زیراکه به تنیدن ریسمان و باختلاف شاخهای مجلس مختلف میشود مسئله اگر شخصی آیت سجده را در یک
مجلس تکرار خواند و سامع هر خواندن را در مجلس مختلف شنید به هر شنیدن به سامع سجده تلاوت واجب شود

۴۴

بخلاف اگر قاری در مجلس مختلف تکرار کرد و سامع در یک مجلس شنید بر سامع یک سجده واجب باشد زیرا که اگر از یک آیت کار
بکار دیگر شروع کرد در حق وجوب سجده تلاوت مجلس مختلف شود اگرچه در یک مکان باشد و نیز باختلاف مکان مجلس
مختلف گردد مگر آنکه در خانه یا در مسجد بود زیرا که کنجهای خانه و مسجد در حکم یکسان باشد مسئله اگر نشسته برخاست مجلس
مختلف نشود بخلاف در مخیره که آنجا مختلف شود زیرا که در مخیره ایستادن در مجلس دلیل اعراض باشد مسئله اگر شخصی تمام
سوره خواند و آیت سجده را ترک داد مکروه بود زیرا که استنکاف مشتبه شود و اگر آیت سجده را خواند و باقی سوره را ترک نمود
مکروه نباشد لیکن مستحب است که یک آیت یا دو آیت در وقت خواندن آیت سجده ضم کند تا دفع توهم تفضیل شود مسئله مستحب است
که آیت سجده را خفیه خواند تا بر دیگران واجب نشود باب صلوة المسافر مسئله هر که بقصد شبانروز راه بسیر وسط از خانهای
شهر خود بیرون آید مسافر شود و سیر وسط در صحرا سیر شتر و پیاده معتبر است و بقول بعضی بیست و یک فرسنگ است و بقول بعضی هجده
فرسنگ است و علیه الفتوی و بقول بعضی پانزده فرسنگ است اکثر ائمه خوارزم براین فتوی داده اند کما فی حاشیه شیخ الاسلام
منقولا عن الزاهدی و سیر وسط در دریا سیر باعتدال ریح است و در کوه آنچه مناسب کوه باشد مسئله مسافر در تمام
سفر وی رخصت است که چهارگانی را دوگانی گذارد و روزهای ماه رمضان را افطار کند اگرچه در سفر خود عاصی باشد
مسئله چون مسافر در شهر خود داخل شود یا در شهر یا در قریه نیت اقامت پانزده روز کند مقیم گردد اما اگر کم
از پانزده روز نیت اقامت کرد یا در موضع نیت اقامت پانزده روز نمود یا بقصد برآمدن فردا یا پس فردا چندین
ماه نشست مقیم نشود مسئله اگر لشکر اسلام در زمین حرب آمد یا قلعه را در آن زمین قلب کرد یا اهل بغی را در دار اسلام در بیرون
شهر قلب نمود مقیم نشود اگرچه اقامت پانزده روز را نیت کرده باشد مسئله اهل خیمهای در خیمهای خود نیت اقامت
پانزده روز کنند مقیم شوند زیرا که نیت اقامت در صحرای از ایشان صحیح شد بنابر آنکه اقامت اصل است پس بانتقال ایشان
از چراگاهی بچراگاهی باطل نشود و هو الصحیح و بقول بعضی نیت اقامت از ایشان صحیح نباشد زیرا که نیت اقامت صحیح
نمی شود مگر در شهر یا در قریه مسئله اگر مسافر چهارگانی را تمام کرد و قعده اول نشست فرض وی تمام شود و آنچه زاید است
نفل گردد لیکن بد کرده باشد زیرا که در آن تاخیر سلام است و شبهه عدم قبول است مر صدقه حق تعالی را و اگر در قعده ننشست
فرض وی باطل شود زیرا که قعده اول در حق او فرض بود بنابر آنکه باعتبار فرض او قعده اخیره بود که آن فرض
است ترک فرض نماز باطل گردد مسئله اگر مسافر در وقت چهارگانی با مقیم اقتدا کرد چهارگانه را

۴۵

تمام کند زیرا که بتبعیت امام فرض وی چهار رکعت شود و بعد از وقت اقتدا جایز نباشد زیرا که چون وقت
گذشت فرض مسافر تغیر نشود **مسئله** اگر مقیم با مسافر اقتدا کرد و مسافر قصر کند و مقیم تمام گذارد و چون مسافر از نماز
خود فارغ شود مستحب ست که مر مقتدیان خود را که مقیم باشند بگوید نماز خود را تمام کنید که من مسافرم **مسئله** وطن اصلی
بمثل خود یعنی بوطن اصلی باطل شود اگرچه دران دو وطن مسافت سفر نباشد چنانکه اگر شخصی با اهل و عیال خود
از وطن اصلی بشهری دیگر انتقال کرد و آنرا وطن اصلی و مسکن خود گرفت چون در وطن اول در آید بی نیت
اقامت مقیم نشود اما بسفر و بوطن اقامت وطن اصلی باطل نگردد چنانکه اگر شخصی از وطن اصلی خود مسافر شد یا در
شهری دیگر بنیت پانزده روز اقامت نمود چون باز بوطن اصلی رود بمجرد دخول مقیم شود **مسئله** وطن اقامت
بمثل خود یعنی بوطن اقامت و بسفر و بوطن اصلی باطل شود چنانکه اگر شخصی از وطن اقامت به نیت سفر برآمد یا در شهر
یا در قریه دیگر بنیت پانزده روز اقامت نمود اگرچه در میان وطن اقامت و آن شهر یا قریه مسافت سفر نباشد یا بوطن
اصلی خود انتقال کرد وطن اقامت باطل شود چون باز دران وطن بی نیت سفر برود بی نیت اقامت پانزده روز مقیم نشود
مسئله اگر مسافر نمازهای سفر را در حضر قضا می کند قصر کند و اگر فائته حضر را در سفر قضا میکند تمام کند

باب صلوة الجمعة

مسئله در وجوب جمعه هشت چیز شرط ست یکی اقامت مصر دوم صحت سیوم آزادی چهارم ذکورة پنجم عقل ششم بلوغ هفتم
سلامتی چشم هشتم سلامتی پای چنانکه در رفتن مشقت نباشد کذا فی جامع الرموز اما اگر کسی در وی این شروط
موجود نباشد در نماز جمعه حاضر شود و با امام اقتدا نماید از نماز فرض وی محسوب شود اگرچه بر وی واجب نبود **مسئله**
در ادای جمعه شش چیز شرط ست یکی مصر یا فنای مصر فقها را در تفسیر مصر اختلاف ست نزد بعضی موضعی ست که در وی امیر بود و
قاضی باشد که احکام شرع را نافذ کند و اقامت حدود نماید بقول بعضی موضعی ست که چون اهل آن موضع که برایشان
جمعه فرض ست در اکبر مساجد آن موضع جمع شوند نگنجید کذا فی حاشیة الچلپی ست و مختار مصنف تفسیر ثانی ست
بنابر آنکه در احکام شرع خصوصا در اقامت حدود سستی ظاهر شده ست و فنای مصر موضعی ست که برای مصالح مصر
متصل مصر باشد چون موضع تاختن اسپان و جمع شدن لشکر و بیرون آمدن برای تیراندازی و دفن کردن موتی و گذاردن
نماز جنازه و مانند آن دوم سلطان یا نائب او که سلطان امر جمعه او را بوی سپرده باشد سیوم وقت ظهر چهارم خطبه
در وقت جمعه پیش از نماز و آن نزد امام بقدر یک تسبیح ست و نزد صاحبین ذکر طویل ست که آنرا در عرف

عرف خطبه گویند و نزد یک امام شافعی دو خطبه است که هر واحد مشتمل بر تحمید و صلوة و وصیت به تقوی باشد و اول
مشتمل بود بر قراءة آیتی از قرآن و ثانی بر دعا کافه مومنان چنانکه معهود است و این نزد یک ما سنت است و جماعت
که ورای امام سه مرد باشد پس اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان گریختند امام ظهر شروع کند مگر آنکه بعد از سجده
گریخته شوند یا سه مرد باقی مانده باشد ششم اذن عام مسئله جایز است که خلیفه یا امیر حاج در موسم حج در منا نماز جمعه
بخواند و امیر موسم را جایز نبود و در عرفات هیچ یکی را جایز نباشد مسئله اگر مسافر یا مریض یا بنده در جمعه امام شود جایز باشد
بخلاف امام زفر که نزد یک وی جایز نبود زیرا که بر ایشان جمعه فرض نیست ما میگوییم بعد از آنکه حاضر شدند و گزاردند فرض
ادا شود مسئله اگر معذوران یا محبوسان روز جمعه در شهر ظهر را بجماعت گزارد مکروه بود زیرا که جمعه جامع جماعات است پس غیر آن
یکجماعت دوان جایز نبود از آنست که نزد یک امام ابو یوسف در یک شهر دو جا جمعه جایز نیست مگر آنکه شهر را دو جانب باشد که هر جانب
آن بمنزل شهر بود چون بغداد و نزد یک امام محمد در یک شهر دو جامع یا سه جامع جایز بود اگر چه آن شهر را دو جانب نباشد
و گفته است مفتی الثقلین که قول صحیح از امام اعظم و امام محمد آنست که در یک شهر در مواضع کثیر جایز بود کذا فی حاشیه الچلپی بدانکه
چون روز جمعه ظهر معذور بجماعت مکروه باشد ظهر غیر معذور بطریق اولی مکروه بود مسئله اگر غیر معذور روز جمعه نماز ظهر را در خانه
گزارده باشد پیش از آنکه امام از نماز فارغ شود سعی کرد که بجمعه برسد نزد یک امام ظهر باطل شود اگر چه جمعه نیابد و نزد یک صاحبین
باطل نشود مگر آنکه جمعه بیابد مسئله هر که بروی جمعه فرض باشد واجب است که بشنیدن اذان اول بیع را و آنچه از اعمال دنیا
از رسیدن بنماز مانع باشد ترک کند و برای جمعه سعی نماید کذا فی جامع الرموز مسئله چون امام بر منبر سوار شود نماز گزاردن
و سخن کردن بر مردم حرام شود کذا فی حاشیه الچلپی و در جامع الرموز میگوید چون امام از مکان خود برای خطبه بیرون آید بر مردم
نماز و کلام حرام گردد تا وقتیکه خطبه را تمام کند مسئله چون امام برای خواندن خطبه بر منبر سوار شود باید که طاهر باشد و رو بر قوم
و قوم بجانب امام رو آرند و در جامع الرموز میگوید احسن است که بجانب قبله رو آرند و موذن مقابل امام ایستاده اذان دوم بگوید
بعد از آن امام بالای منبر ایستاده دو خطبه بخواند و در میان هر دو خطبه بجلسه خفیفه فرق کند چون امام از خطبه فارغ شود موذن اقامت
بگوید بعد از آن امام با قوم دو رکعت فرض جمعه ادا کند **باب العیدین** مسئله در روز فطر مستحب است که پیش از نماز
چیزی بخورد و مسواک کند و غسل نماید و خوشبوی مالد و خوب ترین جامهای خود بپوشد و صدقه فطر ادا کرده
بجانب مصلی بر آید و در راه تکبیر بلند بگوید و اگر آهسته گفت روا باشد و پیش از نماز عید نماز نفل نخواند

مسئله نماز عید بروایت امام ابی حنیفه رحمه الله واجب شود و هو الاصح مگر آنکه خطبه در نماز عید شرط نباشد و اگر امام بگذارد سنت
است که چون دو عید در یکروز جمع شود اول سنت باشد و ثانی واجب بنابر آنکه وجوب آن بسنت ثابت شده
مسئله اول وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب باشد و آخر آن تا زوال آفتاب بود مسئله نماز عید دو رکعت است
چون امام تحریمه بست در رکعت اول بعد از ثنا سه تکبیر گوید بعد آن فاتحه و سوره جهر بخواند و تکبیر گویان برکوع
رود و باز در رکعت دوم ابتدا بقراءة کند بعد از ان سه تکبیر گوید باز تکبیر گویان برکوع رود و در تکبیرات رواید دست
بردارد و ارسال کند کما فی صفة الصلوة و میان دو تکبیر بقدر سه تسبیح فصل نماید چنانکه در کافی است و قوم در تکبیرات
با امام متابعت کنند مسئله چون امام از نماز عید فطر فارغ شود دو خطبه بخواند و در هر دو احکام فطر بیان کند مسئله
اگر کسی نماز عید با امام نرسید قضا نکند مسئله اگر در روز فطر بسبب عذر نماز نگذارند روز دوم گذارند و اگر در روز دوم نیز
عذر شد روز سیوم جایز نباشد مسئله عید اضحی در احکام چون عید فطر است لیکن در عید اضحی تا گذاردن نماز امساک مستحب باشد
اگرچه خوردن مکروه نبود و هو المختار و در راه عید اضحی تکبیر بلند گوید و امام خطبه آن تکبیرات تشریق را و احکام اضحیه را تعلیم کند و گذاردن نماز
عید اضحی تا ایام تشریق جایز بود و بعد از ان جایز نباشد مسئله آنکه بعضی مردم در روز عرفه بمشابهت واقفان عرفات جمع
شوند هیچ نیست یعنی از جنس هیچ چیز که بران ثواب مرتب شود زیرا که وقوف در عرفات عبادت است و در غیر آن معلوم نیست
که عبادت باشد مسئله تکبیرات تشریق از فجر عرفه تا عصر عید بعد هر فرض که بجماعت مستحب گذارند بر مقیم مصر و بر کسی که
بر وی اقتدا کرده باشد و مسافر که بمقیم اقتدا کرده باشد واجب شود و بقول صاحبین از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق واجب گردد
و بدین مسئله موتم تکبیر را فرو نگذارد اگرچه امام فرو گذاشته باشد و تکبیرات اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر ولله الحمد **باب صلوة الخوف** مسئله چون خوف دشمن یا درنده سخت شود باید که امام قوم را
دو طایفه کند یکطایفه را بجانب دشمن ایستاده کند و با طایفه دوم اگر مسافر باشد یک رکعت بخواند و اگر مقیم باشد
دو رکعت ادا کند بعد از ان این طایفه بجانب دشمن رود و آن طایفه در باقی نماز با امام شریک شود و چون امام
سلام دهد طایفه دوم مقابل دشمن شود و طایفه اول آمده باقی نماز خود را بی قراءة تمام کند بعد از ان طایفه اول بجانب
دشمن رود و طایفه دوم بیاید و نماز خود را با قراءة تمام نماید و در نماز مغرب امام با طایفه اول دو رکعت بخواند و با طایفه
دوم یک رکعت و حکم نماز فجر چون حکم نماز مسافر باشد و چون خوف سخت تر شود و مردم از توجه بقبله عاجز شوند

اگر امام تنها در سواری بهر جانب که تواند باشارت بخواند مسئله نقل کردن و مشی نمودن و سوار شدن نماز فاسد شود

باب الجنایز جنایز جمع جنازه است و جنازه بفتح جیم میت را گویند و بکسر جیم سریر را گویند کذا فی شرح الحلبی مسئله چون شخصی نزدیک بموت شود سنت آنست که روی او بجانب قبله کنند و او را بپهلوی راست خوابانند یا بر پشت بخوابانند و ثانی مختار است و کلمه شهادت تلقین کنند و در جامع الرموز می آرد کلمه شهادت را نزدیک وی باید گویند چنانکه وی بشنود و او را امر بگفتن آن نکنند چه در آن خوف لا باشد و چون بمیرد زنخدان او را ببندند چنانکه دهن وی بسته شود و چشمان او را بپوشند مسئله تخت میت را یعنی آنکه میت را بران غسل دهند و بقول بعضی آنکه او را بران بدفن برند و کفن او را پیش از آنکه او را دران بپیچند سه بار یا پنج بار یا هفت بار خوشبوی کنند یعنی مجمر را گرد آن بگردانند و از ان زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز و در بیان می آرد و سه وقت نزدیک میت خوشبوی بسوزند یکی در وقت برآمدن روح او دوم در وقتیکه او را غسل دهند سیوم در وقتیکه او را کفن پوشانند و جایز نیست که مجمر را همراه میت بدفن برند یا در قبر او خوشبوی بسوزند مسئله چون مرده را برای غسل بر تخته آرند جامها را از تن وی بکشند و عورت او را بپوشند اول وضو بکنانند و مضمضه و استنشاق نیارند و نزدیک امام شافعی مضمضه و استنشاق نیز بیارند و بآبیکه برگ کنار یا اشنان جوشیده باشد غسل دهند و اگر برگ کنار و اشنان نباشد با آب خالص غسل دهند و سر و ریش او را بخطمی یعنی بگل خیرو بشویند طریق غسل سنت که اول میت را بپهلوی چپ بغلطانند و بر پهلوی راست آب بریزند چنانکه آب تا تخت او برسد و زیر میت شسته شود و بعد از ان او را بپهلوی راست بغلطانند و همچنان آب بریزند و آنکه غلطانیدن بر پهلوی چپ را مقدم کرد بنا بر آنکه بدایت غسل از پهلوی راست شود و بعد از ان میت را بنشانند و شکم وی را بنرمی دست مسح کنند و اگر چیزی از شکم بر آید آنرا بشویند و غسل او را اعاده نکنند بعد از ان بدن میت را بجامه خشک کنند مسئله ناخن میت نگیرند و موی وی را شانه نکنند و نزدیک امام شافعی ناخن بگیرند و موی را شانه کنند مسئله بر سر و ریش میت حنوط یعنی خوشبوی مرکب کذا فی جامع الرموز و بر مساجد کافور بمالند

فصل در تکفین میت

مسئله سنت کفن مردان سه جامه است ازار و پیراهن و لفافه ازار و لفافه از سر تا قدم باشد و پیراهن از گردن تا قدم بود و در پیراهن جیب و آستین نکنند و تریز ندوزند و متاخران دستار را مستحب داشته اند مسئله سنت کفن زنان پنج جامه است ازار و پیراهن و دامنی و لفافه و سینه بند و در حاشیه چلپی است که طول دامنی دو گز باشد و عرض آن بقدر یکه سر آنرا بپوشند و طول سینه بند سه گز باشد و عرض آن از بغل زنان تا زانو بود مسئله کفن کفایت برای مردان

دو جامه است ازار و لفافه و برای زنان سه جامه ازار و لفافه و دامنی مسئله طریق پوشانیدن کفن آنست که اول
بر جنازه میت لفافه گسترانند و بالای آن ازار اندازند بعد ازان اگر میت مرد است پیراهن پوشانیده بالای ازار خوابانند و اول
از جانب چپ ازار به پیچند بعد ازان از جانب راست بعد ازان لفافه را نیز آنچنان به پیچند و اگر زن است بعد از پوشانیدن
پیراهن موهای وی را دو گیسو سازند از هر دو طرف بالای سینه بر پیراهن اندازند و بالای پیراهن دامنی پوشانند بعد ازان
ازار و لفافه را بطریق مذکور به پیچند و بالای آن سینه بند به پیچند کذا فهم من جامع الرموز بعد ازان اگر خوف انتشار کفن باشد
کفن را از جانب سر و پای به بندند کذا فی البرهان **فصل در نماز جنازه** مسئله نماز جنازه فرض کفایت است یعنی اگر بعضی
مردم گذارند از دیگران ساقط شود و اگر کسی نگذارد همه گنهگار گردند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است یکی تحریمه و سه دیگر
تحریمه دست بردارند بعد ازان ثنا گوید و در سه دیگر دست بر ندارد و بعد از تکبیر دوم درود فرستد و بعد از تکبیر سیوم دعا بخواند
و بعد از تکبیر چهارم سلام دهد مسئله در نماز جنازه قرائت نبود و تشهد نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی بعد از
ثنا و بعد از ثنا فاتحه بخواند مسئله برای کودک اگر پسر است بعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا و اللهم اجعله لنا
ذخرا و اجرا و اجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر دختر است چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا ذخرا و اجرا و اجعلها لنا
شافعة و مشفعة و برای بالغان چنین گوید اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا
اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان مسئله امام در نماز جنازه مقابله سینه میت
استاده شود زیرا که سینه محل نور ایمان است مسئله سزاوار با امامت سلطان است و اگر حاضر نباشد قاضی است
و اگر قاضی حاضر نباشد پس امام محله است و اگر حاضر نباشد ولی میت است بر ترتیب عصبات و اگر باذن ولی دیگری امامت کرد
جایز بود و اگر بی اذن کرد ولی تواند که اعاده کند و اگر ولی امامت کرد غیر ولی را جایز نیست که اعاده کند مسئله اگر میت را
پیش از انکه بروی نماز گذارند دفن کردند جایز است که بر قبر وی نماز گذارند مگر آنکه ظن شود که تا اکنون ریزه ریزه شده باشد
تا سه روز آنرا مقدر کرده اند مسئله در حالت سواری نماز جنازه روا نبود زیرا که هر چند بظاهر دعاست اما ارکان نماز در آن موجود است
اما در حق تحریمه نماز است پس بغیر ضرورت ترک قیام در حق جایز نباشد مسئله نماز جنازه در مسجد جماعت مکروه بود مگر آنکه میت
در خارج مسجد باشد زیرا که چون میت داخل مسجد باشد احتمال است که مسجد آلوده شود و بقول بعضی اگرچه میت خارج مسجد بود
نماز جنازه در مسجد مکروه باشد زیرا که بنای مسجد از برای پنج نماز است مسئله چون بچه زاد و بمرد اگر بعد از زادن گریست

باشد او را نام نهند و غسل دهند و کفن بپوشانند و بر وی نماز گذارند و اگر بعد از زائیدن نگریسته است غسل داده و در جامه

بپیچیده دفن کنند و بر وی نماز نگذارند و هو المختار و در تسمیه وی اختلاف است لیکن مختار آنست که نام نهند کما فی جامع الجلبی

مسئله اگر کودک از دار حرب در هند آمد و کسی از مادر و پدر وی همراه نیست به تبعیت دار اسلام مسلمان شود و اگر با وی مادر

و پدر است با یکی از ایشان چون یکی مسلمان شود وی نیز به تبعیت آن مسلمان گردد و اگر وی تنها اسلام آورد اگر عاقل است

اسلام وی مقبول باشد پس در هر سه صورت چون وی بمیرد بر وی نماز گذارند مسئله چون کافری بمیرد اگر ولی وی مسلمان باشد

او را چون شستن نجاسات بشوید یعنی ابتدا از وضو و تیامن نکند و بخرقه بپیچیده در مغاک تنگ بیندازند مسئله سنت است

که جنازه را چهار کس بردارند و آنکه بهتر تو مقدم جنازه را بعد از آن موخر آن را بر کتف راست خود با ز مقدم جنازه را

بعد از آن موخر آن را بر کتف چپ خود و جنازه را بسرعت برند نه بپویه مسئله مستحب است که روندگان با جنازه در راه

عقب جنازه روند و مکروه است که پیش از نهادن جنازه بنشینند مسئله در قبر لحد کنند و میت را از جانب قبله در لحد

فرود آرند و در وقت نهادن و وضع بگوید بسم الله و علی ملت رسول الله و روی میت را جانب قبله کنند و گره های

برای خوف انتشار کفن بود باز کنند بعد از آن بخشت خام یا قصب سر لحد را بپوشند و قبر زن را در وقت دفن کردن

بچادر پرده کنند چون سر لحد را بپوشیدند قبر را بخاک پر کنند و مقدار یک وجب یا چیزی زیاده از زمین بلند سازند و مربع

نکنند و لا تجصص از عالمگیری **باب الشهید** مسئله شهید کسی است که طاهر باشد و بالغ بود و بچیزی تیز او را بظلم کشته باشند

و بکشتن وی مال واجب نشده باشد یا مرده را مجروح یافته باشند یا مشرکان یا اهل بغی یا قطاع طریق او را کشته باشند اگر

مجروح نشده باشد پس جنب و حائض و نفسا و کودک شهید نباشد و کسی که بچیزی ثقیل کشته باشد شهید نشود مگر مقتول

مشرکان یا اهل بغی و قطاع طریق که مقتول ایشان بهر طریق که کشته باشد شهید است و بکشتن بجا و قصاص شهید نگردد

و کسیکه بسبب قتل آن بر قاتل دیه واجب شده باشد شهید نبود اما اگر پدر پسر خود را بشیئی تیز بظلم بکشد بر پدر مال واجب شود

و پسر شهید باشد زیرا که مال بر پدر از برای زجر و عبرت واجب شده است نه از برای قتل پسر و نزد یک صاحبین بکشتن بچیزی

ثقیل قصاص واجب شود و مقتول شهید باشد مسئله چیزیکه خاص بمیت نیست چون پوستین و قبا و کلاه و سلاح و موزه

از شهید جدا کنند و آنچه از جنس کفن کم باشد زیاده کنند و آنچه زائد بود کم کنند چنانکه از کفن مسنون کم و زیاده نشود

شهید را غسل ندهند و نماز جنازه را بر وی خوانده با خون او را دفن کنند و کودک و جنب و حائض و نفسا را غسل دهند مسئله شخصی که در شهر مقتول یافته شود

و قاتل او معلوم نیست اگر در جایی است که بر اهل آن دیت و قسامت لازم شود او را غسل دهند لیکن در زیر کشته شهید یا
بیجراق و اگر در جایی است که بر اهل قسامت واجب نیاید چون شارع عام و مسجد جامع او را غسل ندهند زیرا که شهید است مگر آنکه
بچیزی تیز او را کشته باشند چه در حق نزدیک امام شهید نیست پس او را غسل دهند اگر چه بعضا بگیر کشته شده و نزد صاحبین
اگر معلوم شود که بعضا بگیر کشته است شهید باشد پس نزدیک ایشان او را غسل ندهند و اگر معلوم شود که بعضا صغیر
کشته است شهید نبود پس بالاتفاق او را غسل دهند زیرا که نفس قتل واجب کرده است دیت را و عدم وجوب دیت
بعارضه جهل قاتل مقتول را شهید نگردانند و اگر هیچ معلوم نشود که بچه چیز کشته اند واجب است که او را غسل دهند
زیرا که معلوم نیست که نفس این قتل چه چیز را واجب کرده است و آنچه بالفعل واجب است دیت است پس احتیاط معتبر باشد
مسئله کسیکه در معرکه مجروح شد بعد از آن خواب کرد یا چیزی خورد یا نوشید یا او را معالجه کردند یا از معرکه
زنده برگرفته بردند یا تمام یک وقت نماز با قوت ادای نماز با شعور عاقل ماند چنانکه در حاشیه چلپی آمده است
یا بچیزی وصیت کرد در همه صورتها او را غسل دهند و نزدیک امام محمد بچیزی وصیت غسل ندهند مسئله اگر باغی یا قطاع
طریق کشته باشد او را غسل دهند و بر جنازه او نماز نگذارند باب الصلوة فی الکعبة مسئله درون کعبه نماز گذاردن
از فرض و نفل همه جایز است و نیز دران جماعة روا است اگر چه پشت مقتدی بجانب پشت امام باشد اما اگر پشت مقتدی
بجانب روی امام باشد روا نبود زیرا که بر امام مقدم خواهد شد و آن جایز نیست مسئله از برای تعظیم کعبه نماز بر بام
آن مکروه بود و نزدیک امام شافعی درون کعبه بر بام آن نماز روا نبود مگر آنکه مقابل مصلی از دیوار کعبه بمقدار چوب
پیش پالان شتر بلند باشد مسئله اگر مقتدیان در حرم با امام اقتدا کردند چنانکه گرد کعبه را حلقه نمودند هر که
در جانب امام از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا نبود زیرا که از امام مقدم شود و در سه جانب دیگر هر چند از
امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا بود زیرا که از امام مقدم نشده است کتاب الزکوة مسئله در طلا و نقره
و در سوائم و در اموال تجارت اگر در تصرف مالک باشد و مالک آزاد و مکلف بود و بگذشتن یک سال زکوة واجب شود
مگر آنکه بقدر نصاب نباشد یا زاید از حاجت اصلی نبود زیرا که آنچه بآن حاجت اصلی است دران زکوة واجب نشود
چون غله برای خوردن و جامهای پوشیدنی و رخت خانه و دواب سواری و بندگان خدمت و سلاح استعمال
و آلات حرفت و کتب مر اهل کتب را مسئله بر مکاتب زکوة واجب نشود زیرا که ملک مکاتب

ملک وی نیست اگرچه او را تصرف دران جایز است مسئله بر قرضدار بقدر دین زکوة واجب نبود مگر آنکه قرض
حق تعالی باشد چون نذر و کفارت یا زکوة لیکن برین تقدیر اگر مال وی بقدر نصاب باشد یا زیاده ازان بر تمام
مال زکوة واجب شود زیراکه مر وجوب زکوة را فراغ ازین قرض شرط است مسئله در مال ضمار یعنی در مالی که
مالک غایب است و امید حصول آن نیست زکوة واجب نشود چون مال مفقود و ساقط در بحر و مغصوب که بران گواه نباشد
و مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مال قرض که قرضدار بعد از سالها پیش قومی بآن
اقرار کند و مالیکه ظالم از راه ظلم گرفته باشد و بعد از سالها بمالک آن برسد زیراکه در مال ضمار ملک تصرف نمی ماند
و ملک ذات بی ملک تصرف در وجوب زکوة نفع نمیکند و نزدیک امام شافعی در مال ضمار بعد از رسیدن بمالک آن
ادا کردن زکوة سالها گذشته واجب شود مسئله مال قرض که قرضداران بران مقر است اگرچه مفلس بود
یا قاضی بافلاس او حکم کرده باشد یا قرضدار منکر است و مالک بران گواهان دارد یا قاضی بران واقف
باشد چون آن مال بمالک آن برسد زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله اگر چیزی برای تجارت خرید بعد
ازان نیت خدمت کرد دران زکوة واجب نشود و اگر چیزی بنیت تجارت کرده باشد اما اگر او را بفروشد در بهای آن
زکوة لازم شود مسئله اگر شخصی مالی را که ورای طلا و نقره و ورای سوائم باشد بملک اختیاری مالک شود
چون به بیع و هبه و وصیت و نکاح و خلع و صلح از خون و در وقت مالک شدن نیت تجارت کند نزدیک امام ابو یوسف
در همه آن زکوة واجب شود و نزدیک امام محمد در آنچه به بیع مالک شود زکوة لازم گردد و نزدیک بعضی خلاف صاحبین
برعکس مذکور است اما اگر بعد از مالک شدن نیت تجارت کند یا بملک غیر اختیاری مالک شود چنانکه بارث مالک گردد
زکوة لازم نشود اگرچه در وقت مالک شدن نیت تجارت کرده باشد مسئله اگر شخصی هزاران مال را
بفقرا خیرات میکند و در وقت دادن یا در وقت جدا کردن نیت زکوة نمیکند از زکوة محسوب نگردد مسئله
اگر شخصی تمام مال خود را بفقرا تصدق کرد زکوة از ذمه وی ساقط گردد اگرچه بی نیت ادای زکوة تصدق
کرده باشد و اگر بعض مال را بی نیت تصدق کرده است نزدیک امام محمد آنچه تصدق کرده است زکوة آن ساقط شود
و نزدیک امام ابو یوسف چیزی را که خیرات کرده است زکوة آن نیز بر ذمه وی باقی ماند چنانکه اگر شخصی
دو صد درم دارد و بعد از گذشتن سال تمام یکصد را بی نیت زکوة بفقرا خیرات کند نزدیک امام

مهر زکوة آن صد درم که آنرا خیرات کرده ست از ذمه وی ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله واجب است
که زکوة دو صد را ازین صد که باقیمانده ست ادا نماید **باب الزکوة الانعام** مسئله نصاب شتر پنج ست
و نصاب بقر سی و نصاب غنم چهل پس هر چه ازین اموال بقدر نصاب رسد اگر سائم باشد بعد از سال در آن زکوة
واجب شود چنانکه مذکور شود و سائم آنست که در اکثر سال بچراگاه رود مسئله در پنج شتر بختی باشند یا عربی یک
بز واجب شود و در ده دو بز و در پانزده سه بز و در بیست چهار بز و در بیست و پنج بنت مخاض واجب شود یعنی بچه شتر
که یک سال برو گذشته باشد و در سی و شش بنت لبون یعنی بچه شتر که بران دو سال گذشته باشد و در چهل و
شش حقه یعنی بچه شتر که برو سه سال گذشته باشد و در شصت و یک شتر چهار ساله واجب گردد و در هفتاد
و شش دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست دو حقه لازم شود باز در هر پنج یک بز دیگر لازم آید
و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه واجب گردد و در یکصد و پنجاه سه حقه باز از سر گرفته شود در هر پنج
یک بز دیگر واجب شود و در بیست و پنج بنت مخاض و در سی و شش بنت لبون و در چهل و شش که جمله یکصد و نود و
شش شود تا دویست چهار حقه واجب گردد باز همیشه از سر بگیرد چنانکه بعد از یکصد و پنجاه گفته شد و بعد از پنجاه
یک حقه زیاده کند مسئله در سی بقر باشد یا جاموش یک تبیعه واجب شود یعنی بچه گاو یا جاموش که بران یک سال
گذشته باشد و در چهل یک مسنه واجب گردد یعنی بچه مذکور که بران دو سال گذشته باشد و آنچه زیاده شود تا شصت
از حساب کنند و در شصت دو چند سی واجب گردد باز در هر سی یک تبیعه و در هر چهل یک مسن لازم شود
و در شصت دو تبیعه و در هفتاد و یک تبیعه و یک مسنه و در هشتاد دو مسنه و در نود سه تبیعه و در صد دو تبیعه
و یک مسنه و در یکصد و ده یک تبیعه و دو مسنه و در یکصد و بیست چهار تبیعه یا سه مسنه همچنین الی غیر النهایة
مسئله در چهل میش باشد یا بز بود یکی از جنس آن واجب شود باز در یکصد و بیست و یک دو از جنس آن
باز در دو صد و یک سه از جنس آن باز در چهار صد چهار از جنس آن لازم شود باز در هر صد یک زیاده کنند
مسئله در اسپ و خر هر قدر که باشد زکوة لازم نشود مگر آنکه برای تجارت باشند مسئله در عوامل و حوامل
و آنکه علف در خانه خورند زکوة لازم نشود مسئله در بره گوسفند و بچه شتر و گوساله هر قدر که باشند زکوة لازم
نیاید مگر به تبعیت کبیر زیرا که اگر در چهل بره گوسفند یا در پنج بچه شتر یا در سی گوساله یا بچه جاموش یکی کبیر باشد

به تبعیت آن نصاب ثابت شود چنانکه در حاشیه چلپی ست مسئله در اسپان نرکه با آن مادیان بود زکوة لازم شود

ونیز در مادیان که با آن نرنباشد بیک روایت زکوة لازم نیاید مسئله در خیل اسپان که نر و مادیان باهم مختلط باشند و سائم

بوند از هر اسپ یک دینار یا ربع عشر قیمت آن لازم شود و بقول بعضی این اختیار از صاحب اسپ است زیراکه قیمت آن قریب

با یکدیگر باشد کذا فی حاشیة الچلپی ونیز در ذخیره است که زکوة مذکور در اسپان مختلط نزد یک امام است و نزد یک صاحبین در اسپان

زکوة واجب نشود مختلط باشند یا منفرد بوند و فتوی بر قول صاحبین ست و بقول بعضی نزد یک امام در اسپان نصاب است

و بقول بعضی نصاب هشت است و در تعیین عدد نصاب اختلاف ست و بقول ابوجعفر طحاوی نصاب آن پنج ست

پس اگر کم از پنج باشد زکوة واجب نشود و بقول بعضی سه ست و بقول زیلعی دو مختلط مسئله انچه از زکوة و کفارت

و عشر و نذر واجب شده باشد اگر در بدل آن قیمت آن بدهد روا باشد مسئله بر مصدق واجب است که وسط بگیرد

چنانکه نه نیک فربه باشد و نه نیک نزار و اگر وسط نیابد بگیرد ادنی را یا زیادتی یا اعلی را ورد کند زیادتی را

مسئله انچه در میان سال زیاده شود با اصل نصاب ملحق گردد چنانکه مر شخصی را که در اول سال دو صد درم

باشد و در میان سال صد دیگر حاصل شود در آخر سال اگر سه صد باقی مانده است از همه زکوة لازم آید اگرچه برین

صد تمام سال نگذشته باشد زیراکه این صد با آن دو صد ملحق شود مسئله وجوب زکوة بنصاب متعلق شود

وانچه عفو ست آنرا اعتبار نباشد چنانکه اگر شخصی مالک سی و پنج شتر شود واجب بر او بنت مخاض است که

در بیست و پنج شتر بوده است پس اگر ده شتر ازان بعد از یک سال هلاک شود واجب بحال خود ماند مسئله اگر بعد از

یک سال تمام نصاب هلاک شود انچه واجب شده بود ساقط گردد و اگر بعض نصاب هلاک شود همان قدر از زکوة

ساقط گردد مسئله انچه از بعض نصاب هلاک شود اول آنرا العفو صرف کنند بعد ازان بنصابی که متصل عفو است

بعد ازان بنصابی متصل آن نصاب ست همین طریق تا آنکه تمام شود چنانکه اگر از شصت شاة هلاک شود

یا از شش شتر هلاک گردد یک شاة که بر چهل شاة بر پنج شتر واجب بود بحال خود واجب ماند همچنان

اگر پانزده شتر از چهل شتر هلاک گردد چهار را العفو صرف کنند و یازده را الی سی و شش که متصل است

باقی ماند بیست و پنج که واجب دران بنت مخاض است و اگر از چهل شتر بیست شتر هلاک شود چهار را العفو صرف کنند

و یازده را الی سی و شش و پنج را به بیست و پنج باقی میماند بیست شتر که واجب دران چهار شاة ست و همچنین اگر هلاک

۵۵

بیست و پنج باقی میماند پانزده که واجب دران سه شاه است و اگر هلاک شود سی باقی میماند ده که واجب دران دو شاه است و اگر هلاک شود سی و پنج باقی میماند پنج و واجب دران یک شاه است آنچه مذکور شد وقتیکه شتر و بقر و غنم و جز آن سائم باشند و معنی سائم مذکور شده است مسئله اگر باغیان یا سلاطین این زمانه زکوة سوائم یا عشر خارج زمین را یا خراج آنرا یا زکوة اموال تجارت را گرفته در مصرف آن خرج نموده باشد زیراکه مصرف خراج مقاتله اند و ایشان نیز از مقاتله اند بنابر آنکه با کفار محاربه میکنند و زکوة مذکور را در مصرف زکوة صرف کرده اند پس بر خداوندان اموال اعاده آن لازم نباید و اگر زکوة را در مصرف زکوة صرف نکرده اند بر خداوندان اموال واجبست که زکوة اموال را بمستحقان آن در خفیه اعاده کنند و بفتوی و آنکه بعضی علما گفته اند که اعاده واجب نشود زیراکه چون ایشان بر مسلمانان مسلط شده اند حکم ایشان حکم امام باشد و لهذا تفویض قضا و اقامت جمعه و اعیاد از ایشان جایز بود جوابش آنست که نصب قضات و اقامت جمعه آنچه از شعار اسلام است ضرورت است و آنچه بضرورت ثابت شود بقدر ضرورت جایز باشد و زکوة بر خلاف آنست زیراکه اصل در زکوة آنست که بخفیه دهند لقوله تعالی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و آنکه بعضی فضلا گفته اند چون خداوندان اموال زکوة آن اموال را بنیت صدقه و ادای زکوة بباغیان و سلاطین این زمانه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود و اعاده لازم نباید زیراکه باغیان و سلاطین این زمان بسبب حقوق مردم که بر ایشانست فقرا اند شیخ ابو منصور ماتریدی این را قبول ندارد و میگوید که علام مصدق علیه را ادای زکوة ضروریست و زکوة چون صلوة عبادت محضست پس بی نیت خالص نیت خالصا لله تعالی ادا نشود و در صورت نیت خالص موجود نیست و در هدایه میگوید مصرف زکوة فقرا اند و باغیان و سلاطین این زمانه بفقرا صرف نمیکنند پس اگر ایشان از خداوندان اموال زکوة بظلم گرفتند خداوندان اموال در خفیه بفقرا اعاده کنند و نیز دران است که اگر در وقت گرفتن از ایشان بظلم بنیت ادای زکوة و دفع صدقه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود زیراکه باغیان و سلاطین ظالم بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقرا اند و الاول احوط احتیاط تر بدانکه از روایت ثانی معلوم نمیشود مگر سقوط زکوة از مظلوم برای شفقت بروی و دفع حرج از وی آنکه نظام الدین تسلیمی که از علماء هرات بود باین روایت تمسک کرده بوالیان هرات بگرفتن عشر و زکوة فتوی داده است و گرفتن آن را بصفت

صفت معلومه بر ایشان فرض گردانیده است و منکر از ایشان حکم نموده محض خطاست زیرا که روایت هدایه هرگز بر این دلالت
نیست صفت معاوضه مذکور شد آنرا در ترجمه بیان نموده ام مسئله و در اموال کودک تغلبی است زکوة واجب نشود و در اموال زن تغلبی حسب دوچند واجب شود
زیرا که تغلبی قومی است از مشرکان عرب چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه از ایشان جزیه طلب کرد ایشان از آن ابا آوردند
و گفتند ما از زکوة مسلمانان دو چند میدهیم اما جزیه نمیدهیم حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بهمان صلح کرد و گفت همین جزیه
شماست هر چه نام نهید پس چون بر دو چند از زکوة مسلمانان صلح شد از کودکان ایشان نباید گرفت چنانکه از کودکان
مسلمانان نمیگیرند و از زنان ایشان باید گرفت چنانکه از زنان مسلمانان میگیرند مسئله مالک نصاب را جایز است که
پیش از گذشتن سال زکوة یکساله یا زیاده از آن ادا کند زیرا که مال نامی سبب وجوب زکوة است و گذشتن سال شرط
وجوب ادای زکوة است پس چون سبب وجوب یافته شود ادای زکوة صحیح شد و اگرچه وجوب ادا نشده باشد و نیز مالک
یک نصاب را جایز است که زکوة چند نصاب ادا کند چنانکه صاحب دویست درم را جایز است که زکوة زیاده از دویست درم
ادا نماید بعد از آن اگر مالک آن قدر زیادتی شود همان که ادا کرده بود کفایت کند اما هر که مالک نصاب نیست ادای زکوة ازوی جایز نبود یعنی
اگر بعد ادا کردن مالک نصاب شود آن ادا کفایت نکند و زکوة این نصاب در ذمه وی ساقط نگردد مگر آنکه از سر نو ادا کند مسئله نصاب
زر بیست مثقال است و نصاب نقره دویست درم که ده درم از آن هفت مثقال باشد چنانکه از ده مثقال یکدرم هفت حصه
شود از آنست که این وزن را وزن سبعه گویند پس یکدرم نصف مثقال و خمس مثقال باشد و مثقال بیست قیراط است
و درم چهارده قیراط است و قیراط پنج جو است مسئله در زر و نقره معمول باشد یا غیر معمول چون بقدر نصاب رسد ربع عشر
واجب شود و همچنان در کالای تجارت که قیمت آن نصاب بزر یا نقره باشد به قیمتی که مر فقیر را انفع بود یعنی اگر قیمت آن بدرم
انفع است مر فقیر را بدرم قیمت کنند و اگر بدینار انفع است بدینار قیمت نمایند بعد از آن در هر خمس که از نصاب زیاده شود
ربع عشر واجب گردد زیرا که در کمتر از خمس نصاب کسر لازم آید و در کسور نزد امام زکوة واجب نشود پس چون بر دویست
درم چهل درم زیاده شود یکدرم در زکوة زیاده گردد و اگر هشتاد زیاده شود دو درم زیاده گردد همچنان در هر چهل درم یکدرم
زیاده شود و آنچه کمتر باشد عفو بود مسئله اگر در درمها نقره غالب است اعتبار مر نقره راست و اگر غش غالب است
آن درمها را قیمت کنند اگر بنصاب رسد زکوة واجب شود مسئله اگر در میان سال در نصاب نقصان شود آنرا اعتبار نبود زیرا که
معتبر اول سال و آخر سال است چنانکه اگر شخصی را در اول سال بیست دینار یا دویست درم باشد بعد از آن در میان سال

ازان کمتر شود و یا در آخر سال نصاب کامل گردد زکوة تمام سال واجب شود مسئله نقره را نزدیک امام با زر
بقیمت ضم کنند و نزدیک صاحبین باجزا ضم نماید چنانکه اگر شخصی را ده دینار بود و نود درم که قیمت آن ازده درم کمتر است
نود درم ده دینار باشد نزدیک امام زکوة واجب شود و نزدیک صاحبین واجب نشود و اگر ده دینار و صد درم باشد باتفاق زکوة واجب گردد با آنکه نزدیک
صاحبین چون نیم نصاب زر را با نیم نصاب نقره ضم کردیم یک نصاب کامل شد پس زکوة واجب شود و نزدیک امام چون قیمت
صد درم ده دینار بود یا زیاده ازان نصاب زر ثابت شود و اگر کمتر از ده دینار بود قیمت ده دینار را زیاده از صد درم
خواهد بود پس نصاب نقره موجود گردد پس بهر تقدیر نزدیک امام نیز زکوة واجب شود **باب العاشر** عاشر کسی است که حاکم
وی را برای گرفتن صدقه تجار بر راه گذر تجار نشانند مسئله اگر تاجری بعاشر گفت که تمام سال بر من نگذشته است
یا گفت از قرض فارغ نیستم یا در زکوة غیر سوائم دعوی کرد که در شهر بفقرا ادا کرده ام عاشر قول وی را با سوگند
قبول کند و در زکوة سوائم بسوگند نیز قبول نکند زیرا که جایز نیست که زکوة سوائم را بفقرا دهد بلکه بر سلطان است که زکوة
زکوة گرفته بمصرف زکوة صرف نماید و اگر دعوی کرد که زکوة این سال بعاشر دیگر ادا کرده ام اگر آن عاشر دران سال
عاشر بوده است نیز قول وی را بسوگند قبول کنند بی آنکه ازان عاشر ازوی برائت طلب نماید مسئله هرچه قول
مسلم را دران بسوگند قبول کنند قول ذمی را نیز دران بسوگند قبول نمایند اما قول حربی را قبول نکنند مگر در کنیزک وی که
گفت این کنیزک ام ولد من است پس اگر حربی در کنیزکی که با وی همراه است دعوی کرد که این کنیزک ام ولد منست
عاشر قول وی را قبول دارد و از وی از زکوة آن کنیزک چیزی نگیرد مسئله اگر تاجر مسلم است عاشر از مال وی ربع عشر
بگیرد و اگر ذمی است نصف عشر و اگر حربی است و مال وی بقدر نصاب است و معلوم نیست که حربیان از تاجر
ما چه میگیرند عشر بگیرد و اگر قدر گرفتن حربیان معلوم باشد عاشر ما نیز از حربی همانقدر بگیرد که ایشان از
تاجر ما میگیرند مگر آنکه حربیان از تاجر ما تمام مال میگرفته باشند پس عاشر ما از تاجر ایشان تمام نگیرد
بلکه بگیرد عشر مال او را و اگر حربیان از تاجر ما هیچ نمیگیرند عاشر ما نیز از تاجر ایشان هیچ نگیرد مسئله اگر مالی
که با حربیست بقدر نصاب نباشد از وی چیزی نگیرند اگرچه اقرار بکند که در خانه من قدر نصاب است
مسئله چون از حربی عشر گرفتند و پیش از گذشتن سال باز بر عاشر گذر کرد اگر از دار حرب آمده است باز عشر
بگیرند و اگر از دار اسلام بدار حرب رجوع کرده است هیچ نگیرند مسئله در خمر ذمی نزدیک امام عشر است و در

ودر خنزیر وی هیچ نیست اگرچه با وی هردو باشند یا یکی ازان هردو بخلاف امام شافعی که نزد وی در هیچ کدام
عشر نیست و نزد امام زفر در هر دو عشر است و نزد امام ابو یوسف اگر با وی هر دو است در هر دو عشر است زیرا که
خنزیر را چون با خمر باشد در حق عشر تابع خمر میکند و اگر یکی ازان هردو است در خمر عشر است و در خنزیر هیچ نیست
زیرا که خنزیر از ذوات قیم نیست پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن باشد و خمر از ذوات امثال است
پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن نخواهد بود مسئله اگر شخصی مال بضاعت یا مال مضاربت باشد جایز نیست
عاشر را که ازان مال از وی چیزی طلب کند زیرا که آن مال نزد وی امانت است مگر آنکه در مال مضاربت حصه آن
منفعت بقدر نصاب برسد پس بقدر حصه آن بر وی زکوة واجب شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر بنده ماذون
مال تجارت باشد و وی مدیون بود عاشر را جایز نیست که از مال وی زکوة بگیرد و اگر مدیون نباشد و مولای وی
با وی همراه نبود نیز از مال وی زکوة نگیرند زیرا که کسب وی ملک مولای وی است اما اگر مولای وی همراه وی
بود عاشر از مال وی زکوة بگیرد

باب الرکاز

مسئله رکاز مالی را گویند که زیر زمین بود مخلوق باشد
یا موضوع و معدن آنکه در میان زمین مخلوق بود و کنز آنکه در زمین موضوع باشد مسئله در معدن زر یا مانند آن در زمین
خراجی باشد یا عشری خمس لازم شود و آنچه باقی ماند مر مالک زمین است و اگر آن زمین را مالک نباشد باقی مر یابنده
راست مسئله اگر در خانه کسی معدن برآمد در آن هیچ لازم نشود و در زمین وی در روایت اظهر و اصل هیچ لازم نشود
و بروایت جامع الصغیر خمس لازم گردد کذا فی جامع الرموز مسئله در مروارید زکوة واجب نشود زیرا که مروارید بقول بعضی
باران نیسان است که در صدف افتد و بقول بعضی صدف حیوانیست که مروارید دران خلق شود و دران هر دو زکوة نیست کذا
فی حاشیه چلپی مسئله در عنبر زکوة لازم نشود زیرا که عنبر بقول بعضی سرگین دابه بحری است و بقول بعضی در بحر چون
گیاه بر میروید و درین هر دو زکوة نیست چنانکه در حاشیه چلپی است و نیز درست است که حکیم طوسی در رساله خود آورده است
که در دریا چشمه است که ازان مثل قیر عنبر می برآید و نیز در قیر و نه و جز آن از جواهر که در جبل یافته شود زکوة لازم نشود
بخلاف آنچه از جواهر که از خزانه کفار بغلبه بدست آمده باشد ازان خمس واجب شود کذا فی حاشیة الحلبی مسئله
کنزیکه دران سکه اسلام باشد حکم لقطه دارد و آنکه دران سکه کفر بود ازان خمس لازم شود و باقی مالک خطه را است
که در اول فتح اسلام مالک خطه شده است و اگر مالک خطه نباشد یعنی در اول فتح اسلام آن خطه را مالک کسی

نکرده باشد باقی مر یابنده راست مسئله اگر شخصی به امان در دار الحرب رفت و در صحرای دار الحرب رکاز یافت تمام آن مر همان مستامن را باشد و اگر در خانهٔ حربی یافت تمام مر صاحب خانه را بود و اگر در زمین دار الحرب که مالک کسی نباشد رکاز متاع یافت از ان خمس بگیرند باقی مر یابنده را بود باب الزکوة الخارج مسئله در شهد زمین عشر و در شهد جبل و در میوهٔ جبل و در انچه از زمین بر آید و آنرا از آب روان و یا از آب باران آب داده باشند نزدیک امام عشر لازم شود پیش از انکه اجرت درویدن کشت و جز آن بر آورده باشند و اگر چه پنج اوسق نرسد و تا یک رطل نرسد و نزدیک صاحبین و امام شافعی در کم از پنج اوسق هیچ لازم نیاید و اوسق شصت صاع است و صاع هشت رطل است و در انچه باقی نماند چون خضراوات مانند سیب تره نزدیک ایشان صدقه واجب نگردد و نزدیک امام واجب است که مالک خضراوات صدقهٔ خضراوات را بفقرا دهد نه آنکه از و سلطان بگیرد مسئله در حطب و غیر آن چون نی و گیاه صدقه واجب نشود مسئله هر چه از زمین بر آید و آنرا بدلو و یا بدولاب آب داده باشند در ان نصف عشر واجب شود پیش از انکه مؤنت زرع چون اجرت حصاد و جز آن بر آورده باشند مسئله در خارج از زمین عشری تغلبی خمس لازم شود اگر چه تغلبی مسلمان شود یا آن زمین از ذمی یا مسلم خریده باشد مرد و زن و خورد و بزرگ در این حکم برابر است زیرا که عشر است در خارج از زمین اطفال ایشان و چندان باشد در خارج از زمین اطفال تغلبی و نزدیک امام ابو یوسف چون تغلبی مسلمان شود در خارج از زمین وی عشر لازم شود مسئله اگر زمین عشری مسلم را ذمی خرید خراجی شود و اگر عبد از ان مسلم آنرا از و بشفعه گرفت یا بفساد بیع بر بایع آن رد شد باز عشری گردد مسئله اگر ذمی خانهٔ خود را باغ ساخت خراجی شود و اگر مسلم خانهٔ خود را باغ کرد حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خراجی خراج است خراجی شود و اگر آب آن آب عشر است عشری گردد مسئله آب آسمان و چاه و چشمه عشریست و جویها را اهل عجم چون نهر برد و جرد و مانند آن خراجی است و سیحون و جیحون و دجله و فرات نزدیک امام ابو یوسف خراجی است و نزدیک امام محمد عشری است مسئله در چشمهٔ قیر و نفط که در زمین عشری یا خراجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خراجی اگر در گرد چشمه زمین لایق زرعت باشد در ان خراج لازم شود باب المصارف مسئله مالک نصاب را جایز است که زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعض آن صرف نماید و نزدیک امام شافعی واجب است که در جمیع صرف کند و از هر مصرف سه کس را دهد زیرا که اقل جمیع سه است مسئله جمیع انواع مصارف

مصارف زکوة هفت ست یکی فقیر که در ملک او بقدر نصاب نباشد دوم مسکین که در ملک وی هیچ نباشد سیوم جابی
صدقات او بقدر عمل وی بود چهارم مکاتب زیرا که در خلاص کردن رقبهٔ وی از مال زکوة مدد کردن جایز ست پنجم
مدیون که زیاده از قرض خود مالک نصاب نباشد ششم فی سبیل الله نزدیک امام ابویوسف مراد از ان وا مانده از غزات
و نزدیک امام محمد وا مانده از حج هفتم ابن سبیل که مال وی در سفر همراه وی نباشد مسئله جایز نیست که از مال زکوة
مسجد بنا کند یا میت کفن دهد یا قرض میت ادا کند یا از مال زکوة غلام یا کنیزک خریده آزاد گرداند زیرا که در مال
زکوة واجب ست که یکی از مستحقان زکوة تملیک کنند و در صورتهای مذکور تملیک مستحقان نمی شود مسئله جایز نیست که مال
زکوة را باصل خود یا بفرع خود بدهد اصل و فرع قریب باشد یا بعید بود و نیز جایز نیست که زوج بزوجه خود دهد یا زوجه
بزوج خود دهد یا مولی به بندهٔ خود دهد و نیز جایز نیست که زکوة بدهد بغلامیکه بعض آن آزاد باشد مسئله جایز نیست که
زکوة را بغنی دهد یا بطفل غنی یا به بندهٔ غنی که مکاتب نباشد و نیز جایز نیست زکوة دادن به بنی هاشم که آل علی و آل
عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب اند و نه به بندگان ایشان اگرچه آزاد شده باشند مسئله بذمی زکوة
دادن روا نبود و اگر وراهی زکوة صدقهٔ دیگر داد روا باشد مسئله اگر مالک نصاب شخصی را از زکوة داد بگمان آنکه مصرف
زکوة ست بعد از ان ظاهر شد که بنده یا مکاتب اوست اعاده کند و اگر ظاهر شد که پدر یا پسر اوست یا ظاهر شد
که غنی ست یا ذمی ست یا هاشمی ست یا بندهٔ هاشمی ست اعاده نکند و نزدیک امام ابویوسف اعاده کند مسئله
مستحب ست زکوة دادن بقدریکه از سوال یکروز بی نیاز کند و بیکس دویست درم دادن مکروه بود مگر آنکه مدیون باشد
مسئله مکروه ست که مال زکوة را بشهر دیگر فرستد مگر بقریبان خود یا بکسانی که از اهل شهر وی محتاج تر باشند

باب الصدقة الفطر مسئله صدقهٔ فطر از گندم یا آرد گندم یا بالقان گندم یا از مویز نصف صاع ست و از خرما یا جو
یکصاع مراد از صاع نزدیک ما صاع عراقی ست که هشت رطل ست که بوزن چهار من باشد هر من چهل استار و در هر استار چهار و نیم
مثقال ست پس یکمن یکصد و هشتاد مثقال باشد و وزن مثقال در کتاب الصرف معلوم گردد و نزدیک امام شافعی صدقهٔ فطر از گندم
یکصاع حجازی ست که پنج رطل ست مسئله اگر در صدقهٔ فطر دو من گندم داد بی آنکه کیل گندم کند روا باشد و نزدیک امام محمد بی کیل
روا نبود مسئله در صدقهٔ فطر گندم دادن مستحب تر جاییکه بسیار گندم بخرند و نزدیک امام ابویوسف در همه جا
دراهم مستحب ست مسئله آزاد مسلم که مالک نصاب بود بروی صدقهٔ فطر واجب شود اگرچه نصاب

وی نامی نصاب بنا شد و چنانکه سال تمام بر وی نگذشته باشد یا خانه بود و فاضل از سکونت وی که قیمت آن بقدر نصاب باشد اگرچه برای تجارت نبود و آنچه بدان صدقه فطر واجب شود حرمان زکوة بدان ثابت گردد یعنی مالک آن نصاب زکوة گرفتن حرام بود مسئله صدقه فطر واجب میشود از نفس خود و از طفل خود که فقیر باشد و از بنده خود اگرچه کافر بود یا مدبر یا ام ولد باشد مگر آنکه مکاتب بود یا برای تجارت باشد و واجب نمی شود از زوجه خود و ولد کبیر خود و از طفل خود که غنی باشد مگر از مال طفل و واجب نمی شود از بنده خود که گریخته باشد مگر بعد از عود او مسئله در عبید مشترک که نزدیک امام صدقه فطر واجب نشود و نزد یک صاحبین واجب شود و در عبد مشترک بالاتفاق واجب نشود پس اگر یک بنده در دو کس مشترک باشند نزدیک امام بر هیچ کدام صدقه واجب نشود و نزدیک صاحبین بر هر یک صدقه یک بنده واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر بنده را بشرط خیار فروختند صدقه فطر بر کسی واجب شود که در وقت طلوع فجر عید بنده در ملک وی باشد پس اگر بیع رد شد بر بایع واجب شود و اگر نه بر مشتری واجب گردد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله هر که پیش از طلوع فجر عید مسلمان شد یا متولد شد بر وی صدقه فطر واجب شود و آنکه شب عید مرد یا در روز عید بعد از طلوع فجر مسلمان شد یا متولد گشت بر وی واجب نگردد زیرا که سبب وجوب طلوع فجر است نزدیک ما و آنرا نیافت و نزدیک امام شافعی هر که در شب مسلمان شود یا متولد گردد بر وی صدقه واجب نشود زیرا که نزدیک وی سبب وجوب صدقه غروب آفتاب است از آخر صوم رمضان و وی آنرا نیافته است و هر که در آن شب بمیرد بر وی واجب شود زیرا که سبب وجوب را یافته است مسئله اگر صدقه فطر را پیش از روز عید داد روا باشد اگرچه پیش از ماه رمضان داده باشد و بقول بعضی در آن اختلاف است چنانکه در ترجمه از حاشیه چلپی نقل کردم مسئله تعجیل در صدقه فطر مستحب است و اگر تاخیر کرد ساقط نگردد کتاب الصوم مسئله صوم آنست که از صبح تا مغرب به نیت روزه از خوردن و نوشیدن و جماع کردن پرهیز کند مسئله صوم رمضان فرض است باید که در آن ماه ادا کند و اگر عذر باشد در ماه دیگر قضا بدارد لقوله تعالی کتب علیکم الصیام و بر فرضیت آن اجماع منعقد است و لهذا منکر آن کافر میشود و صوم نذر واجب است زیرا که ثبوت آن بنص قطعی نیست بنا بر آنکه قوله تعالی ولیوفوا نذورهم مخصوص البعض است زیرا که نذر بمعصیت و نذر بطهارت و نذر بعیادت مریض و نذر بصلوة جنازه از این حکم مخصوص است چنانچه در ترجمه ابن التحقیق نموده ام و صوم کفارت مثل صوم نذر است و آنچه جز آن است همه نفل است و این مضمون هدایه است و آنچه شارح بر هدایه بحث کرده است نیز در ترجمه مسطور است مسئله

وقت نیت صوم رمضان وصوم نذر معین در مذهب اصح از غروب آفتاب روز سابق تا ضحوه کبری روز صوم
ست پس اگر در ضحوه کبری نیت کرد روا نباشد زیرا که شرط ست که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقتی
که بیش از ضحوه کبری باشد و مراد از ضحوه کبری نصف نهار شرعی ست و نهار شرعی از صبح صادق تا غروب
آفتابست و بروایت قدوری نیت روزه مذکور تا زوال آفتاب جایز ست و اول اصح ست مسئله جایز ست
صوم رمضان و نذر معین به نیت صوم مطلق و به نیت صوم نفل نیز جایز ست صوم رمضان به نیت واجب
دیگر مگر در سفر یا مرض که در سفر و مرض واقع میشود ولهذا همان واجب بخلاف صوم نفل و نذر معین که آن به نیت
واجب دیگر ادا نمیشود بلکه واقع میشود از واجبی که آنرا نیت کرده ست مسئله جایز ست روزه نفل به نیت
صوم نفل و به نیت صوم مطلق و وقت نیت روزه نفل قبل زوال آفتابست مسئله شرط ست در صوم
قضا و صوم کفارت و صوم نذر مطلق که در شب نیت کند و تعیین نماید که قضا ست یا کفارت یا نذر را نیت میکنیم
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در شب شک یعنی شب سلخ شعبان که شب سیم باشد ابر یا غبار باشد چنانکه
در هلال شک افتاد نیت روزه غیر از نفل مکروه بود و اگر از واجب دیگر نیت کرد و رمضانیت آن روز ظاهر نشد از واجب
صحیح همان واجب ادا شود اگرچه مکروه باشد و بقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل در آن روز منهی عنه است
و اگر ظاهر شد رمضانیت آن روزه از رمضان بود زیرا که روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود
مسئله اگر روز شک بصوم معتاد او موافق افتاد روزه نفل بالاجماع در آن روز مستحب بود و اگر نه مردم خواص
چون قاضی و مفتی روزه نفل بدارند و غیر از ایشان بعد از زوال افطار کنند و در جامع الرموز می آرد که مراد
از خواص علما اند کذا فی التمرتاشی باک نیست که نیت روزه را مید اشت چنانکه بی قصد رمضان نیت کنند کذا فی النهایة
مسئله اگر در شب شک چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزه رمضان خواهم داشت و اگر نه روزه نخواهم داشت
روزه او روا نبود مسئله مکروه ست که چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان ست روزه من از رمضان باشد و اگر نه
از واجب دیگر باشد یا گفت وگرنه از نفل بود اما اگر رمضانیت فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که مطلق
نیت روزه موجود ست و در صوم رمضان همان کفایت کند و اگر ظاهر نشد در هر دو صورت روزه نفل جایز باشد زیرا که
مطلق نیت در هر دو صورت موجود ست در روزه نفل همان کفایت کند و در صورت اول از واجب دیگر هم وجود ست

واجب ابدا نشود مسئله هرکه تنها هلال رمضان دید روزه بدارد اگرچه قول او رد کرده باشند و هرکه تنها هلال شوال
دیده است نیز روزه بدارد زیراکه در هلال فطر گواهی یک کس معتبر نیست اگر کسی ازین هر دو افطار کرد قضا بدارد لیکن کفارت لازم نشود
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی کفارت نیز لازم شود مسئله روزه ابر و غبار از برای صوم بی دعوی و بی لفظ اشهد گواهی
یک کس عدل معتبر باشد اگرچه بنده باشد یا زن باشد یا محدود فی القذف بود که تائب شده باشد مسئله از برای فطر شرط است
که در روز ابر و غبار دو مرد یا یک مرد و دو زن بلفظ اشهد گواهی بدهند بی آنکه کسی دعوی کند مسئله اگر در آسمان ابر و غبار
نباشد شرط است که جمعی عظیم گواهی دهند چنانکه بخبر ایشان یقین شود و عقل جمع بودن ایشان بر کذب حکم نکند هلال
فطر بود یا هلال صوم باشد مسئله اگر روز ابر بگواهی دو عادل رمضانیت رمضان ظاهر شد چنانکه بران گواهی سی روز
روزه داشتند روز سی ام باز ابر شد حلال است که بی رویت هلال افطار کنند اگر بگواهی یک عدل رمضانیه ظاهر شده
است بی رویت هلال افطار حلال نبود زیراکه بگواهی یک عدل فطر ثابت نمیشود و بقول امام محمد به تبعیت صوم فطر نیز
ثابت شود پس بی رویت هلال افطار حلال بود زیراکه بسا چیز است که به تبعیت ثابت می شود و باصالت ثابت
نمی شود مسئله در احکام مذکوره اضحی همچو فطر است پس لفظ شهادت و تعداد شاهدان در اضحی نیز شرط باشد
کذا فی حاشیة الچلپی **باب ما یوجب القضاء** مسئله یعنی در بیان آنچه قضا دادن روزه واجب شود چون قضا
و کفارت مسئله هرکه در ماه رمضان بی عذر دانسته در روز در قبل یا در دبر جماع کرد یا جماع کنانید یا آنچه
غذا یا دوا شود بخورد یا بنوشید یا خون کشید بگمان آنکه روزه فاسد شد افطار کرد روزه قضا بدارد
و کفارت دهد کفارت روزه چون کفارت ظهار باشد یعنی برده آزاد کند و اگر نتواند دو ماه متوالی روزه دارد
و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد هر واحد را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو مسئله اگر در غیر ماه رمضان
دانسته روزه فاسد کرد یا در ماه رمضان نادانسته افطار کرد یا بخطا آب فرو رفت چنانکه در وقت مضمضه در حلق
داخل شد یا باکراه افطار نمود یا حقنه کرد یا در بینی دارو انداخت چنانکه تا استخوان بینی رسید یا در گوش دارو انداخت
یا در جراحت سر دارو کرد چنانکه بدماغ رسید یا در جراحت شکم دارو انداخت چنانکه بشکم در آمد یا سنگریزه را
فرو برد یا بزور قی کرد چنانکه به پر دهن رسید یا بگمان شب بعد از دمیدن صبح صادق طعام سحر خورد
یا پیش از غروب بگمان غروب افطار کرد یا بفراموشی خورد و بگمان آنکه افطار شد دانسته خورد

یا زیادتی روزه دار را در خواب جماع کرده باشد یا در تمام رمضان نیت روزه یا نیت افطار نکرد یا فی نیت صبح کرد
در روز پیش از نیت بخورد در همه این صورتها بی کفارت قضا لازم شود مسئله اگر بفراموشی طعام خورد یا آب نوشید یا جماع کرد
یا در روز محتلم شد یا بجانب زنی یا امردی بشهوت نگاه کرد چنانکه انزال شد یا روغن مالید یا سرمه انداخت یا غیبت کرد یا
برمی دهن از خود آمد یا قی قلیل بزور کرد یا با جنابت صبح کرد یا در سوراخ ذکر روغن انداخت یا در گوش آب آمد یا در حلق
غبار یا دود یا مگس در آمد در همه این صورتها روزه باقیست پس پیش از وقت افطار نکند مسئله اگر باران یا برف در حلق رفت
بمذهب صحیح روزه فاسد شود مسئله اگر بهیمه یا میت یا در غیر فرج چنانچه در ران یا در دست وطی کرد یا بوسه گرفت یا مساس
کرد در همه این صورتها اگر انزال شد روزه فاسد شود و قضا لازم آید بغیر کفاره مسئله اگر گوشت را که در دندانها مانده بود
فرو برد روزه فاسد شود و قضا لازم آید مگر آنکه از نخود کمتر باشد اگر بدست یا بخلال یا بنوک زبان از دهن بیرون آورده
فرو برده است در کمتر از نخود نیز قضا لازم شود مسئله اگر کنجد را درست کرده فرو برد روزه فاسد شود و اگر خائید
هیچ لازم نیاید زیرا که در دهن ناچیز میگردد مسئله اگر قی کثیر فرو رفت یا آن را فرو برد روزه فاسد شود و در قلیل
هر دو حال فاسد نشود و نزدیک امام محمد بفرو بردن فاسد شود و بفرو رفتن فاسد نشود قلیل باشد یا کثیر بود
پس اگر کثیر را فرو برد باتفاق فاسد شود و اگر قلیل فرو رفت باتفاق فاسد نشود و اگر قلیل را فرو برد نزدیک امام
ابو یوسف روزه فاسد نشود و نزدیک امام محمد فاسد شود و اگر کثیر فرو رفت نزدیک امام محمد روزه فاسد و نزدیک امام
ابو یوسف فاسد نشود زیرا که معتبر نزدیک امام ابو یوسف کثرت است و نزدیک امام محمد صنع فعل خود مسئله روزه دار را
چشیدن مکروه بود غذا باشد یا دوا بود و نیز خائیدن مکروه باشد مگر طعام کودک که در وقت ضرورت بود و نیز مکروه است
بوسه گرفتن اگر از وقاع و انزال ایمن نباشد کذا فی جامع الرموز مسئله روزه دار را سرمه کردن و بر سبلت روغن
مالیدن و مسواک کردن اگرچه بعد از زوال بود مکروه نباشد و بقول امام شافعی مسواک کردن بعد از زوال مکروه بود
زیرا که بوی دهن را دور میکند ما میگوییم که بوی دهن که نزدیک خدا تعالی از مشک خوشبوتر است بمسواک کردن زائل نشود مسئله
شیخ فانی که از روزه داشتن عاجز بود افطار کند و بدله هر روزه مقدار صدقه فطر یک مسکین را طعام دهد چون قادر شود
قضا بدارد مسئله زن باردار و زن شیر ده که بر نفس خود یا بر نفس ولد خود خوف دارد جائز است که افطار کند
قضا بدارد و بقول بعضی شیر ده را افطار وقتی جائز است که بشیر دادن خود را اجیر گرفته باشد

اما والده را جایز نیست که افطار کند زیرا که شیر دادن بروی واجب نیست مگر آنکه متعین بود چنانکه غیر آن نباشد

یا غیر آن شیر ندهد یا بچه شیر غیر نخورد و شارح میگوید اگر جواز افطار شیر ده برای آنست که شیر دادن بروی واجب است

پس اگر پیش از رمضان بشیر دادن خود را اجیر گرفته است جایز باشد و در رمضان جایز نباشد که اجیر شود زیرا که اجیر

شدن بروی واجب نیست مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد مسئله مریض که از زیادتی مرض می ترسد او را افطار

روا بود و مسافر را جایز است که در سفر افطار کند اما اگر در سفر مشقت نباشد مستحب است که روزه بدارد مسئله اگر مسافر

در سفر یا مریض در مرض بمیرد فدیه آنچه در آن سفر یا مرض افطار کرده بود واجب نشود مسئله چون مریض بعد از صحت یا مسافر

بعد از اقامت بقدر آنچه در سفر و مرض افطار کرده بود و بعد رمضان زنده ماند و قضا نکرد و بعد از آن بمرد اگر وصیت کرده است

بر وارث او واجب است که آنچه فوت شده است از ثلث مال او آنرا فدیه دهد و اگر نه بقدر یکه بعد از رمضان بصحت

یا با قامت زنده مانده است چنانکه ده روز مثلا فوت شده بود و بعد از صحت و یا باقامت پنج روز بعد از رمضان

زنده ماند و قضا نکرد فدیه همان پنج روز از ثلث مال میت واجب شود و در جامع الرموز می آرد که بهر که روزه و نماز

قضا باشد اگر مال دارد واجب است بروی که در وقت مردن وصیت کند کذا فی المنیه وغیرها مسئله فدیه یک نماز چون فدیه

یک روزه است و هو الصحیح بقول بعضی فدیه نمازهای یک روز چون فدیه روزه یک روز است مسئله هر که از وی

روزهای رمضان فوت شد مختار است که متصل قضا کند یا منفصل و اگر پیش از آنکه قضای سابق توفیق یابد رمضان

دیگر آمد اول این رمضان را ادا کند بعد از آن بی فدیه آنرا قضا نماید و نزد یک امام شافعی فدیه نیز واجب شود

مسئله جایز نیست که ولی میت از جانب میت روزه دارد و یا نماز گذارد مسئله شروع کردن در روزه نفل

اتمام آن لازم شود اگر بعد از شروع شکست قضای آن واجب آید مسئله در تمام سال پنج روز روزه داشتن ممنوع است

روز عید فطر و روز عید اضحی و سه روز متصل بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند هر که درین پنج روز روزه شروع کند

اتمام آن بروی لازم نشود و بعد آن قضا ندارد مسئله هر که در روزه نفل شروع کرد جایز نیست که بی عذر افطار کند زیرا که

در افطار بی عذر ابطال عمل است و بیک روایت جایز است نیز اگر قضا خلف این افطار است مسئله بعذر ضیافت

جایز است که روزه افطار کند مضیف بود یا ضیف باشد مسئله اگر در ماه رمضان کودکی در بعض روز بالغ شد یا کافر

اسلام آورد یا حائض پاک گردید یا مسافری مقیم گشت واجب است بروی که در باقی روز از برای حرمت رمضان امساک کند

٦٦

فصل

وبر کودکی که بالغ شده ست و کافری که مسلمان گشته ست اگر افطار کنند قضا لازم نیاید اگرچه بعد از نیت افطار
کرده باشند زیرا که در اول روز اهل روزه نبوده اند که ادای واجب شود و با افطار کردن قضا لازم آید مسئله اگر مسافری
در ماه رمضان در روز پیش از نصف نهار شرعی نیت اقامت کرد اگر افطار نکرده ست واجب ست بروی که نیت روزه کند
اگر مقیم در ماه رمضان در روز مسافر شد اتمام آن روز بروی واجب گردد و با فطار کردن هیچ یکی از ایشان کفارت
لازم نیاید مسئله اگر شخصی در ماه رمضان بیهوش شد چنانکه چند روز بیهوش ماند غیر از روز اول همه روزها را قضا
کند مگر آنکه یاد داشته باشد که در روز اول نیت نکرده بود زیرا که ظاهر از حال مسلم این ست که نیت کرده باشد و بعد
علم بعدم نیت در روز اول یا در شب آن روز آن را نیز قضا کند مسئله اگر شخصی در تمام ماه رمضان مجنون ماند بروی قضا
لازم نشود و اگر در بعضی ان بشعور آید آنچه بعد از بلوغ گذشته ست واجب ست که آنرا قضا کند پیش از بلوغ مجنون شده باشد
یا بعد از بلوغ کذا فی ظاهر الروایة زیرا که جنون چون مستغرق تمام ماه رمضان باشد روزه ساقط شود و اگر نه ساقط
نمی شود و نزدیک امام محمد اگر پیش از بلوغ مجنون شده ست روزه واجب نشود اگرچه جنون مستغرق تمام
رمضان نباشد زیرا که جنون در وقت کودکی جنون عارض شد برای منع روزه با وجود ضعف کفایت کند
بنا بر آنکه جنونی که در کودکی عارض شود مانع صوم باشد نه رافع آن بخلاف جنونیکه بعد از بلوغ عارض شده باشد
آن بی استغراق روزه را منع نمیکند زیرا که رافع صوم ست نه مانع آن و رافع چون قوی نباشد روزه را منع نمیکند
مسئله اگر شخصی نذر کرد در روزها عید یا در ایام تشریق روزه دارد یا نذر کرد که تمام سال روزه گیرد نذر وی صحیح باشد
و در روزها عید و در ایام تشریق فطار کند روزه داشتن در این پنج روز ممنوع ست بعد از ان بجای آن قضا بدارد و اگر
در همان روزها روزه داشت روا باشد و هیچ از قضا و کفارت لازم نیاید بدانکه علما در نذر و شروع فرق کرده اند زیرا که
در روزها منهی عنه شروع در روزه کردن گناه ست و نذر کردن روزه بر آن روزها گناه نیست پس شروع در روزه آن
روز روزه لازم نشود و به نذر کردن نذر لازم گردد مسئله اگر شخصی بزبان گفت لله علی صوم یوم کذا و در قلب هیچ
نیت نکرد یا نیت کرد محض نذر را یا نیت کرد که نذر باشد و یمین نباشد در هر سه صورت نذر لازم شود و اگر نیت کرد
که یمین باشد و نذر نباشد یمین لازم گردد و با فطار کردن کفارت یمین واجب شود و اگر نیت کرد هر دو را یا نیت کرد محض
یمین را هر دو لازم شود پس اگر فطار کند برای نذر قضا لازم شود برای یمین کفارت واجب گردد و نزدیک

باب النذر

امام ابو یوسف در نیت هر دو نذر لازم شود و در نیت یمین محض یمین واجب گردد مسئله شش روزه شوال استفرق
و شش از کراهیت بعید بود و از مشابهت نصاری دور باشد باب الاعتکاف مسئله اعتکاف سنت موکده
است و آن عبارت است از آنکه بقصد دائم در مسجد جماعت بنیت اعتکاف درنگ کند و اقل آن یک شبانه روز
است پس هر که بعد شروع پیش از تمام شدن یک شبانه روز قطع کند قضاء آن بروی لازم شود و نزدیک امام محمد
هیچ لازم نیاید زیرا که نزدیک او اقل اعتکاف یک ساعت است و آن باندک درنگ حاصل شود مسئله هر که معتکف باشد
از مسجد بر نیاید مگر برای حاجت انسانی یا از برای نماز جمعه در وقت زوال یا در وقتیکه چهار رکعت یا شش رکعت
پیش از نماز جمعه تواند گزارد و از برای تحیت مسجد چهار از سنت جمعه و بعد جمعه نزدیک امام چهار رکعت است
و نزدیک صاحبین شش رکعت مسئله اگر در مسجد جمعه بعد از ادای فرض و نفل درنگ کند اعتکاف فاسد نمی شود
مسئله اگر معتکف بعذر یا بی عذر یک ساعت از مسجد بر آید اعتکاف فاسد شود مسئله معتکف را جایز است که در مسجد بخورد
و بنوشد و بخوابد و غیر از تجارت برای حاجت خرید کند و بفروشد بی آنکه مبیع را در مسجد حاضر کند کذا فی جامع الرموز
و غیر معتکف را هیچ یک از این چیزها جایز نیست مسئله معتکف در مسجد خاموش نباشد و بجز خیر سخن نکند
یعنی سخنی نگوید که در آن گناهگار شود کذا فی جامع الرموز مسئله وطی اعتکاف را باطل کند اگرچه در شب بود یا بفراموشی
باشد اما وطی در غیر فرج و بوسه و مساس بی انزال اعتکاف را باطل نمیکند اگرچه حرام است چنانکه در جماع
جایی است مسئله زن در مسجد خانه خود اعتکاف نشیند مسئله هر که بر خود اعتکاف چند روز را نذر کند
با شبهای آن روزها متوالی بروی اعتکاف واجب شود اگرچه متوالی را در نذر شرط کرده نباشد
چنانکه اگر اعتکاف دو روز را نذر کرد دو شب آن دو روز نیز به ترتیب لازم شود و در جامع الرموز میگوید مراد
از شبها شبهایی است که پیش از روزها باشد مسئله در صحت اعتکاف نیت روزها کفایت کند و اعتکاف
شبها بتبعیت روزها لازم گردد کذا فی الهدایه و در جامع الرموز است اگر نیت شبها کرد روزها را آن دران نیز
داخل شود زیرا که هر واحد از روز و شب مستتبع یکدیگر است مسئله صحیح است اگر نیت روز بی شب یعنی اگر در نذر ایام
یا یومین نیت کرد روز را بی شب لازم شود و اعتکاف روزها بی شب کذا فهم من جامع الرموز کتاب الحج
مسئله حج فریضه است منکر آن کافر شود مسئله حج فریضه است بر آزاد مسلم که مکلف

مکلف باشد و صحیح و بینا بود و زاد و راحله زیاده از حاجت اصلی و نفقه عیال تا باز آمدن داشته باشد و در راه
غالب امن و سلامت بود و اگر غالب قتال آن باشد فرض نشود چنانکه در حاشیه جلبی است مسئله زنیکه دور از مکه در حد
سفر باشد بی زوج یا محرم که با وی حج زود وی را حج فرض نشود جوان باشد یا پیر بود چنانکه در حاشیه جلبی است
اگرچه شرایط مذکوره پیشتر یافته باشد مسئله اگر شرایط وجوب حج موجود شد در تمام عمر یکبار حج فرض شود بقول امام
ابو یوسف بالفور فرض شود و بقول امام محمد بتراخی فرض گردد چنانکه اگر در سال آینده تاخیر کند نزد امام ابو یوسف
بسبب تاخیر گنهگار شود و نزد امام محمد گنهگار نشود اگرچه قضا ممکن شود بقول هر دو مسئله اگر نابالغ احرام بست
بعد ازان بالغ شد بآن احرام فرض وی ادا نشود زیراکه از برای عدم اهلیت احرام وی لازم نشده بود مگر آنکه بعد از
بلوغ از سر نو احرام بندد و باقی احکام از وقوف و جز آن بجا آرد مسئله اگر بنده احرام بست بعد ازان آزاد شد فرض
وی ادا نشود اگرچه بعد از آزاد شدن از سر احرام بسته باشد زیراکه در وقت احرام اهل احرام بوده است پس شروع کردن
بر ذمه وی لازم شود و خروج ازان بی اتمام آن ممکن نباشد و شروع در دیگری بی اتمام اول جایز نبود مسئله در حج سه چیز
فرض است یکی احرام دوم وقوف بعرفه سیوم طواف زیارت و واجب پنج چیز است یکی آنکه وقوف مزدلفه دوم سعی میان صفا
و مروه سیوم رمی جمار چهارم طواف صدر مر آفاقی را یعنی کسی که از خارج مواقیت است پنجم سر تراشیدن و باقی سنت است
یا ادب است مسئله ماه حج شوال و ذی القعده و عشره ذی الحجه است و اگر بیش ازین احرام بست مکروه باشد مسئله عمره سنت
موکده است و آن عبارت است از طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه بی وقوف بعرفات مسئله عمره در تمام سال جایز است
هر قدر که بیارد مگر پنج روز که دران عمره آوردن مکروه است روز عرفه و چهار روز متصل که بعد است مسئله میقات مدنی یعنی
موضع احرام اهل مدینه ذو الحلیفه است و میقات عراقی ذات عرق و میقات شامی جحفه و میقات نجدی قرن و میقات
یمنی یلملم در ترجمه این مواقیت را نیک تحقیق نموده ام مسئله هر که در آمدن مکه را قصد کرده است حرام است که
بی احرام از مواقیت تجاوز کند و اگر پیش از رسیدن بمواقیت احرام بست روا باشد اگرچه از خانه خود بسته باشد
مسئله هر که داخل مواقیت سکونت دارد جایز است اورا که برای حاجتی ورای احکام حج بی احرام در مکه
در آید و برای احکام حج اورا نیز دخول مکه بی احرام جایز نیست مسئله میقات کسیکه داخل مواقیت است خارج
از مکه زمین حل است و میقات کسیکه ساکن مکه است برای حج حرم است و برای عمره حل زیراکه حل و عرفات است

69

و عرفات در حل پس احرام آن از حرم باشد و عمره در حرم است پس احرام آن از حل بود تا یک گونه سفر متحقق شود

مسئله هر که خواهد احرام حج بندد اول وضو کند و غسل مستحب است و میزره پاک در زیر بندد بی آنکه بالای آن ریسمان بندد

زیرا که آن مکروه است کذا فی جامع الرموز و چادر پاک بالا بگیرد و خوشبوی بمالد و در جای احرام دوگانه نفل ادا کند

اگر اراده حج افراد کرده است چنین گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی بعد از آن بنیت حج تلبیه بگوید و آن این است

لبیک اللهم لبیک لاشریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لاشریک لک و از این کلمات کم نکند و اگر زیاده کرد

روا باشد مسئله هر که بنیت حج تلبیه گفت محرم شود و چون محرم شد از رفث و فسوق و جدال پرهیز کند رفث

چون جماع و کلام فحش و ذکر جماع در حضور زنان و فسوق معاصی خروج از حدود شرع و جدال شدت با رفیق یا جنگ

با مشرکان در تقدیم و تاخیر وقت حج مسئله محرم را جایز نیست که صید بری را شکار کند یا بجانب آن اشارت نماید یا برآن

دلالت کند و نیز جایز نیست که خوشبوی بمالد یا ناخن بگیرد یا سر و روی بپوشد یا سر و ریش را بخطمی بشوید یا ریش را قطع کند

یا موی سر را بتراشد یا از باقی بدن موی بگیرد یا پیراهن یا سراویل یا قبا را بطریق معتاد بپوشد یا دستار به بندد

و یا کلاه بر سر نهد یا موزه بپوشد یا جامه که آنرا بچیزی خوشبوی رنگ کرده باشند بپوشد مگر آنکه بوی خوش آن دور شده باشد

و اگر صید بحری را شکار کرد روا بود مسئله محرم را جایز است که بحمام رود و در سایه نشیند و همیان بر کمر بندد مسئله سنت است که محرم تلبیه

بسیار گوید هرگاه از نماز فارغ شود و در جامع الرموز می آرد اگرچه نماز نفل باشد بنا بر ظاهر الروایة و بقول ابو جعفر تلبیه بعد از نماز وقتی

نه بود غیر آن اگرچه فائته باشد کذا فی شرح الطحاوی و یا بر بلندی سوار شود و یا در پستی فرود آید یا با سواران ملاقات کند و در جامع الرموز

میگوید چون بعضی حجاج با بعضی حجاج ملاقات کنند تلبیه گویند و اگرچه پیاده باشند یا سحرگاه بیدار شوند مسئله چون محرم در مکه

داخل شود اول بمسجد حرام رود و چون کعبه را ببیند تکبیر و تهلیل گوید و بحجر اسود روی آورد و چون نزدیک بحجر اسود شود تکبیر

و تهلیل گوید و در تکبیر هر دو دست چون تکبیر نماز بردارد و استلام حجر الاسود نماید یعنی آنرا بدست یا بوسه یا بکف

مساس کند و آنرا ببوسد اگر بسبب انبوهی مردم در آن ایذاء مسلمانان داند و آنچه از عصا و جز آن در دست وی باشد و آن

مساس کند و آنرا ببوسد و اگر از آن نیز عاجز شود مستقبل حجر اسود ایستاده تکبیر و تهلیل و تحمید بگوید و بر نبی علیه السلام درود

بفرستد بعد از آن طواف قدوم کند و این طواف سنت است مر آفاقی را نه مر مکی را مسئله در طواف از حجر اسود بجانب

ملتزم شروع کند و چادر را از زیر بغل بدست راست در آورده هر دو طرف آنرا بر کتف چپ بیندازد و هفت بار

از بیرون حطیم طواف کند از حجر اسود تا حجر اسود یکبار شود و در سه بار اول رمل کند یعنی تیز رود و هر دو کتف خود را
در حین رفتن بجنباند چنانکه مبارزان در میان صف می جنبانند و هر مرتبه که بحجر اسود آید آنچه از استقبال و استلام
که اول مرتبه کرده بود باز کند و مستحب است که هر بار که برکن یمانی آید آنرا بوسه دهد چون هفت مرتبه تمام شود حجر اسود را
بوسد و در مقام ابراهیم یا جای دیگر از مسجد حرام دو رکعت نماز که بعد از هفت شوط واجب است بگذارد و چون ازین مذکور
فارغ شود بر حجر اسود بوسه دهد و بر صفا برود و بالای صفا روی بکعبه کرده تکبیر و تهلیل بگوید و بر نبی علیه السلام درود
بفرستد و هر دو دست برداشته از خدا تعالی حاجت خواهد و از آنجا بر مروه رود و در اثنای راه میان دو میل از آنچه میرفت تیز رود
و آنچه بر صفا کرده بود بر مروه کند همچنین هفت بار بگردد و از صفا شروع کند و بر مروه ختم نماید و هر بار در رفتن و آمدن در میان
دو میل تیز رود و بعد ازان در مکه باحرام سکونت کند و طواف نفل هر قدر که بخواهد میکرده باشد مسئله هفتم ذی الحجه امام یک خطبه
بخواند چنانکه در میان خطبه ننشیند و احکام حج را چون خروج بمنا و جمع ظهر و عصر در عرفات و نزول از عرفات در خطبه بمردم
تعلیم کند و باز نهم ذی الحجه در عرفات دو خطبه بخواند باز یازدهم در منا یک خطبه بخواند مسئله هشتم ذی الحجه که روز ترویه است
بگاه از مکه بجانب منا بر آید و شب در منا باشد و نماز فجر روز عرفه را در منا گذارده بعرفات رود و غیر از بطن عرفه
هر جا که خواهد در عرفات بایستد چه وقوف در آن همه موقوف است بعد از زوال امام دو خطبه مثل خطبه جمعه بخواند و در آن احکام
حج را چون وقوف بعرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و نحر و حلق و طواف زیارت تعلیم کند و ظهر و عصر را در وقت ظهر
بیک اذان و دو اقامت با قوم ادا نماید مسئله هر که در یکی از نماز ظهر و عصر محرم نباشد یا با امام نرسد عصر وی
جایز نباشد مگر در وقت عصر زیرا که ادای عصر را در وقت ظهر احرام و جماعت شرط است مسئله سنت است که بعد از
جمع میان ظهر و عصر غسل کرده در عرفات حاضر شود و در جامع الرموز از خزانة المفتین روایت میکند که پیش از جمعه غسل کند
مسئله نزدیک جبل رحمة بر ناقه سوار شود و مستقبل قبله بجهر تمام حاجت خواهد و احکام حج را بمردم تعلیم کند و مردم
عقب امام قریب او مستقبل قبله وقوف کنند و بر مقوله امام گوش دارند و چون آفتاب غروب شود امام با قوم
بجانب مزدلفه روان شود و غیر از وادی محسر تمام مزدلفه موقوف است و امام نزدیک جبل قزح فرود آید و مغرب
و عشا را در وقت عشا بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هر که نماز مغرب را در عرفات یا در راه مزدلفه
خوانده باشد در مزدلفه اعاده کند و اگر تا فجر اعاده نکرد بعد از طلوع فجر اعاده جایز نباشد زیرا که حکم بعدم جواز

از برای دریافتن فضیلت جمع بود و بعد از طلوع فجر جمع ممکن نیست پس اعاده نماید مسئله امام در مزدلفه فجر یوم النحر
در غلس بخوانند و بعد از نماز توقف کند که آن واجب است تا آنکه نیک روشن شود و دران حمد و صلوة و تهلیل و تکبیر بخواند کذا
فی جامع الرموز و دست برداشته از خدا تعالی حاجت بخواهد بعد ازان قوم در منا بیایند و از بطن وادی هفت سنگریزه را
بر جمره عقبه بسر انگشتان بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید و با اول انداختن تلبیه ساقط شود مسئله چون اول روز بر جمره العقبه
سنگریزه انداخت دیگر برای دعا توقف نکند و برود بمنزل خود و اگر بخواهد بعد ازان ذبح کند زیرا که بر حج افراد ذبح واجب نیست
بعد ازان قصر کند و حلق افضل است مسئله چون قصر کرد هر چه باحرام حرام شده بود حلال شود مگر زنان بعد ازان در همان روز
یا در روز دوم یا در روز سیوم که هر سه ایام نحر است طواف زیارت کند یعنی هفت بار گرد کعبه بگردد چنانکه در طواف قدوم
مذکور شد و اگر در طواف قدوم رمل و سعی کرده است در طواف زیارت نکند و افضل است که طواف زیارت روز اول روز
نحر کند و وقت آن از فجر اول روز نحر است که آن دهم ذی الحجه است مسئله چون از طواف زیارت فارغ شود زنان نیز
برو حلال گردد مسئله مکروه است که طواف زیارت را از ایام نحر تاخیر کند و باین تاخیر دم واجب شود مسئله بعد از طواف
شب در منا کند زیرا که در ایام نحر شب بغیر منا مکروه باشد کذا فی جامع الرموز مسئله روز دوم که یازدهم ذی الحجه باشد
بعد از زوال آفتاب در هر سه مکان رمی جمار کند و شروع بکند ازانکه در جانب مسجد خیف است بعد ازان بر جمره
که قریب آنست بعد ازان بر جمره عقبه که جمره سیوم است و در هر مکان هفت سنگریزه بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید
و در دو مکان بعد از رمی آن مکان مقدار بیست آیه توقف کند و دست برداشته بعد حمد و صلوة از خدا تعالی حاجت خواهد
کذا فی جامع الرموز و بعد از رمی جمره عقبه که رمی سیومی است توقف نکند باز روز سیوم در وقت مذکور بهمان طریق در هر سه
مکان تا آخر شب رمی جمار کند کذا فی جامع الرموز مسئله مستحب است که روز چهارم نیز در منا باشد و بعد از زوال در هر سه مکان
بطریق مذکور رمی کند و درین روز پیش از زوال نیز جایز باشد و اگر پیش از طلوع از منا برآید رمی این روز واجب نشود
و اگر تا طلوع فجر توقف کرد رمی واجب شود مسئله رمی جمار در سواری جایز بود و در دو مکان اول که جمره اولی
و جمره وسطی است مستحب است که در وقت رمی جمار پیاده باشد مسئله مکروه است که اسباب خود را بمکه فرستد
و خود برای رمی جمار در منا باشد مسئله چون از رمی فارغ شده از منا بمکه رود و در محصب فرود آید بعد ازان
بمکه در آید مسئله هر که خواهد بمکه در آمده بوطن خود برود واجب است بروی که بی رمل و سعی طواف صدر بکند

وانرا طواف وداع گویند و در جامع الرموز میگوید اگر بعد از این طواف تا نماز عشا در مکه ماند نزد بعضی تمام مستحب است که طواف دیگر کند
و اگر پیش از زوال روز دهم ذی الحجه مکه را مسکن خود گرفت طواف صدر ساقط شود و بعد از زوال نزد بعضی ساقط نشود
و نزدیک امام ابو یوسف اگر پیش از شروع در طواف صدر در مکه مقیم شد طواف صدر ساقط شود نیز در نهرست که اگر بنفس خود
قدرت دارد که افعال نیک چون طواف و نماز و صدقه خواهم کرد و از افعال بد چون شعرخوانی و کلام فحش و لا یعنی اجتناب
خواهم نمود بالاجماع افضل است که در مکه اقامت کند و اگر قدرت بران ندارد اقامت دران مکروه باشد زیرا که در حدیث
است ان الحسنة فیها تضاعف کالسیئة الی مائة الف مسئله چون از هفت شوط طواف صدر فارغ شود دو رکعت نماز
که بعد هر طواف واجب است در مسجد حرام ادا کند بعد ازان مستحب است که بر آب زمزم رود و ازان سیر بخورد و بر رو و سر و باقی بدن
بریزد زیرا که برای هر درد دواست کذا فی جامع الرموز بعد ازان بر عتبه خانه کعبه بوسه دهد و رو و سینه خود را
بر ملتزم نهد که در میان حجر اسود و باب است و ساعتی باستار کعبه چنگ زند و آنرا محکم بگیرد چنانکه بنده خوار دامن مولای بزرگوار
بجهت عجز و انکسار بجهت استعانت بر امر دشوار میگیرد و بجهد تمام حاجت خواهد و بر فراق کعبه زار بگرید و بجانب پشت از
مسجد بیرون شود تا آنکه از مسجد بر آید جانب کعبه پشت نکند مسئله هر که پیش از انکه در مکه درآید بعرفات حاضر شد
و وقوف بعرفات نمود طواف قدوم از وی ساقط شود و بروی هیچ لازم نیاید زیرا که بترک سنت چیزی لازم نمی شود
مسئله هر که بعد از زوال روز عرفه تا طلوع فجر عید اضحی ساعتی در عرفات حاضر شد یا در میان عرفات شده براه رفت و خبردار نشد
که این عرفات است چنانکه عرفات را ندانسته یا در خواب بود یا بیهوش بود بهر تقدیر حج وی تمام شود و هر که بهیچ وجه در عرفات
حاضر نشد حج وی فوت شد پس بطواف و سعی از احرام برآید و سال آینده آنرا قضا کند مسئله زن در احکام حج مثل
مرد است مگر آنکه سر خود را برهنه نکند اما جایز است که بر روی خود چیزی بیاویزد چنانکه از روی وی جدا باشد و تلبیه
بلند نگوید و میان دو میل سعی نکند و سر خود را حلق نکند و بقصر ربع سر کفایت کند و افضل است که تمام سر را قصر کند
کذا فی جامع الرموز و جامه دوخته بپوشند و در انبوهی مردان نزدیک حجر اسود نروند مسئله حیض زن را احکام حج
منع نمیکند مگر طواف را زیرا که طواف در مسجد باشد و زن حائض را در مسجد درآمدن جایز نیست مسئله
اگر بعد از دو رکن حج که وقوف بعرفه و طواف زیارت است حیض آمد طواف صدر که آن طواف وداع است ساقط شود
مسئله اگر به نیت حج در گردن بدنه نفل یا نذر یا جزای قلاده انداخت یا بدنه تمتع به نیت احرام روان شد

محرم شود چنانکه بتلبیه محرم گردد مسئله اگر شعار کرد یعنی کوهان بدنه را شگافت تا بدانند که بدیه است یا رشت بدنه

جل انداخت یا بگردن شاة قلاده آویخت محرم نشود و نیز اگر بدنه را پیش فرستاد بعد ازان خود متوجه شد محرم نگردد مگر آنکه بدنه

ملحق شد مسئله بدنه نزدیک ما شتر باشد یا از بقر بود و نزد شافعی بدنه نمی باشد مگر از شتر

باب القران والتمتع

مسئله قران از تمتع افضل و تمتع از افراد مسئله قران آنست که از میقات برای حج و عمره تلبیه را بلند بگوید و دو رکعت

نماز که برای احرام میگذارند بعد ازان بگوید اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی وتقبلهما منی و هفت شوط طواف

عمره بکند و در سه شوط اول رمل کند و بعد طواف سعی کند و بعد سعی حلق نکند بعد ازان بطریق مذکور حج کند و مکروه است

که دو طواف کند بعد ازان دو سعی کند یعنی اگر چهارده شوط طواف کند هفت برای عمره و هفت برای طواف قدوم بعد ازان

هر دو سعی کند مکروه بود زیرا که طواف قدوم بر سعی عمره مقدم کرده باشد مسئله بر قارن واجب است که بعد از رمی یوم نحر ذبح کند

و اگر از ذبح عاجز آید سه روز روزه دارد که آخر آن عرفه باشد و بعد از ایام تشریق هر جا که خواهد هفت روز دیگر روزه دارد

و اگر سه روز اول از و فوت شد دم متعین شود مسئله اگر پیش از عمره وقوف بعرفات کرد عمره باطل شود و قضای آن

لازم آید و برای ترک عمره دم واجب گردد و دم قران ساقط شود مسئله تمتع آنست که در اشهر حج از میقات

احرام عمره بندد و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و در اول شود از طواف عمره تلبیه را ترک آرد و در روز ترویه

احرام بحج کند و پیش از روز ترویه افضل باشد و مانند حج افراد حج نماید مگر آنکه در طواف زیارت رمل کند

و بعد ازان سعی نماید زیرا که این اول طواف حج است بخلاف مفرد بالحج که وی در طواف قدوم رمل و سعی کرده است

و اگر بعد از احرام بحج طواف و سعی کرده بعرفات رفته است در طواف زیارت رمل و سعی نکند زیرا که یکبار کرده است

مسئله برای شکرانه متمتع ذبح کند و اضحیه بجای آن کفایت نکند و اگر از ذبح عاجز آید مثل قران روزه دارد و سه روز

اول را بعد از احرام عمره بدارد و پیش از احرام جایز نباشد مسئله سه روز تمتع و قران که پیش از حج است وقت آن

اشهر حج است بشرط آنکه محرم بود ولیکن تاخیر افضل است چنانکه آخر آن عرفه باشد مسئله متمتع را افضل است که سوق

هدی بعد از احرام کند از آنکه سوق هدی بتقلید بدنه نماید کذا فی شرح البحلبی و سوق هدی از قود آن اولی بود و تقلید آن

از تجلیل اولی باشد و بدانکه محرم را از تلبیه یا تقلید چاره نبود مسئله مکروه است اشعار که آن پاره کردن کوهان بدنه است

از جانب یسار و آن اقرب بصواب است از آنکه در جانب یمین باشد چنانکه در ترجمه این را مفصل ذکر کرده ام مسئله متمتع

که سوق هدی کرده است پیش از حج از عمره خود حلال نشود و در روز ترویه احرام حج بندد و پیش از ترویه افضل بود
و در روز نحر حلق کند و بآن از هر دو احرام بیرون آید مسئله مکی حج افراد کند زیرا که قران و تمتع از وی جایز نباشد
مسئله هر که بی سوق هدی عمره کرده است اگر بعد از فراغ از عمره حلق یا قصر کرده بوطن خود رفت و باهل خود
ملحق شد تمتع وی باطل شود زیرا که تمتع آنست که عمره و حج را در یک سفر بکند چنانکه بعد از عمره بی احرام باهل خود
ملحق نشود و اما اگر با احرام باهل خود ملحق شد تمتع او باطل نگردد زیرا که چون بصفت احرام بوطن خود رفت
گویا که باهل خود ملحق نشده است و هر که بسوق هدی تمتع کرده است برفتن بوطن خود تمتع او باطل نگردد زیرا که
باهل خود ملحق نشود بنا بر آنکه او را از عمره خود حلال شدن جایز نباشد و از وطن خود باز بمکه رفتن برو
واجب شود چون بمکه رفته احرام حج بندد متمتع گردد مسئله اگر متمتع کم از چهار شوط از عمره پیش از اشهر حج کرد
و باقی در اشهر حج بجا آورد تمتع وی جایز بود و اگر چهار شوط پیش از اشهر حج کرده است تمتع وی روا نبود
زیرا معتبر اداء افعال است پس اگر اکثر افعال در اشهر حج باشد متمتع شود و اگر نه متمتع نشود بنا بر آنکه مر اکثر را
حکم کل است و احرام چون نزدیک ما شرط است تقدیم آن بر اشهر حج جایز باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر کوفی
در اشهر حج از عمره خود حلال شده ببصره یا بمکه ساکن شد و حج کرد متمتع شود زیرا که سفر اول منقطع نشده است
مسئله اگر کوفی عمره خود را فاسد کرد چنانکه پیش از اتمام افعال عمره بزن خود جماع نمود و بعد از آن
افعال عمره را تمام کرد و رفته ببصره مقیم شد باز از بصره آمده عمره را قضا کرد و حج کرد متمتع نشود زیرا که
چون حکم سفر اول باقی ماند گویا که وی از مکه نه بر آمده است و ساکن مکه را تمتع نباشد اما اگر رفته
باهل خود ملحق شد و از انجا برگشته عمره و حج کرد متمتع شود زیرا که بملحق شدن باهل خود سفر اول تمام شده است
پس هر دو نسک مکه در یک سفر باشد مسئله هر که در اشهر حج عمره کرد و باز در همان سال حج کرد کدام را که افعال
کند و افعال آن را تمام بکند زیرا که بر آمدن از عهده احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست و دم تمتع ساقط
شود زیرا که در یک سفر هر دو نسک منتفع نشده است باب الجنایات مسئله اگر محرم عضوی را خوشبوی
مالید یا سر خود را بحنا خضاب کرد یا بر عضوی از اعضا روغن خوشبوی چون روغن بنفشه و جز آن مالید
دم واجب شود و در روغن زیت خالص یا کنجد خالص نزدیک امام دم لازم شود و نزدیک صاحبین

صدقه واجب گردد و نزدیک امام شافعی اگر ازاله موی سه تار کرده است دم لازم شود و در عیش موی هیچ لازم
نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا بپوشید سر خود را تمام روز یا ربع سر خود یا موی ستره یا موضع حجامت
یا یکی از دو بغل را یا زانو خود را حلق خود کرد یا موی عانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن هر دو دست یا هر دو پای
یا یک دست و یک پای را چنانکه در جامع الرموز است یا طواف قدوم را یا طواف صدر را به جنابت کرد یا طواف زیارت را
بی وضو کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شوط از طواف زیارت ترک نمود یا آنکه ترک کردن چهار شوط
یا زیاده از آن از احرام بیرون آید تا آنکه ادا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شوط را از طواف صدر یا ترک کرد سعی
میان صفا و مروه یا ترک کرد وقوف مزدلفه را یا ترک کرد رمی هر چهار روز را یا رمی یک روز را یا ترک کرد رمی اول را
که آن رمی جمرة العقبه است در روز نحر یا چهار سنگریزه را از رمی اول را یا حلق کرد برای حج یا عمره در زمین حل
زیرا که حلق مخصوص است بمنا و آن از حرم است یا قبله گرفت یا مس کرد بشهوت و انزال نشده باشد یا در حلق یا در طواف
زیارت از ایام نحر تاخیر کرد یا یک نسک را بر نسک دیگر تقدیم داد چنانکه حلق یا نحر قارن کرد پیش از رمی یا حلق کرد
پیش از ذبح در هر کدام از صور تنها مذکوره یک دم واجب شود مسئله در حلق پیش از ذبح بر قارن دو دم لازم آید
یکی برای تقدیم حلق دوم از برای تاخیر ذبح نزد یک صاحبین یکدم برای تقدیم حلق است واجب شود و غیر آن
لازم نیاید مسئله اگر محرم در کم از عضو خوشبوئی مالید یا در کم از یک روز سر خود پوشیده یا در کم از یک روز جامه
دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود تراشید یا از یک دست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق برید
یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بی وضو کرد یا از طواف صدر سه شوط ترک نمود یا در یکی از چهار ثلث رمی ترک کرد
یا کسی سر تراشید در یکی از این صور تنها نصف صاع از گندم صدقه بدهد مسئله اگر بعد از خوشبوی مالید
یا ربع سر خود تراشید ذبح کند یا شش مسکین سه صاع طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر
پیش از وقوف فرض وطی کرد اگرچه بفراموشی باشد حج فاسد شد لیکن جمیع احکام آنرا بجا آرد و ذبح کند و در سال
آینده قضا نماید و در قضای زن خود را از خود جدا نسازد و نزدیک امام مالک بهر قضا هر دو از خانه جدا شوند
و نزدیک امام شافعی از مکان وطی جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطی کرد حج درست شود و بدنه
لازم گردد و اگر بعد از حلق وطی کرد شاة واجب شود مسئله اگر پیش از چهار شوط از طواف

عمره وطی کرد عمره فاسد شود و آنرا تمام کند و ذبح و قضا لازم آید و بعد از چهار شوط عمره تمام شود و ذبح لازم گردد مسئله
بکشتن محرم صید را یا بدلالت کردن وی بار اول یا بار دیگر بر آن جزای صید لازم شود اگرچه صید مملوک باشد یا مستأنس بود یا کبوتر برج(?)
یا محرم بخوردن آن مضطر شود بدانکه جزای صید قیمت صید باشد چنانکه دو عادل در مکان کشتن صید آنرا قیمت کنند و اگر در مکان کشتن
قیمت ندارد در مکانیکه قریب آن باشد که در آن قیمت باشد قیمت نمایند و بآن قیمت جزا اگر خواهند هدی بخرند لیکن در هدی از قیمت شاة
زیاده نکند و جایز است که او را که بآن جزا هدی بخرد و آنرا در حرم ذبح کند یا طعام بخرد و آنرا بهر مسکین نیم صاع از گندم یا
از خرما یا جو صدقه دهد و از این کم نکند یا بمقابله طعام هر مسکین یک روزه دارد و آنچه کم از طعام مسکین باقی ماند آنرا تصدق کند یا بمقابله
آن روزه دارد و نزدیک امام محمد و شافعی اگر صید در صورت مثل باشد چنان واجب شود ولیس در آهو و کفتار گوسفند واجب شود و در خرگوش
بزغاله و در موش دشتی بزغاله چهار ماهه و در شتر مرغ بدنه و در حمار وحشی گاو و در کبوتر گوسفند لازم آید مسئله اگر محرم
صید را مجروح کرد یا موی صید کند یا عضوی را از وی جدا کرد و آنچه بآن از قیمت صید کم شود بر محرم واجب گردد مسئله اگر محرم
پرهای باز و صید برکند یا پایهای صید را قطع نمود قیمت صید واجب شود و اگر بیضه صید را شکست قیمت بیضه لازم آید و اگر از آن
بیضه بچه مرده بیرون آمد قیمت بچه واجب شود و در جامع الرموز می آرد اگر بیقین دانست که در آن بچه مرده است یا بیضه فاسد است هیچ لازم
نیاید اگر یقین دانست که در آن بچه زنده است یا هیچ نمیدانست قیمت بچه واجب شود مسئله اگر غیر محرم صید حرم را ذبح کرد قیمت صید
واجب شود و اگر شیر آنرا دوشید قیمت شیر لازم آید و اگر گیاه یا درخت حرم را برید قیمت آن واجب گردد مگر آنکه خشک شده باشد
و اگر در ملک کسی باشد قیمت دیگر برای مالک لازم آید اگرچه خشک شده باشد و اگر از جنس خودرو نباشد و در ملک کسی نبود
هیچ لازم نشود زیرا که درختی که از جنس خودرو نباشد حرمت حرم بآن متعلق نمیشود اگرچه خودرو روییده باشد مسئله
در ذبح کردن و دوشیدن صید حرم و در بریدن گیاه و درخت حرم صوم کفایت نکند مسئله جایز نیست گیاه حرم را چرانیدن
یا بریدن مگر اذخر را مسئله بکشتن پشه یا ملخ صدقه واجب شود اگرچه بر چیزی نان یا یک خرما بود کذا فی جامع الرموز مسئله
بکشتن زاغ و موش خوردنی(?) و کژدم و مار و موش و سگ گزنده و پشه و کیک و کنه و باخه و حیوانیکه حمله کرده باشد
هیچ لازم نشود مسئله محرم را جایز است که گوسفند یا گاو یا شتر یا ماکیان خانگی را یا بط خانگی را ذبح کند مسئله
اگر غیر محرم صید بلا دلالت و بی امر محرم شکار کرده ذبح نمود خوردن محرم را روا بود مسئله هر که با صید حرم در آمد و محرم شد باید که آن
صید را رها کند و اگر آنرا فروخته است بیع آنرا نقض کند و بیار از مشتری داده آنرا از مشتری خلاص کند و اگر در دست

مشتری هلاک شده است جزاء صید لازم شود مسئله هر که محرم شود و در خانه او صید باشد واجب نیست که آن را رها
و اگر با وی در قفص باشد تا آنکه در خارج حرم است رها کردن آن واجب نیست زیرا که احرام مالکیه صید را و محافظت آن را از منع نمیکند
لیکن چون در حرم در آمد حرمت بصید متعلق شود پس تعرض آن جایز نباشد مسئله اگر محرم صید محرم را از دست
رها کرد و غیر محرم آن را گرفت رها کننده آن را ضامن شود و اگر محرم گرفت هیچ لازم نیاید مسئله اگر محرم صید محرم را
کشت بر هر واحد تمام قیمت واجب شود و آخذ بر قاتل رجوع نماید زیرا که قاتل آن را از رها کردن منع کرده است و در حاشیه
چلپی می آرد رجوع در کفارت بمال است اما در کفارت بصوم رجوع نباشد مسئله هر چه بر مفرد باشد بآن یک دم است بر
قارن بآن دو دم است یکی برای حج و یکی برای عمره مگر تجاوز کردن از میقات بی احرام زیرا که واجب میقات یک
احرام است پس بترک آن دم واجب شود مگر یک دم مسئله اگر دو محرم یک صید را کشتند دو قیمت واجب شود و اگر صید حرم را دو حلال
کشتند یک قیمت واجب گردد زیرا که در صورت اول جزاء فعل محرم است و فعل متعدده است پس جزا نیز متعدد باشد
و در صورت ثانی جزاء صید حرم است و آن جزاء محل است و محل واحد است پس جزا نیز واحد باشد مسئله خریدن و فروختن
محرم صید حرم را باطل باشد مسئله اگر محرم صید حرم را ذبح کرد حرام شود بعد از آنکه چیزی از آن بخورد قیمت آن قدر را
ضامن شود و مستغفر باشد و اگر محرم دیگر خورد ضمان لازم نیاید لیکن استغفار کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی
آهوی ماده حرم را از حرم بر آورد و آن در بیرون حرم بچه آورد و هر دو هلاک شدند جزاء هر دو بر آرنده واجب شود مگر آنکه پیش
از زادن جزاء آن را داده باشد مسئله اگر آفاقی باراده حج یا عمره بی احرام از میقات گذشت دم لازم شود و اگر چه داخل
میقات رفته احرام بسته باشد و اگر پیش از آنکه داخل میقات احرام بندد برگشت و در میقات احرام بست بالاتفاق
دم ساقط شود و اگر بعد از احرام پیش از آنکه در احکام حج شروع کند تلبیه گویان بمیقات رفت نزد یک امام دم
ساقط شود و نزد یک امام زفر ساقط نشود و نزد یک صاحبیه اگر بی تلبیه رفت هم ساقط شود و اگر بعد از شروع
کردن در احکام حج برای احرام بمیقات رفته است بالاتفاق دم ساقط نشود مسئله اگر مکی باراده حج
بی احرام از حرم بر آمد و در خارج حرم احرام بست بر وی دم واجب شود و متمتع که از عمره فارغ شد در مکه
مقیم شده است در حکم مکی شده است زیرا که متمتع که از عمره فارغ شده در مکه سکونت کند مکی گردد و احرام مکی از
حرم است پس تجاوز کردن آن بی احرام دم لازم آید مسئله اگر کوفی برای حاجتی ببستان بنی عامر رفت

احرام حج بسته است حج را فوت کرد و بعد از ان احرام حج دیگر بست یا احرام عمره بست واجب است که احرام اخیر را
ترک کند و بافعال عمره حلال شود زیرا که هر که حج را فوت کند واجب است بافعال عمره حلال شود پس اگر احرام اخیر را
ترک نکند و در احرام حج جمع میان دو حج و در احرام عمره جمع میان دو عمره لازم آید و آن جایز نیست لیکن اخیر را
قضا کند زیرا که شروع آن صحیح شده است و دم واجب شود زیرا که پیش از وقت ترک کردن حلال شده است

باب الاحصار مسئله اگر محرم بسبب دشمن یا مرض در بند شد اگر مفرد بحج است یکدم بفرستد و اگر قارن است دو دم
نزدیک امام روز ذبح را معین کند اگر چه پیش از یوم نحر باشد و نزدیک صاحبین اگر محرم بعمره است چنین کند و اگر محرم
بحج است ذبح پیش از یوم نحر روا نبود مسئله محصر را جایز نیست که در خارج حرم ذبح کند مسئله چون محصر ذبح کند
بی تقصیر و حلق حلال شود پس اگر از حج حلال شده است یک حج و یک عمره لازم آید و از عمره یک عمره و از قران یک حج
و دو عمره واجب گردد مسئله چون احصار زائل شود و دریافتن حج ممکن باشد برای حج متوجه شود و نزدیک امام
اگر دریافتن حج و هدی هر دو ممکن باشد متوجه شود و اگر نه جایز است که حلال شود زیرا که نزدیک امام ممکن است
که بی هدی حج را دریابد و نزدیک صاحبین هر که حج را دریابد هدی را نیز خواهد یافت زیرا که ذبح کردن هدی
نزدیک ایشان پیش از روز نحر جایز نیست و نزدیک امام جایز است چنانکه گذشت مسئله اگر محرم را دشمن یا مرض
از دو رکن حج که طواف زیارة و وقوف بعرفات است منع کرد محصر گردد و اگر چه در مکه بود و اگر از یکی منع کرد محصر نگردد

باب الحج عن الغیر مسئله هر که از حج کردن عاجز باشد جایز است که از دیگری حج بکناند و اگر عجز وی تا موت او باقی ماند
و مامور به نیت وی حج کرد از حج فرض واقع شود مسئله اگر مامور دو آمر و بنیت هر دو یک حج کرد از مامور واقع شود
و مال هر دو را مامور ضامن گردد و بعد از ان که ادا کرد جایز نیست که بنام یکی کند مسئله هر که یک حج به نیت
ابوین کرد بعد از ان بنام یکی گردانید اگر ثواب عمل خود حاصل کرده است روا باشد مسئله دم احصار بر آمر است
اگر زنده است و در مال اوست اگر مرده است و دم قران بر مامور است اگر چه آمر او را به قران امر کرده باشد
مسئله اگر مامور پیش از وقوف بعرفات جماع کرد نفقه آمر را ضامن شود و اگر بعد از وقوف کرده است
ضمان لازم نیاید مسئله شخصی وصیت کرده بود که از وی حج بکنانند و بعد از مردن وی وصی او از وی
حج کنانید و مامور در راه مرد نزدیک امام از منزل موصی از ثلث باقی حج بکنانند زیرا که چون

چون مالی که وصی بمأمور داده بود ضایع شد وصیت وصی باطل نشد پس آنچه باقی مانده است وصیت او را از ثلث آن باقی
کنند و نزدیک امام ابو یوسف از ثلث جمیع مال نافذ کنند و نزدیک امام محمد اگر از مالی که بمأمور داده بود چیزی باقی مانده است
بآن حج توان کرد بهمان حج بکنانند و اگر نه وصیت باطل شود فصل هدی مسئله هدی از سه نوع جایز باشد از شتر و گاو و
غنم مسئله تعریف هدی یعنی رفتن بآن بعرفات واجب نیست و بقول بعضی تعریف یعنی شهرت دادن است چون تقلید
آن واجب نیست مسئله در هدی جایز نیست بغیر آنکه در اضحیه جایز نیست چنانکه در کتاب اضحیه معلوم شود مسئله از هر جنایت
روا بود مگر در طواف فرض جنابت و در وطی بعد وقوف مسئله از هدی نفل از هدی تمتع و از هدی قران صاحب هدی را خوردن
روا بود و هر هدی که غیر از این سه هدی باشد خوردن از آن او را روا نبود مسئله هدی تمتع و قران را در روز نحر ذبح کند و غیر آن را
هر گاه که بخواهد لیکن ذبح کردن هیچ هدی در خارج حرم روا نبود و تصدق آن بفقرا حرم مختص نباشد مسئله جل هدی و زمام آن را
تصدق کند و اجرت ذبح را از هدی ندهد و بضرورت بر هدی سوار نشود و شیر هدی را ندوشد و چون شیر غلبه کند در پستان آب سرد
بپستان هدی بپاشد که بند شود و بماند مسئله اگر هدی در راه نزدیک بهلاک شد یا بعیب فاحش معیب گشت چنانکه از دیت یا گوش
آن زیاده از ثلث بریده شد یا چشم آن زیاده از ثلث کور گشت در هدی واجب بجای آن هدی دیگر بدل کند و آن هم او را
باشد هر چه خواهد بکند و در هدی نفل معیب شدن هیچ لازم نیاید مسئله چون هدی نفل در راه قریب بهلاک شود آنرا
ذبح کند و قلاده آنرا بخون آن تر کرده بر کوهان آن بزند تا اعلام شود بر آنکه حق فقرا است غنی از آن نخورد فصل در وقوف
مسئله چون حاجیان وقوف بعرفات کردند قومی گواهی داد که بعد از روز عرفه وقوف کرده اند گواهی ایشان
مقبول نباشد زیرا که تدارک حج ممکن نیست و اگر مقبول باشد در مردم فتنه واقع بود و نیز اگر بیگاه روزی که مردم آنرا
روز ترویه گمان میکنند گواهی دادند که این روز عرفه است قبول کرده نشود زیرا که اجتماع مردم درین شب دشوار است
پس بقبول کردن شهادت فتنه واقع شود مسئله اگر مردم وقوف بعرفات کردند بعد از آن معلوم شد که در حساب
غلط کرده در روز ترویه وقوف کرده اند اگر تدارک وقوف ممکن باشد امام مردم را بوقوف عرفات امر کند و اگر ممکن
نباشد باعتبار آنکه تدارک آن ممکن نیست غلطی ایشان را اعتبار نبود حج تمام شود و باعتبار آنکه جواز متقدم را
در شرع نظیر جایز نیست حج صحیح نباشد و غلطی معتبر بود مسئله هر که روز دوم از ایام نحر جمرة الاولی را ترک داد و در
جمرة الوسطی و جمرة العقبه سنگریزه انداخت چون خواهد که سنگریزه جمرة الاولی را قضا کند حسن است که

۸۱

هردو اخیر را نیز اعاده کند و اگر بهمان اکتفا کرد جایز بود مسئله هر که نذر کرد که پیاده حج گذارد تا طواف زیارت پیاده باشد لیعد ازان اگر سوار شد روا بود مسئله اگر شخصی کنیزک محرمه خرید که باذن مالک خود احرام بسته است جایز است که او را بجماع حلال کند و حسن آنست که بقصر موی یا بچیدن ناخن حلال کرده باوی جماع کند و اگر بی اذن مولی احرام بسته آن احرام را اعتبار نباشد کتاب النکاح مسئله نکاح موضوع است از برای ملک متعه یعنی از برای حلیه انتفاع مرد از زن بخلاف غیر آن چون بیع و هبه که آن برای ملک متعه موضوع نیست اگرچه با آن نیز ملک متعه ثابت میشود مسئله بارتباط ایجاب و قبول نکاح منعقد شود و باید که لفظ هردو ماضی باشد چون زوجت و تزوجت یا یکی ماضی بود و دیگر مستقبل باشد چون زوجنی و زوجت اگر عاقدین معنی الفاظ را ندانند بدانکه زوجنی توکیل است و زوجت در جواب آن هم ایجاب است و هم قبول زیرا که در نکاح یک کس متولی هردو طرف میشود بخلاف بیع که دران یک کس متولی دو طرف نمیشود بنا بر آنکه در بیع حقوق عقد بسوی عاقدین راجع شود در نکاح بسوی موکلین گردد و اگر عاقدین غیر ازیشان است سفیر محض بود مسئله اگر شخصی زن را گفت خویشتن را بفلان بزنی دادی گفت دادم بعد ازان مرد را گفت پذیرفتی وی گفت پذیرفت نکاح منعقد شود چنانکه اگر گفت مر بائع را که فروختی وی گفت فروخت بعد ازان گفت مر مشتری را که خریدی وی گفت خرید بیع منعقد گردد مسئله اگر زنی و مردی بحضور گواهان گفتند ما زن و شوهریم نکاح منعقد نشود مسئله نکاح جایز است بلفظ نکاح و تزویج و هبه و تملیک و صدقه و بیع و شرا نه بلفظ اجاره و اعاده و وصیت مسئله شرط است در جواز عقد نکاح که هر واحد لفظ یکدیگر را بشنود و نیز شرط است که عقد نکاح بحضور دو مرد حر یا یک مرد حر و دو زن آزاده منعقد شود و نزد امام شافعی بحضور دو مرد آزاد نکاح منعقد نشود و نیز شرط است که گواهان عاقل و بالغ باشند و مسلم بوند و لفظ هردو عاقد را در یکوقت بشنوند اگر متفرق شنیدند چنانکه هر دو عاقد بحضور یک گواه عقد بستند چون وی غائب شد بحضور دیگر بستند نکاح منعقد نشود مسئله بحضور دو فاسق یا دو محدود در قذف یا دو نابینا نکاح روا بود و نیز روا بود بحضور دو ابن زوج یا زوجه یا بحضور دو ابن که یکی ابن زوج باشد و یکی ابن زوجه بود یا هردو ابن آن هردو بودند چنانکه در میان زوج و زوجه فرقت واقع شود چنانکه در شرح حلبی است لیکن اگر قریب گواهان دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت نشود چنانکه اگر بحضور دو ابن زوج نکاح کرده باشند چون زوج دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح

۸۲

ثابت نشود و همچنین اگر بحضور دو ابن زوجه نکاح بستند چون زوجه دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت نشود
مسئله نکاح مسلم با ذمیه که کتابیه باشد بحضور دو ذمی روا بود لیکن اگر مسلم منکر شود بگواهی دو ذمی نکاح ثابت نشود
چه گواهی کافر بر ضرر مسلم مقبول نیست اما اگر مسلم دعوی نکاح کند بگواهی ایشان مقبول باشد چه گواهی کافر بر نفع مسلم
مقبول بود مسئله اگر پدر مرد دیگر را برای نکاح صغیره خود امر کرد و وی او را بحضور یک کس شخصی تزویج نمود نکاح روا نبود
و اگر در وقت نکاح پدر نیز حاضر باشد روا بود زیرا که چون پدر حاضر باشد عبارت وکیل بسوی پدر راجع شود و وکیل از
هر دو گواه شوند مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بحضور یک کس شخصی تزویج کرد نکاح روا نبود و اگر در وقت نکاح دختر حاضر
است روا بود زیرا که چون بالغه حاضر باشد عبارت پدر بسوی وی راجع گردد گویا که وی خود عقد کرده است لیکن پدر
و آن کس را دیگر هر دو گواه باشند **فصل در محرمات** مسئله حرام است بر مرد اصل او و فروع او و خواهر او و دختر خواهر او
و دختر برادر او و عمه او و خاله او و دختر موطوئه او و مادر منکوحه او اگرچه موطوئه نباشد و زوجه اصل او و فروع او و همه
این از روی رضاع بدانکه رضاع هر قسم شامل است چند قسم را چنانکه دختر خواهر مثلا شامل است دختر رضاعی خواهر
نسبی را و دختر نسبی مر خواهر رضاعی را و دختر رضاعی مر خواهر رضاعی را مسئله حرام است بر مرد فروع مزنیه او و ممسوسه او
که بشهوت باشد و ماسه او که بشهوت بود کذا فی جامع الرموز بدانکه مراد از مس بشهوت نزدیک بعضی اشتها است قلب را
والتذاذ بآن و در زنان نیست مگر همین و در مردان نزدیک بعضی انتشار آلت است یا زیادتی انتشار و هو الصحیح مسئله
حرام است بر مرد فروع منظوره او که بفرج داخل او بشهوت نظر کرده باشد مسئله حرام است بر مرد اصول موطوئه او و ممسوسه او و
منظوره او که مس آن یا نظر بفرج داخل آن بشهوت کرده باشد مسئله دختر نه ساله گاه مشتهاة باشد و گاه
نباشد این اختلاف بعظم جثه است و بعضی آن را حکم از نه ساله فتوی آنست که مشتهاة نباشد مسئله جمع کردن
دو خواهر را در نکاح یکبار حرام است و نیز حرام است که در عدت طلاق یک خواهر دیگر خواهر را نکاح کند اگرچه طلاق بائن
باشد و نیز حرام است وطی کردن دو خواهر را بملک یمین و نیز حرام است جمع کردن در وطی بنکاح یا بملک یمین میان دو زن
که هر کدام ایشان را اگر مرد فرض کنیم دیگری بر وی حرام باشد مسئله اگر خواهر کنیز خود را که موطوئه او است نکاح کرد
هیچکدام را وطی نکند تا یکی را بر خود حرام نگرداند بدانکه بآزاد کردن یا فروختن کل یا بعض کنیز را یا تزویج کردن آن را
بشخصی کنیز بر وی حرام شود و نیز خواهر وی که آن را نکاح کرده است بر وی حلال گردد مسئله اگر شخصی دو خواهر را بیک عقد

تزویج کرد و معلوم نیست که اول کرا تزویج کرده است میان ایشان تفریق کند و بنصف مهر حکم کند برای هر دو خواهر
زیرا که نکاح اخیر باطل است پس آن مهر ثابت نشود و اول را پیش از وطی جدا کرده اند پس برای وی نصف مهر باشد و چون
معلوم نیست که اول کدام است آن نصف را در میان هر دو قسمت کنند و اگر هر دو را بیک عقد تزویج کرده است نکاح باطل شود
[illegible] مسئله جمع کردن میان زن و دختر زوج آن زن که از زنان دیگر باشد حرام نیست زیرا که اگر زن را مرد
فرض کنیم دختر زوج بروی حرام نمیشود بنا بر آنکه میان ایشان قرابتی نخواهد بود اگرچه بفرض کردن دختر پسر زوج
بروی حرام میشود زیرا که پسر زوج زن بر زن حرام است مسئله جایز است نکاح کردن کافره را اگر کتابیه باشد و صابیه را
اگر کتابیه بوده عابده کواکب نباشد مسئله محرم و محرمه را جایز است که خود را تزویج کنند مسئله آزاد را جایز است که کنیزک
مسلمه یا کتابیه را نکاح کند اگرچه با طول حره باشد یعنی بر مهر و نفقه حره قدرت داشته باشد نزد امام شافعی جایز نیست
کنیزک کتابیه را نکاح کند اگرچه بی طول حره باشد زیرا که قول الله تعالی من فتیاتکم المومنات بمفهوم مخالف منع میکند جواز نکاح
کتابیه را با طول حره نزد ایشان جایز نیست که آزاد کنیزک را نکاح کند اگرچه مسلمه باشد زیرا که قول الله تعالی و من لم یستطع
منکم طولا دلالت میکند بر آنکه با وجود طول حره نکاح کنیزک روا نبود ما میگوییم که اصل در هر شی حل است چون شارع منع
طول حره را حکم نکاح کتابیه بیان نفرمود پس آن بر حل اصلی باشد یا آنکه مفهوم مخالف نزد ما معتبر نیست مسئله
هرگاه در نکاح او کنیزک باشد جایز است که با وجود آن حره را نکاح کند بخلاف اگر حره در نکاح او بود یا در عدت او باشد اگرچه
از طلاق باین بود جایز نیست که کنیزک نکاح کند مسئله آزاد را جایز است که چهار زن را نکاح کند و هر چهار را از [illegible]
خود آزاد حره شهید یا مملوک بوند زیاده از چهار روا نبود و بنده را زیاده از دو زن روا نباشد مسئله جایز است نکاح
کردن زنیکه حامل است از زنا ولیکن وطی او جایز نیست تا آنکه از حمل خلاص شود مسئله جایز است نکاح کردن کنیزک را
که موطوءه سید خود است و [illegible] نیست بر زوج استبرا آن و نیز جایز است نکاح کردن موطوءه بزنا را و بر زوج استبرا
آن واجب نیست مسئله اگر دو زن را بیک عقد نکاح کرد و یکی از آن هر دو بر یکی حرام است نکاح دیگر جایز باشد مسئله
جایز نیست نکاح سید با کنیزک خود و نکاح بنده با خاتون خود و نکاح مسلم با مجوسیه یا وثنیه و نکاح آزاد با پنجم در عدت
چهارم و نکاح بنده با سیوم در عدت دوم مسئله جایز نیست نکاح زن حامله که نسب حمل او ثابت باشد اگرچه حمل
بود یا از زندیان دار حرب بود مسئله نکاح متعه و نکاح موقت روا نبود و صورت متعه آنکه مردی بزنی بگوید بقدر

اینقدر مدت باینقدر مال از تو تمتع میکنم و وی قبول کند و صورت موقت آنکه مردی زنی را بمدت معین بقدر معین بمال
بحضور دو گواه نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی **باب الولی فی الکفو** مسئله اگر زن آزاد که مکلفه بود یعنی عاقله بالغه
باشد بحضور ولی با غیر کفو نکاح کند روا بود و ولی را جایز است که از قاضی فسخ بکناند و نزد حسن بن زیاد روایت
امام ابو یوسف نکاح روا نباشد و علیه فتوی قاضیخان و نزدیک امام محمد باجازت ولی موقوف باشد و نزدیک
امام مالک و امام شافعی بعبارت زنان نکاح روا نبود مسئله ولی را جایز نیست که بالغه را بی رضای وی
تزویج کند اگرچه بالغه بکر باشد زیرا که نزدیک ما بر بالغه جبر نبود اگرچه بکر باشد و نزدیک امام شافعی بر ثیبه جبر نباشد
اگرچه نابالغه بود و بس بکر را اگر صغیره باشد بالاتفاق جبر روا بود و بالغه که ثیبه بود بالاتفاق جبر جایز نباشد بدانکه
نزدیک ما ولی را جایز است که برای نکاح جبر کند و نزدیک امام شافعی جایز نیست مگر پدر را و جد را مسئله اگر بکر بالغه را
خبر نکاح وی کرده اند یا ولی وی طلب کرد از وی اذن نکاح وی را و در هر دو صورت زوج را معین ساختند
و وی خاموش ماند یا بخندید یا اشک روان کرد اذن ثابت شود مگر آنکه بهزل خندیده باشد یا بآواز گریسته
باشد زیرا که بخندیدن بهزل و گریستن بآواز اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و صحیح آنست که در ثبوت اذن
مذکور ذکر مهر شرط نبود و در جامع الرموز میگوید که این وقتی ست که مزوج وی پدر بود یا پدر کلان باشد و در غیر آن شرط
ست که مهر مذکور باشد مسئله اگر غیر ولی اقرب از بکر بالغه برای تزویج او دستوری خواست تا آنکه بزبان نگوید اذن
ثابت نشود و در ثیبه اگر طالب اذن ولی اقرب باشد بی گفتن بزبان اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و بکارت
کنیزی در حضور اجنبی سکوت وی نیز رضا بود کذا فی الشرح مسئله زنیکه بکارت وی بجستن یا بحیض یا بجراحت
یا بکلان سالی یا بزنا زائل شود در حق ثبوت اذن حکم بکر دارد یعنی سکوت او رضا باشد مسئله اگر مردی
بر بکر بالغه دعوی کرد که چون خبر نکاح من بتو رسید تو سکوت کردی و وی گفت من آن خبر را رد کرده ام قول زن معتبر
بود مگر آنکه مرد بر سکوت وی گواه بیارد و اگر مرد گواه ندارد نزدیک امام بر زن سوگند لازم نیاید زیرا که نزدیک
ایشان در نکاح سوگند نیست مسئله ولی را جایز است که صغیر و صغیره خود را بکسی تزویج کند اگرچه صغیره ثیبه باشد
و نزدیک امام شافعی در ثیبه روا نبود زیرا که نزدیک وی بر ثیبه جبر نیست و اگر ولی غیر پدر یا جد بود صغیر و صغیره را
جایز است که چون بالغ شوند یا بعد از بلوغ ایشان از علم بنکاح خود شوند نکاح را فسخ کنند و نزدیک امام شافعی

غیر از پدر و جد را جایز نیست که صغیر و صغیره را تزویج کند چنانچه در ترجمه تحقیق آن کرده ام مسئله در وقت بلوغ
یا در وقت علم بنکاح سکوت بکر رضا باشد تا آنکه بمجلس اختیار بود و اگرچه از خیار خود جاهل باشد زیرا که جهل وی عذر
نیست بخلاف کنیزکی که در نکاح کسی باشد چون آزاد شود او را خیار است که نکاح را فسخ کند و اگر از خیار خود جاهل بود
جهل وی عذر باشد زیرا که کنیزک از خدمت مالک فارغ نیست تا که طلب علم نماید بخلاف آزاد که وی فارغ است
و طلب علم فریضه است لقوله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و به تقصیر عذر نمیشود و گفته شود
که کلام یا در وقت بلوغ است و بکر را پیش از بلوغ تکلیف باحکام شرع نیست بنابر آنکه گوئیم که چون کودک
مراهق شود یعنی قریب ببلوغ رسد بر وی واجب میشود که احکام شرع از ایمان و جز آن بیاموزد یا جز ولی او را
میگرداند که او را بیاموزاند چه وی را جهل گذاشتن لایق نیست قال علیه السلام مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا
واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا مسئله خیار کودک که بالغ شود و خیار ثیبه که بالغه گردد بی رضا صریح یا دلالت
بران ساقط نشود و باستادن از مجلس باطل نگردد و رضا صریح آنکه بگوید راضی شدم و دلالت بران آنکه
روی وی ببوسد یا مساس کند یا بزن مهر بدهد یا زن مهر زوج قبول کند مسئله چون صغیر و صغیره بالغ شوند برای
فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط است زیرا که در فسخ نکاح لازم کردن ضرر است بر زوج و آن بحکم قاضی ممکن است بخلاف
کنیزکی که آزاد شود برای فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط نیست زیرا که منع میکند زیادتی ملک را بر خود بنا بر آنکه
زوج وی پیش از آزاد شدن وی مالک دو طلاق بود اکنون مالک سه طلاق میشود برای منع کردن ضرر را
از خود حکم قاضی درکار نیست کذا فی الهدایه مسئله اگر یکی از صغیر و صغیره که غیر از پدر و یا جد او را یا غیر کفو تزویج
کرده باشد پیش از بلوغ بمیرد دیگر او را ارث میشود مگر آنکه پیش از مردن او قاضی بتفریق نکاح وی حکم کرده باشد
زیرا که پیش از تفریق قاضی نکاح وی صحیح بود مسئله ولایت نکاح صغیر و صغیره مر عصبه راست که متقی باشد یعنی
مردی بود که بی توسط زن بوی نسبت داشته باشد بخلاف عصبه بالغیر و عصبه مع الغیر که ایشان را ولایت
تزویج نیست چنانکه دختر مجنونه یا پسر او عصبه مجنونه است و او را بران مجنون ولایت تزویج نیست و همچنین خواهر مجنونه با
یا دختر او عصبه مجنونه است و او را بدان ولایت تزویج نیست مسئله ولایت عصبه که آزاد باشد و مسلم و مکلف بود
در تزویج ولد مسلم بر ترتیب ارث است یعنی اول جز است هر چند پایان رود و اگر نباشد اصل است هر چند

بالا رود واگر نباشد جزء اصل قریب ست چون برادر واگر نباشد جزء او هرچند بپایان رود واگر نباشد
جزء اصل بعید ست چون اولاد جد ست واگر نباشد جزء او الاقرب فالاقرب بعد ازان اعتبار مر قوت قرابت
راست پس عیانی بر علاتی مقدم باشد مراد از اعیانی برادر حقیقی ست و از علاتی برادر پدری کذا فی شرح الچلپی
مسئله در کافر مسلم را ولایت نباشد اگرچه مسلم عصبه او بود چنانکه در مسلم کافر را ولایت نبود اگرچه کافر عصبه او باشد
مسئله اگر از عصبه کسی نباشد ولایت تزویج مر مادر را بود واگر مادر نباشد مر ذو رحم را باشد یعنی قریب را بود
که غیر ایشان ست که مذکور شده اند الاقرب فالاقرب اگر از خویشان کسی نباشد ولایت تزویج مر مولای
موالات را باشد یعنی کسی [illegible] که با وی عهد کرده ست که اگر از من جنایت شود دارث جنایت من بر تو باشد واگر
من بمیرم ارث من ترا باشد واگر مولای موالات نباشد ولایت تزویج مر سلطان راست واگر نباشد مر قاضی را
که سلطان در منشور او تزویج صغار نوشته باشد مسئله ولی الابعد را جایز ست که در غیبت منقطعه ولی اقرب
تزویج صغار نماید بدانکه در غیبت منقطعه علما را اختلاف ست بقول بعضی مدتی ست که ناکح دران مدت
انتظار ولی اقرب نکند و علیه الاکثر و نزدیک بعضی از متاخران مدت سفرست مسئله ولایت تزویج زن
مجنونه مر ابن او راست اگرچه پدر موجود باشد زیرا که ابن در عصبه از پدر مقدم ست چنانکه مذکور شد مسئله
کفایت در نکاح اهل عرب از روی نسب باشد یعنی قریش کفو قریش بود و عرب که غیر قریش اند کفو عرب غیر قریش
باشند بدانکه هرکه از اولاد نضر بن کنانه ست قریش ست و هرکه بالای نضر ست قریش نیست و آنکه کفارت نسب
خاص بعرب شد بنا بر آنکه غیر عرب انساب خود را ضایع کرده اند پس کفارة ایشان باسلام بود یعنی هرکه پدر و پدر کلان
وی مسلم ست کفو باشد مر کسی را که چند کرسی وی مسلم ست و هرکه خود مسلمان شده ست کفو نیست مر کسی را که پدر کلان
وی مسلمان شده ست و نیز کفارت غیر عرب از روی آزادی بود یعنی بنده معتق کفو نیست مر حره را و هرکه پدر او
آزاد شده ست کفو نیست مر کسی را که پدر و پدر کلان وی آزاد ست و نیز از روی صلاح و تقوی بود یعنی فاسق
اگرچه معلن نباشد کفو نیست دختر مرد صالح را و بقول بعضی اگر معلن نباشد کفو ست و در شرح چلپی می آرد
این وقتی ست که دختر مرد صالح صالحه بود بخلاف اگر فاسقه بود پس فاسق کفو وی باشد کما اختاره ابن
الساعاتی و نیز از روی مال بود یعنی هرکه در وقت تزویج از مهر معجل و نفقه عاجز باشد کفو نیست مر صبیه

زن را اگرچه فقیره بود و هر که در وقت تزویج بر مهر و نفقه قادر باشد کفو ست مر زنی را که خداوند اموال عظیمه [illegible]
و هو الصحیح زیرا که مال آینده و رونده است پس زیادتی را از قدر وجوب معتبر نباشد و نیز معتبرست [illegible] بالحرفه یعنی
بافنده و حجام و کناس و دباغ کفو نیست مر عطار یا بزاز یا صراف را و به یفتی مسئله اگر زنی مکلفه آزاده که مهر
مثل کمتر خود نکاح کرد ولی او را جایز ست که برای فسخ نکاح بر قاضی مرافعه کند تا وی در مهر زیادتی کند یا قاضی
در میان ایشان تفریق نماید فصل در نکاح فضولی مسئله نکاح فضولی موقوف ست بر اجازت کسی که از جانب وی فضولی کرده
ست یعنی اگر شخصی زنی را به مردی بی اذن وی تزویج کرد بر اجازت وی موقوف باشد و همچنین اگر دو فضولی
دو زن و مردی بی اذن ایشان نکاح کردند بر اجازت ایشان موقوف بود مسئله یک کس از هیچ جانب فضولی
باشد هر دو طرف نکاح را متولی نشود یعنی مالک نشود ایجاب و قبول را و در کار نیست که هر دو تکلم کند زیرا که
گفتن وی که فلان زن را به فلان مرد تزویج کردم کافی ست یعنی احتیاج نیست که بعد از آن بگوید قبول کردم
و آنکه یک کس متولی می شود در چند قسمت یکی آنکه اصیل و ولی باشد چنانکه ابن عم بنت عم را که صغیره بود با خود
تزویج کند دوم اصیل و وکیل باشد چنانکه زنی مردی را وکیل کرد که وی او را با خود تزویج کند سیوم آنکه از هر دو جانب
ولی باشد چنانکه بنت صغیره خود را با ابن برادر خود که صغیر بود یا ابن صغیر خود را با بنت برادر خود که صغیره باشد
تزویج نماید چهارم آنکه از هر دو طرف وکیل باشد چنانکه زنی شخصی را برای نکاح خود وکیل کند و مردی همان شخص را
برای نکاح خود وکیل سازد پنجم آنکه ولی و وکیل باشد چنانکه ابن عم بنت عم خود را که صغیره است با کسی که او را
برای نکاح خود وکیل کرده است تزویج کند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که یک فضولی از هر دو جانب
متولی شود خواه از هر دو جانب متولی شود خواه از هر دو جانب فضولی باشد خواه از یک جانب فضولی بود
چنانکه اصیل بود و فضولی باشد یا ولی و فضولی بود یا وکیل و فضولی باشد مسئله هر که شخصی را برای نکاح
خود بزنی غیر معین وکیل کرد و وی او را بکنیز کسی تزویج نمود روا باشد مسئله اگر پدر یا پدر کلان [illegible]
نابالغه صغیر یا صغیره را بغبن فاحش یا بغیر کفو تزویج کردند نزد امام روا باشد پس بعد بلوغ ایشان را حق فسخ
نماند نزد صاحبین روا نبود کذا فی الهدایه و اگر غیر پدر یا پدر کلان شخصی دیگر از اولیا تزویج کرده است بعد
بلوغ بالاتفاق ایشان را حق فسخ باشد مسئله اگر شخصی مردی را امر کرد که با یکی وی را یک زن تزویج کند

کنذا و برای وی دو زن بیک عقد تزویج کرد نکاح هر دو روا نبود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اول جایز بود

و ثانی جایز نباشد باب المهر مسئله اقل مهر نزدیک ما ده درم است و نزدیک امام شافعی هر چه صالح بود بها بودن را

صالح بود مهر بودن را اگر چه کم از ده درم باشد مسئله اگر کم از ده درم مهر بست ده درم واجب شود و اگر ده درم یا زیاده

از ان مهر بست بعد از وطی یا بعد از مردن یکی از زوج و زوجه تمام مسمی واجب گردد و اگر پیش از وطی و پیش از خلوت

صحیحه طلاق داد نصف آن لازم آید مسئله اگر در عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد کذا فی جامع

الرموز یا شتر را یا خوک را مهر بستند یا خمر معین را مهر بستند و گفتند که این پر از سرکه است و آن پر از شراب بود یا شخصی

معین را مهر ساختند و گفته اند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دابه غیر معین را بی بیان جنس آن مهر نمودند

یا مقابله تعلیم قران یا مقابله آنکه یک سال زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج دختر

یا خواهر یکی را با تزویج دختر یا خواهر دیگر در همه این صورتها نکاح روا بود بعد از وطی یا خلوت یا بعد از مردن یکی

از زوج و زوجه مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطی یا خلوت طلاق داد متعه واجب شود یعنی سه جامه پیراهن

و دامنی و چادر لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از پنج درم کم نبود و نزدیک امام کرخی

بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنا بر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح مقابله خدمت بود همان

خدمت واجب شود مسئله مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقداری راضی

شده اند بوطی کردن یا بمردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطی طلاق داد متعه لازم آید

و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد مسئله اگر زوج بر مهر مسمی چیزی افزود

بر ذمه زوج واجب شود و بطلاق پیش از وطی زیادتی ساقط گردد مسئله زوجه را جایز است که بعض مهر را

یا کل آنرا از ذمه زوج ساقط کند و اگر در صورتیکه زوج بر مسمی زیاده کرده باشد زیادتی را ساقط کرد هم روا بود

مسئله خلوتیکه بی مانع باشد واجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطی سه قسم است یکی حسی چون مرض یکی از

زوج و زوجه کذا فی جامع الرموز دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سیوم طبعی چون حیض و نفاس

بدانکه مراد از خلوت آنست که زوج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ یکی بی اذن

ایشان بر ایشان مطلع نتواند شد یا بسبب تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و زوج

بداند که این زوجه من است اگرچه زوج مجبوب باشد یا عنین بود یا خصی باشد یا روزه دار باشد بروزه قضا فی الاحرام
یا بروزه نذر بیک روایت بدانکه مجبوب آلت و خصیتین بریده را گویند کذا فی شیخ حاشیه الچلپی و عنین آنکه بر زن قدرت نداشته باشد
وخصی آنکه خصیتین او برآورده شده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله یا روزه ماه رمضان که قضا نباشد کذا فی جامع الرموز
و با احرام فرض یا نفل و یا حیض و نفاس خلوت ثابت نشود و نماز مثل روزه است یعنی با نماز فرض خلوت ثابت نشود
و با نماز نفل ثابت شود و عدت در همه صورتها برای احتیاط واجب شود اگرچه مانع از وطی چون مرض و جز آن موجود
باشد مسئله زنی را که پیش از وطی طلاق داده است و مهر مسمی نکرده برای وی بر زوج متعه واجب شود و مر غیر آن را متعه
مستحب باشد مگر آنکه مهر وی مسمی بود و پیش از وطی او را طلاق داده باشد حاصل آنکه اگر بعد از وطی طلاق داده
برای وی متعه مستحب بود مهر وی مسمی باشد یا نباشد زیرا که بعد از سپردن او معقود علیه را بزوج او را بسبب طلاق
در وحشت انداخته است پس مستحب است که داده شود او را چیزی که از واجب زیاده باشد و واجب بصورت تسمیه مسمی
و در غیر آن مهر مثل و اگر پیش از وطی طلاق داده است در صورت تسمیه مسمی است متعه مستحب نباشد زیرا که حق تسلیم
بضعه نصف مسمی را خواهد گرفت پس چیزی دیگر برای وی مستحب نبود و در صورت غیر تسمیه متعه واجب شود
زیرا که زن چیزی را نگرفته است پس طلب تقنع بی مال نباشد مسئله اگر زنی هزار دینار را که مهر وی بود از زوج
گرفته باز بزوج بخشید و زوج او را پیش از وطی طلاق داد پانصد دینار از زن دیگر بگیرد زیرا که زن قبض کرده است
تمام مسمی او واجب نشده است بر زوج مگر نصف آن پس پانصد را بزوج رد بکند و اگر پیش از گرفتن کل یا بعض
تمام را بخشید یا باقی را ساقط کرد بعد از آن زوج پیش از وطی طلاق داد هیچ چیز بر زن رجوع نکند زیرا که
زن در صورتیکه تمام را بخشید از زوج چیزی نگرفته است که رد بکند و در صورتیکه باقی را ساقط کرد زیاده از حق
خود نگرفته است که رد نماید و اگر مهر زن متاع باشد و زن آن را از زوج گرفته باز بزوج هبه نماید و زوج او را پیش
از وطی طلاق دهد بر زن هیچ لازم نیاید زیرا که چون زن آن را بزوج واپس داد قبض وی نماند بنا بر آنکه متاع
معین را واپس داده است بخلاف صورت درهم و دینار که آن متعین نمی شود مسئله اگر شخصی زنی را بهزار درم نکاح کرد
بر این شرط که او را از شهر برنیارد یا بر این شرط که بر وی زن دیگر نخواهد یا شرط کرد که اگر از شهر برآرد یکهزار است
و اگر برآرد دو هزار را از شهر برآورد و زن دیگر نخواست هزار درم برای زن بر زوج لازم شود و در عکس آن

91

در صورت اول باتفاق مهر مثل واجب شود و در صورت سیوم نزدیک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط اول
صحیح است و ثانی فاسد اما در صورتیکه شرط کرده است اگر برآورد دو هزار است و از شهر برآورد مهر مثل را از دو هزار زیاده
ندهد و از یکهزار کم نکند زیرا که هر دو متفق اند که مهر از دو هزار زیاده نباشد و از یکهزار کم نشود و نزدیک صاحبین اگر از شهر
برآورد و شرط کرده است که اگر برآورد دو هزار است دو هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزدیک امام زفر مهر
مثل واجب گردد زیرا که نزدیک وی هر دو شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابله این غلام
یا آن غلام و قیمت یکی هزار است و قیمت دیگری دو هزار و مهر مثل هزار و پانصد است مثلا مهر مثل واجب شود و اگر مهر مثل
هزار است یا کم از هزار غلامیکه قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاده ازان غلامیکه
قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او را طلاق داد نصف غلامیکه قیمت آن کمتر باشد
نزدیک همه لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابله دو غلام معین نکاح کرد و یکی از ایشان آزاد بود همان یک غلام مهر شود
و اگر قیمت آن از ده درم کم باشد ده درم را تمام کنند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در نکاح بکارت زن را شرط کردند
و زوج او را ثیبه یافت تمام مهر واجب شود مسئله اگر اسب را یا جامه هروی را مهر بستند صفت آنرا بیان نمودند یا مکیل
یا موزون را مهر ساختند و جنس آنرا بیان کردند بی آنکه صفت آنرا بیان نمایند در اسب و مسمی میانه یا قیمت آن
واجب شود و در مکیل و موزون اگر وصف آنرا نیز بیان کرده است همان وصف لازم آید مسئله در نکاح فاسد بی وطی
هیچ واجب نشود اگرچه خلوت کرده باشد و بعد از وطی نسب ثابت شود و مهر مثل لازم آید اگرچه مسمی زیاده از مهر
مثل باشد اما اگر مسمی کم از مهر مثل باشد همان مسمی واجب شود و مدت ثبوت نسب نزدیک امام محمد از وقت
دخول تا وقت وضع ششماه بود و در کمتر ازان نسب ثابت نشود و نزدیک شیخین از وقت نکاح تا وقت
وضع ششماه معتبر باشد و در کمتر ازان نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل زن
آنست که مهر باشد مر مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه و در سال عمر و در حسن و مال و عقل و دیانت و
صلاح و شهر و زمانه و بکارت و ثیابت در وقت نکاح مثل او باشد و اگر از قوم پدر او بدین صفات یافته
نشود از مردم بیگانه درین صفات مثل او باشد و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او باشد
چنانکه دختر عم پدر او را الخ مسئله ولی زن را جایز است که در مهر او از جانب زوج ضامن شود اگرچه زن

صغیره باشد وزن را اختیارست که از زوج طلب کند یا از ضامن او که ولی زن ست طلب نماید و اگر ولی ادا کرد
بر زوج رجوع کند مگر آنکه بی امر زوج ضامن شده باشد و گفته نشود که اگر ولی صغیره ضامن شود باید که یک کس هم مطالب
باشد و هم مطالب بود زیرا که میگوییم که حقوق عقد در نکاح بجانب اصیل راجع شود و ولی سفیر محض باشد بخلاف بیع
که حقوق عقد آنجا بسوی عاقدین راجع شود مسئله زن را جایز نیست که پیش از گرفتن مهر معجل اگر در عقد معین است
یا پیش از گرفتن آنچه مثل او را در عرف از قدر مسمی معجل شود زوج را از وطی منع کند و همراه وی بسفر نرود و اگرچه
پیش از منع زوج با وی برضای وی خلوت و وطی کرده باشد و نزدیک صاحبین بعد از وطی یا خلوت برضای
وی او را حق منع نباشد زیرا که چون زوج معقود علیه را برضای وی قبض نمود زن را در ان حق استرداد نماند
و نزدیک امام هر وطی معقود علیه است پس تسلیم بعض واجب نکند تسلیم باقی را مسئله اگر زن پیش از گرفتن مهر معجل
یا مهر مثل مهر معجل زوج را از وطی منع کرد یا با وی بسفر نرفت نفقه آن از زوج ساقط نشود مسئله زن را جایز است
که پیش از گرفتن مهر معجل یا مثل مهر معجل بی اذن زوج بسفر رود و یا برای کاری یا برای زیارت اهل خود بی اذن
از خانه برآید و بعد از گرفتن روا نبود مسئله درصورتیکه مهر معجل و موجل را بیان نکرده باشند زن را برای گرفتن
کل ولایت منع نبود و هو المختار زیرا که متاخران بنابر متعارف همین را اختیار کرده اند اگرچه اصل مذهب آنست که
برای گرفتن کل ولایت منع باشد زیرا که مهر عوض بضع ست پس مادام که تمام عوض را قبض نکند تسلیم بضع
واجب نشود مسئله اگر تمام مهر موجل باشد زن را ولایت منع نماند زیرا که حق زن ساقط شود مسئله اگر زوج
مهر معجل را یا مثل آنرا بزن ادا کرد جایزست که او را بسفر برد کذا فی ظاهر الروایة و بقول بعضی جایز نیست
و به افتی الفقیه ابو اللیث و در کم از مدت سفر جایز بود مسئله اگر میان زن و شوی در نفس مهر اختلاف
واقع شد چنانکه یکی گفت مهر مذکور نشده ست و دیگر گفت اینقدر مذکور شده ست هر که گواه آورد قول وی
معتبر باشد و اگر هیچکدام گواه نیاورد نزدیک صاحبین بر منکر سوگند بود و اگر از سوگند نکول دعوی قدر مذکور
ثابت شود و اگر سوگند خورد مهر مثل لازم گردد و نزدیک امام باید که بی سوگند مهر مثل واجب باشد
زیرا که نزدیک وی در نکاح سوگند نبود مسئله اگر با وجود نکاح در قدر مهر اختلاف واقع شد چنانکه زوج
گفت مهر صد درم ست و زوجه گفت دو صد درم ست هر که گواه آورد قول وی معتبر باشد و اگر هر دو

هردو گواه آورده اند و مهر مثل موافق زوج است یا کمتر از آن گواهان زوجه معتبر باشد و اگر مهر مثل موافق زوجه است یا زیاده
از آن گواهان زوجه معتبر نشوند زیرا که گواهان ثابت میکنند خلاف ظاهر را و ظاهر در نکاح است که مهر مثل باشد
پس هر که دعوی خلاف مهر مثل میکند گواهان وی اقوی بود و اگر هیچ یکی گواه نیاورد هر که مهر مثل شاهد است
قبول وی باسوگند معتبر باشد و اگر مهر مثل در میان دعوی زن و شوی باشد چنانکه زن دعوی کرده بود دو صد درم را
و شوی گفته بود صد درم و مهر مثل صد و پنجاه درم باشد هر که گواه آورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آوردند مهر
مثل لازم شود و اگر هیچکدام گواه ندارد بر هر دو سوگند آید هر که سوگند خورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خوردند
مهر مثل لازم گردد **مسئله** اگر شوی زن را پیش از وطی طلاق داد بعد از آن در قدر مهر اختلاف واقع شد هر که گواه آورد
قول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آوردند و متعه مثل موافق مرد است گواهان زن را اعتبار بود و اگر متعه مثل موافق
زن است گواهان مرد را اعتبار باشد و اگر متعه مثل از دعوی زن کم است و از دعوی مرد زیاده هر که سوگند خورد
قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خوردند متعه مثل واجب شود و نیز اگر هیچکدام گواه ندارد بمتعه مثل حکم کنند **مسئله**
اگر بعد از مردن یکی از زن و شوی در اصل مهر یا در قدر آن اختلاف واقع شد حکم آن چون حکم در حالت حیات
ایشان باشد چنانکه مذکور شد **مسئله** اگر بعد از مردن زن و شوی میان وارثان ایشان در قدر مهر اختلاف
واقع شد قول وارثان شوی را اعتبار کنند و اگر در اصل مهر اختلاف باشد نزد امام هیچ لازم نیاید و نزد
صاحبین مهر مثل واجب شود و به یفتی **مسئله** اگر زوج چیزی را بزن فرستاد بعد از آن اختلاف شد زوجه گفت هدیه است
و زوج گفت مهر است قول زوج را بسوگند اعتبار کنند کذا فی جامع الرموز مگر در چیزی که از ذخیره نمیتوانند کرد
یا برای خوردن ساخته شده و در عادت ذخیره نکنند چون نان و گوشت و بعضی میوها کذا فی شرح الچلپی

فصل در نکاح اهل ذمی

مسئله اگر ذمی ذمیه را بر میته یا بر غیر مهر نکاح کرد یا حربی حربیه را در دار حرب
بران نکاح نمود و آن در دین ایشان جایز بود نزد امام بر زوج هیچ لازم نشود اگر چه زوج او را
وطی کرده باشد یا پیش از وطی طلاق داده باشد یا زوج مرده باشد و نزد صاحبین بر ذمی بعد از وطی
یا مردن زوج مهر مثل واجب شود و بطلاق پیش از وطی متعه لازم گردد و نزد امام زفر در حربی نیز
مهر مثل واجب شود کذا فی الهدایه **مسئله** اگر ذمی ذمیه را بخمر معین یا بخنزیر معین نکاح کرد و بعد از آن

هر دو مسلمان شدند یا یکی از ایشان مسلمان شد بر زوج همان معین لازم شود و در خمر و خنزیر غیر معین قیمت آن لازم
گردد و در خنزیر غیر معین مهر مثل واجب شود زیرا که خمر نزدیک ایشان چون سرکه نزدیک ما مثلی است و گرفتن خمر حلال است
پس بجای اعواض از خمر قیمت آن واجب شود و خنزیر نزدیک ایشان چون شاة نزدیک ما از ذوات القیمه است پس
بجای اعواض از خنزیر مهر مثل لازم گردد زیرا که گرفتن قیمت خنزیر اعواض از خنزیر نباشد ✿ **باب النکاح**
الرقیق والکافر مسئله اگر داده غلام یا مکاتب یا مدبر یا ام ولد بی اذن سید نکاح کرد بر اذن وی
موقوف باشد اگر اذن کرد روا بود و اگر نه باطل گردد مسئله اگر غلام باذن سید نکاح کرد مهر زن بر غلام باشد
و جایز است که برای ادای مهر او را بفروشند مگر آنکه مکاتب باشد یا مدبر بود و ایشان سعی ادا کنند مسئله اگر بنده
بی اذن مولا نکاح کرد بعد از آن مولا گفت منکوحه را طلاق رجعی بده اجازت ثابت شود و نکاح روا بود زیرا
طلاق رجعی بی جواز نکاح معین ندارد و اگر گفت طلاق بده اجازت نبود زیرا که لایق غلام متمرد است که طلاق
معین رد باشد اگرچه معین قبول را نیز احتمال دارد و اگر گفت جدا بکن نکاح باطل شود زیرا که این گفتن احتمال
قبول ندارد مسئله اگر مولی بنده را بنکاح اذن نمود و وی زنی را نکاح کرده وطی کرد در مهر آن وی را بفروشند
اگرچه نکاح فاسد کرده باشد و همچنین از وطی در نکاح فاسد مهر واجب نشود و اگر بار دیگر همان زن نکاح صحیح کرد
یا بنکاح صحیح زن دیگر خواست بر اجازت مولی موقوف بود زیرا که اجازت اول بنکاح فاسد تمام شده است
مسئله اگر بنده ماذون مدیون شده بعد از آن مولی برای وی زنی خواست نکاح روا بود و زن با قرضداران
دیگر بقدر مهر مثل خود شریک باشد و زیادت از آن لازم نشود پس اگر بنده را بفروشند زن موافق مهر مثل حصه
خود را از بهای وی بگیرد و اگر مسمی کم از مهر مثل باشد بقدر مسمی حصه را از بهای وی طلب کند مسئله اگر مولی
کنیزک خود را بشخصی بزنی داد کنیزک از ملک مولی بر نیاید پس جایز است که او را خدمت فرماید و بیتوتت آن
بر مولی واجب نشود اگرچه بر زوج بی بیتوتت نفقه لازم نیاید و پیش از بیتوته هرگاه که زوج فرصت یابد
او را وطی کند و مراد از بیتوتت آن است که در منزل خود برای وی جایی معین کند چنانکه زوج را کسی از
آمدن در آنجا منع نکند و کنیزک را خدمت نفرماید و مولی را جایز است که از بیتوتت رجوع کند و بعد از رجوع
نفقه از زوج ساقط شود و اگر بی طلب مولی کنیزک خدمت وی کند بیتوتت زایل نشود و نفقه آن

از زوج ساقط نگردد مسئله مولی را جایز است که بی اذن داده و غلام خود ایشان را بکسی تزویج کند مسئله اگر زنی آزاد
پیش از آنکه زوج او را وطی کند خود را بکشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولی کنیزک پیش از آنکه زوج کنیزک او را
وطی کند کنیزک را بکشت بر زوج هیچ لازم نیاید زیرا که چون مولی خواسته است که پیش از سپردن کنیزک معقود علیه را
بزوج خود مهر را از زوج بگیرد مولی را از مهر محروم کند بخلاف در صورت اول زیرا که زن بی آنکه از زوج چیزی
بخواهد جان خود را برباد داده است و اگر بعد از وطی کردن زوج کنیزک مولی کنیزک را کشته است بر زوج کنیزک نیز
مهر واجب شود مسئله زوج کنیزک را جایز نیست که بی اذن سید او عزل کند زیرا که عزل منع از ولد است و ولد
کنیزک ملک سید است مسئله اگر کنیزک یا مکاتبه در نکاح شخصی باشد و مولی او را آزاد کند اختیار است ایشان را
که نکاح را جایز دارند و یا فسخ کنند ناکح آزاد بود یا بنده باشد زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است
یعنی اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق بود اگرچه بنده باشد و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود زوج ایشان که پیش از آزاد شدن ایشان مالک دو طلاق بود بعد از آزاد شدن مالک سه
طلاق خواهد شد پس ایشان را جایز است که زیادتی قید را از خود منع کنند معذالک اگر زوج بنده باشد چون ایشان
آزاد شدند عار است ایشان را که فراش وی شوند و نزدیک امام شافعی اگر زوج آزاد باشد ایشان را اختیار نیست
که نکاح را فسخ کنند زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ایشان بمردان است پس علت فسخ موجود نباشد مسئله
اگر کنیزک بی اذن سید خود شخصی را نکاح کرد بعد از آن سید او را آزاد نمود نکاح روا بود و خیار نمی ماند زیرا که کنیزک
خود راضی شده است و اگر پیش از آزاد کردن سید زوج او را وطی کرده است مهر او مر سید او را بود اگرچه از مهر مثل
زیاده باشد و اگر بعد از آزاد کردن وطی کرده است مهر هم چون کنیزک را باشد مسئله اگر مردی کنیزک ولد خود را
وطی کرد و چون کنیزک زاید دعوی کرد نسب ولد آن را از نسب ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد و قیمت آن بر وی
لازم آید زیرا که دلیل قول رسول علیه السلام انت و مالک لابیک پدر را جایز است که در مال ولد خود بقدر حاجت
مالک شود پس پیش از وطی کردن کنیزک ملک پدر گردد تا وطی حرام نشود و مهر لازم نیاید و قیمت مولود واجب
نگردد مسئله بعد از مردن پدر جد صحیح را حکم پدر باشد و اگر پدر کافر باشد در حکم مرده بود پس جد را که مسلم باشد
جایز است که بعد از وطی کنیزک ولد ابن خود را دعوی نسب مولود آن کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی کنیزک خود را به پدر

خود بنی داد نکاح روا بود و مهر کنیز که بر پدر واجب شود و کنیز ام ولد آن نگردد و قیمت آن لازم نیاید
و مولود تقراب برادری آزاد شود مسئله اگر زن غلام آزاد باشد و سید غلام را گوید که زوج را هزار درم
از جانب من آزاد کن و سید چنان کند که غلام از جانب زن آزاد شود و نکاح فاسد گردد زیرا که غلام اول در ملک زن
می در آید بعد از ان آزاد میگردد لیس ولاء غلام زن را باشد و اگر به نیت کفارت گفته است از کفارت وی واقع شود
و اگر نگوید از جانب من آزاد کن و بدل را ذکر نکند و سید آزاد کند نزدیک طرفین نکاح فاسد نشود و ولاء مر سید را باشد
و نزدیک امام ابو یوسف اینجا نیز نکاح فاسد شود و ولای زن را باشد زیرا که اینجا ملک زن بهبه ثابت شود اگرچه قبض نبود
زیرا که هبه اینجا از قبض مستغنی باشد جواب این در ترجمه مذکور است مسئله اگر ذمی ذمیه را بی شهود نکاح کرد یا در عدت
کافر تزویج نمود و آن در دین ایشان جایز است بعد از ان هر دو مسلمان شدند نکاح باقی باشد و اگر محرم خود را چون
دختر یا خواهر را تزویج کرده است بعد از ان هر دو اسلام آوردند تفریق کرده شود اگرچه در دین ایشان جایز بوده است
مسئله اگر یکی از زوج یا زوجه مسلمان باشد و دیگر کتابی بود و ولد صغیر ایشان بتبعیه مسلمان شود همچنین اگر هر دو کافر
باشند بعد از ان یکی از ایشان اسلام آورد و ولد مذکور بتبعیه آن مسلمان گردد و اگر ولد صغیر میان مجوسی و کتابی بود
کتابی باشد زیرا که ولد صغیر از مادر و پدر تابع میشود کسی را که در دین بهتر باشد مسئله اگر یکی از زوجین مسلمان شد قاضی
بر دیگر اسلام عرض کند اگر دیگر نیز اسلام آورد نکاح اول ثابت ماند و اگر پیش از عرض اسلام مسلمان شد همین حکم دارد
مسئله اگر بعد از عرض اسلام مسلمان نشد قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر عرض اسلام بر زوج بود تفریق
قاضی طلاق باشد و اگر بر زن بود طلاق نبود زیرا که از زن طلاق نباشد بدانکه زوج مجوسی بود یا کتابی باشد بعد از
اسلام زن عرض اسلام بر وی لازم بود بخلاف زن اگر کتابیه باشد لازم نیست که بعد از اسلام زوج بر وی اسلام عرض
کنند زیرا که مسلم را کتابیه جایز بود مسئله اگر زوج مسلمان شد و زن بعد از عرض اسلام مسلمان نشد بر زوج مهر
لازم نشود مگر آنکه زن موطوءه او بود و موطوءه را تمام مهر واجب شود کذا فی جامع الرموز و اگر زن مسلمان شد و زوج اسلام
نیاورد در موطوءه تمام واجب شود و در غیر موطوءه نصف آن لازم آید زیرا که چون زوج بعد از عرض اسلام مسلمان نشد
تفریق اینجا طلاق باشد و در طلاق پیش از وطی نصف مهر لازم گردد مسئله اگر در دار حرب یکی از زوجین اسلام
آورد پیش از اسلام دیگر را سه حیض تا سه ماه نگذرد فرقت واقع نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج

زوج کتابیه مسلمان شود کتابیه مر او را باشد مسئله اگر یکی از زوجین که هر دو کافر بودند از دار حرب بدار اسلام
آمد در میان ایشان فرقت واقع شود اگرچه در بند آمده باشد و بآن فرقت عدت لازم نشود و دیگر آنکه زن بیاید در
دار اسلام آمده است حامله بود پس پیش از وضع حمل تزویج او برای احتیاط روا نبود مسئله اگر یکی از زوجین
مرتد شد والعیاذ بالله بحکم قاضی نکاح برطرف شود اگرچه زن موطوءه زوج باشد و نزد امام محمد اگر زوج مرتد شده
است طلاق واقع شود و نزد مشایخ بلخ و سمرقند و نزد حاکم شهید اگر زن مرتد شده است نکاح
فاسد نشود و قاضی او را برای اسلام آوردن در بند دارد تا باب معصیت مفتوح نشود زیرا که اگر چنین نباشد
بسیار زنان برغبت شوی دیگر مرتد شوند و از شوی اول اعراض نمایند و بقول عامه علما و بخارا هم نکاح
فاسد شود و او را بر نکاح با زوج اول جبر کنند و بفتوی اهل خوارزم هر قاضی را جایز است که میان ایشان بمهر
قلیل اگرچه یک دینار باشد بی رضای زوجه نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر یکی از زوجین مرتد شد
و زن موطوءه زوج است بر زوج تمام مهر لازم شود و اگرچه زن مرتد شده باشد و اگر زن موطوءه زوج نیست
و زوج مرتد شده است نصف مهر بر زوج لازم شود و اگر زن مرتد شده غیر از سکنی از مهر و نفقه هیچ لازم نیاید
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زن و شوی هر دو در یک وقت مرتد شدند و باز در یک وقت اسلام آوردند
نکاح فاسد نشود و اگر یکی پیش از دیگری مرتد شد یا اسلام آورد نکاح فاسد شود

باب القسم

مسئله در جامع الرموز مے آرد مراد از قسم قسمت کردن زوج است ماکول را و مشروب را و ملبوس را و بیتوتت را
در میان زنان خود مسئله بر زوج واجب است که از زنان خود در بکر و ثیبه و جدیده و قدیمه و عتیقه و مسلمه و
کتابیه قسمت برابر کند مگر در صحبت و وطی واجب نیست که قسمت برابر کند کذا فی جامع الرموز و نیز در آن است
که اگر قاضی زوج را امر بقسمت کرد و زوج خلاف آن نمود و چون زن بقاضی مرافعه کند قاضی زوج را
عقوبت نماید و از سر نو بقسمت امر فرماید اگرچه پیش از خصومت یا بعد از خصومت تا مدتی با یکی
از زنان خود مانده باشد و در تقدیر قسمت و در ابتدا بآن اختیار مر زوج را باشد مسئله کنیزک اگرچه مکاتبه
یا مدبره بود یا ام ولد باشد در قسمت بیتوته با حره برابر نکند بلکه آزاد را نصف حره باشد لیکن در ماکول و
مشروب و ملبوس برابر بود کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر شخصی را یک زن باشد برای وے

در ثبوت تقدیر نبود و اگر با وجود آن سیر مهیا نیز باشد از چهار روز یک روز برای زن بود و در سه روز باقی از همه‌ی آنها
نزد هر کس که دانا باشد مسئله در سفر قسمت واجب نبود از جمله زنان با هر که خواهد سفر کند و قرعه اولی بود یعنی بر کاغذ اسم سفر
وحضر بنویسد و از انجیر یا چیزی دیگر پیچیده شود کودکی را امر کند که بدست هر کدام یکی بدهد در قرعه هر که اسم سفر بر آید با وی سفر کند
تا دل هر کدام آزرده نشود مسئله اگر یکی از زنان نوبت خود بدیگری بخشد روا باشد و رجوع از آن جایز بود **کتاب الرضاع**
مسئله مراد از رضاع خوردن کودک است شیر زنی را در مدت رضاع کذا فی جامع الرموز مسئله مدت رضاع نزد امام دو نیم
سال است و نزد یک صاحبین دو سال و نزد امام زفر سه سال است و بقول بعضی پانزده سال است و بقول بعضی چهل سال
و بقول بعضی تمام عمر است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر کودکی در مدت رضاع شیر زنی را خورد چنانکه بشکم وی رسید اگرچه
یک قطره باشد رضاع ثابت شود کذا فی جامع الرموز مسئله هر که بنسب حرام شود بسبب رضاع حرام گردد مگر مادر رضاعی
برادر یا خواهر نسبی یا مادر نسبی خواهر یا برادر رضاعی او و مادر رضاعی خواهر یا برادر رضاعی او و خواهر رضاعی مر ولد نسبی یا
رضاعی او و خواهر نسبی مر ولد رضاعی او و جده رضاعی مر ولد نسبی یا رضاعی او و جده نسبی مر ولد رضاعی او و مادر رضاعی
مر عم یا عمه یا خال یا خاله رضاعی او چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است بدانکه حرام میشود بر رضاع شیر دهنده و زوج او
که شیر او از آن است با قوم هر دو بر شیرخوار چنانکه حرام میشود از نسب و حرام میشود فروع شیرخوار و زوجان بر آن
هر دو و ضابطه آن این است مسئله از جانب شیر دهنده همه خویش شوند و از جانب شیرخوار زوجان و فروع یعنی
شیر دهنده و شوهرش با فرزندان و پدران و مادران و برادران و خواهران ایشان خویش شیرخوار شوند و شیرخوار با زن
یا شوهرش با فرزندان خود خویش شیر دهنده و شوهرش گردد مسئله حلال است خواهر رضاعی مر برادر نسبی یا رضاعی او و خواهر نسبی
مر برادر رضاعی او چنانکه حلال است از روی نسب خواهر مادری مر برادر پدری خود را کذا فی جامع الرموز مسئله اگر
دو کس در مدت رضاع از پستان یک زن شیر خورند حرمت رضاع ثابت شود بخلاف اگر از پستان یک بهیمه چون گوسفند و شتر و گاو و جز آن خورند
حرمت رضاع لازم نیاید مسئله اگر شیر زنی را با آب یا بدارو یا با شیر زن دیگر یا با شیر بهیمه خلط کردند
هر چه غالب باشد آن را اعتبار کنند پس اگر رنگ و مزه شیر آن زن باقی ماند و بخوردن آن در میان آن زن و در میان خورنده رضاع
ثابت شود کذا فی شرح الچلپی و نیز در آن است بروایت امام محمد و امام زفر از ابو حنیفه که اگر شیر دو زن را
خلط کردند بخوردن آن در مدت رضاع از هر دو زن حرمت رضاع ثابت شود اگرچه شیر یکی بر شیر دیگر غالب

غالب بود و هو الاظهر والاحوط كذا فی غاية السروجی گفته است در طعامی اگر جزو شیر برابر باشد برای احتیاط اعتبار جزو
رضاع ثابت شود زیرا که هیچکدام بر دیگری غالب نشده است مسئله اگر شیر زن با طعام خلط کرده بخورد آن رضاع
ثابت نشود اگرچه شیر از طعام غالب باشد زیرا که اصل غذا الطعام است كذا فی حاشیة الچلپی و در جامع الرموز می آرد بقول
صاحبیه اگر طعام غیر مطبوخ باشد و شیر غالب بود رضاع ثابت شود مسئله اگر در پستان مرد شیر بر آمد و آن را شخصی در طفلی
رضاع خورد رضاع ثابت نشود مسئله اگر شخصی در مدت رضاع شیر زنی حقنه کردند رضاع ثابت نشود مسئله
اگر از پستان بکر شیر بر آمد بخوردن آن در مدت رضاع حرمت رضاع ثابت شود اما بزوج آن بکر آن حرمت
تجاوز نکند پس اگر پیش از وطی زوج او را طلاق داد جایز است که دختر را که شیر وی خورده باشد با خود نکاح کند
كذا فی جامع الرموز مسئله اگر زنی انباز خود را که در مدت رضاع بود شیر پستان خود داد چنانکه بشکم وی رسید هر دو بر زوج
حرام شوند و اگر شیر دهنده را وطی نکرده است برای او مهر نباشد و اگر وطی کرده است تمام مهر لازم شود اما نفقه نباشد كذا فی
حاشیة الچلپی برای شیرخوار بر زوج نصف مهر لازم شود و زوج با آن شیر دهنده رجوع کند مگر آنکه شیر دهنده بقصد فساد نکاح
شیر داده باشد چنانکه نکاح را فاسد ادمید نه برای دفع گرسنگی شیر ده كذا فی الچلپی مسئله رضاع ثابت نشود
مگر بشهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن **کتاب الطلاق** مسئله طلاق بر سه وجه است احسن و حسن و بدعی احسن آنست
که یک طلاق بدهد در طهری که در آن جماع نکرده است و بگذارد تا آنکه عدت وی تمام شود كذا فی الهدایه حسن مر غیر موطوءه را
طلاق است اگرچه در حیض باشد و این وقتی است که با او خلوت نکرده باشد كذا فی جامع الرموز و موطوءه را سه طلاق
در سه طهر یا در سه ماه که او را در این میان وطی نکرده باشد و این سنی است و نزد یک امام مالک حسن داخل بدعی است
كذا فی الهدایه مسئله زن آیسه را و صغیره را و حامله را عقب وطی طلاق دادن حلال است و بدعی دادن سه طلاق یا دو طلاق
است در یک طهر بی آنکه در میان آن رجوع کرده باشد یا دادن یک طلاق در طهر بعد از وطی یا دادن یک طلاق است
در حیض موطوءه و درین رجوع واجب بود زیرا که احتمال هست که برای نفرت طلاق داده شد بعد از آنکه پاک
شود اختیار است که طلاق بدهد زیرا که بعد از رجوع در حیض طهری که بعد از حیض است نزد یک امام محل طلاق
سنی گردد مسئله شخصی مر زن خود را که موطوءه اوست بی نیت گفت ترا سه طلاق سنی است اگر او حیض می آید
در هر طهر یک طلاق واقع شود و اگر نه یک طلاق بالفعل واقع شود و بعد از آن در هر ماه یک طلاق واقع شود تا سه طلاق

99

رتمام شود زیراکه واقع کرده است طلاق سنی را وطلاق سنی نمیباشد مگر در هر طهر یک طلاق یا در هر ماه یک طلاق
واگر زن او موطوءه نباشد یک طلاق بالفعل واقع شود و بهمین از زوج جدا گردد زیراکه غیر موطوءه را عدت نبود کذا فی حاشیه
الچلپی اگر گفت ترا سه طلاق سنی است و نیت کرد سه طلاق بالفعل را نیت صحیح بود و سه طلاق بالفعل واقع شود بخلاف
امام زفر که نزدیک او نیت جمع بدعی است جواب آن با تحقیق دیگر در ترجمه مذکور است مسئله اگر از زوج عاقل و بالغ طلاق
واقع شود اگرچه بنده باشد یا مست بود و بیک قول از امام شافعی طلاق مست واقع نشود کذا فی حاشیه الچلپی مسئله
طلاق کننده باشد که واقع شود بخلاف طلاق کودک و دیوانه و بخلاف طلاق خوابیده و طلاق خواجه بر زن غلام خود را که طلاق
ایشان واقع نشود مسئله اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق باشد اگرچه بنده بود و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک
دو طلاق باشد اگرچه آزاد بود زیراکه اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اعتبار طلاق بمردان است

باب الایقاع الطلاق

مسئله اگر شخصی زن خود را بیکی از الفاظ طلاق که صریح برای طلاق اند طلاق داد یکطلاق
رجعی واقع شود اگرچه هیچ نیت نکرده باشد یا نیت کرده باشد طلاق بائن را یا نیت کرده باشد زیاده را از یکطلاق
رجعی بدانکه صریح الفاظ طلاق لفظی است که آنرا در غیر طلاق استعمال نکنند چون انت طالق و مطلقه بتشدید
الام اما بسکون الام در حکم کنایت است کذا فی جامع الرموز و طلقتک مسئله اگر گفت انت الطلاق یا گفت انت
طالق الطلاق یا انت طالق طلاقاً یا بزبان فارسی گفت تو طلاقی یا گفت تو طلاق طلاق کذا فی جامع الرموز و هیچ
نیت نکرد یا نیت کرد یکطلاق یا دو طلاق را یکطلاق رجعی واقع شود و در حره به نیت سه طلاق سه طلاق واقع شود و در کنیزک
دو طلاق بمنزله سه طلاق حره باشد زیراکه دو طلاق کنیزک چون سه طلاق در حره واحد اعتباریست پس نیت
او بوجود واحد حقیقی که آنرا اعتبار نبود مسئله اگر اضافت کرد طلاق را بسوی تمام زن چنانکه گفت که ترا طلاق است
یا اضافت کرد بسوی جزوی که تعبیر کرده میشود بآن از کل آن چون رأس و رقبه و عنق و روح و جسد و وجه
فرج یا بسوی جزوی که در تمام بدن شائع است چون نصف یا ثلث یا ربع یکطلاق واقع شود اما باضافت کردن
بسوی ید یا رجل طلاق واقع نشود همچنین باضافت کردن بسوی ظهر و بطن هو الاظهر زیراکه در کلام عرب باین
الفاظ از تمام بدن تعبیر نمیکنند و نزدیک بعضی باضافت کردن طلاق را بسوی ظهر و بطن طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا نصف طلاق است یا گفت ثلث طلاق است یا گفت ترا یک طلاق است یا دو طلاق یا گفت انچه

انچه میان یکطلاق تا دو طلاق است یک طلاق واقع شود و اگر گفت از یک طلاق تا سه طلاق یا گفت انچه میان
یکطلاق تا سه طلاق است دو طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه نصف است از دو طلاق سه طلاق واقع شود و اگر گفت
سه نصف است از یکطلاق دو طلاق واقع شود زیراکه از سه نصف طلاق یک و نیم شود و چون نیم طلاق را
کامل کنیم دو طلاق گردد و بقول بعضی هر نصف را کامل کنند پس سه طلاق واقع شود مسئله اگر گفت
ترا یک طلاق است در دو طلاق یکطلاق واقع شود اگرچه نیت کرده باشد ضرب را یا هیچ نیت نکرده
و اگر نیت کرده است که یک و دو طلاق است در موطوءه سه طلاق واقع شود و در غیر موطوءه یکطلاق
واقع شود چنانکه واقع میشود یکطلاق اگر گفت مر غیر موطوءه را ترا یک و دو طلاق است اما اگر نیت
کرده است که یک طلاق یا دو طلاق است سه طلاق واقع شود اگرچه زن غیر موطوءه باشد مسئله
اگر گفت ترا دو طلاق است در دو طلاق و نیت کرد ضرب را دو طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا طلاق
است از اینجا تا شام مثلا یک طلاق رجعی واقع شود و نزدیک امام زفر یک طلاق بائن واقع شود کذا فی حاشیه الچلپی
مسئله اگر گفت ترا طلاق است بمکه یا گفت ترا طلاق است در مکه یا گفت ترا طلاق است در خانه یکطلاق
بالفعل واقع شود مسئله اگر گفت وقتیکه در مکه در آئی ترا طلاق است یا گفت اگر در خانه در آمدی ترا طلاق است پس تا در آمدن
طلاق واقع نشود مسئله اگر گفت فردا ترا طلاق است یا گفت در فردا ترا طلاق است در جزو اول از فردا طلاق
واقع شود و در ثانی نیت تعیین وقت چون ظهر یا عصر روا بود و در اول قاضی نیت او را قبول نکند زیراکه چون گفت
فردا ترا طلاق است باید که زن تمام روز موصوف بطلاق باشد پس از اول جزو فردا طلاق واقع شود در ثانی
باید که در یک جزو از فردا طلاق واقع گردد و چون هیچ یکی از اجزاء فردا اولی از دیگر نیست باید که در جزو اول
از فردا طلاق واقع شود تا ترجیح بی مرجح لازم نیاید اما چون نیت جزو معین کرد همان نیت مرجح باشد مسئله اگر گفت ترا
طلاق است امروز فردا امروز طلاق واقع شود و اگر گفت ترا طلاق است فردا امروز فردا واقع شود زیراکه در صورت
اول امروز مقدم است و در صورت ثانی فردا و آنچه مقدم باشد همان معتبر بود مسئله اگر گفت ترا طلاق است پیش از انکه
ترا تزویج کنم یا گفت مر زنی را که امروز تزویج کرده است ترا طلاق است دیروز طلاق واقع نشود و گفتن وی لغو
باشد زیراکه نسبت کرده است طلاق را بحالتی که محل طلاق نیست کذا فهم من الهدایه مسئله اگر گفت مر زنی را

۱۰۱

زنی را که پیش از دیروز در نکاح وی بود ترا طلاق است دیروز لغو قبل طلاق واقع شود زیرا که بروقوع کردن طلاق
در زمان ماضی قدرت ندارد مسئله اگر گفت ترا طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد از آن بقدر طلاق دادن سکوت کرد
طلاق واقع شود زیرا که در وقت سکوت طلاق نداد اگر سیا یا دیهان واقع میشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت ترا
طلاق است اگر ترا طلاق ندهم در آخر عمر یکی از زوج و زوجه طلاق واقع شود زیرا که در الوقت احتمال دادن نمیاند
مسئله اگر گفت ترا طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم یا گفت ترا سه طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد از آن
بتفصیل گفت ترا طلاق است یک طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی بزن خود گفت امرک بیدک یوم یقدم زید یعنی روز
زید بیاید ترا اختیار است و زید در شب آمد خیار ثابت نشود اگر گفت مر زنی را یوم اتزوجک انت طالق یعنی روز یکه ترا
تزویج کنم ترا طلاق است و در شب تزویج کرد طلاق واقع شود چنانکه در ترجمه آن را بیان نموده ام مسئله اگر مردی
زن خود را که کنیز کسی بود گفت بعد از آنکه خواجه تو ترا آزاد کند ترا دو طلاق است چون خواجه او را آزاد کند دو طلاق
واقع شود و زوج را رجوع جایز بود زیرا که بعد از آزاد شدن وی زوج وی مالک سه طلاق گردد مسئله اگر خواجه مر کنیز
خود را که در نکاح شخصی بود گفت که فردا تو آزادی و زوج او گفت فردا ترا دو طلاق است مر اول چیز فردا کنیز آزاد گردد دو
طلاق بر وی واقع شود و زوج را رجوع جایز بود زیرا که طلاق و عتق در یکوقت واقع شده است و نزد امام محمد رح او را
رجوع روا بود زیرا که عتق در واقع شدن از طلاق متاخر است بنا بر آنکه رجوع است بحالت اصلی خود و حسن المباحات است
و طلاق ابغض المباحات است و عدت وی برای احتیاط بالاتفاق سه حیض باشد که آن سه حیض یا سه ماه است کذا فی
حاشیه الجلبی مسئله اگر زوج مر زوجه خود را بنیت طلاق گفت من از تو جدا ام یا گفت بر تو حرام ام یک طلاق باین واقع شود
و بگفتن من از تو طالقم هیچ واقع نشود اگرچه بنیت طلاق گفته باشد و نیز هیچ واقع نشود بگفتن زوج ترا طلاق
یا نیست و بگفتن ترا طلاق است با موت تو یا موت من و بگفتن ترا طلاق است با موت تو مسئله اگر یکی از زوج و زوجه بوکل
بعض دیگر را مالک شود نکاح باطل گردد بعد از آنکه طلاق واقع شود زیرا که طلاق بی نکاح نمی شود و اینجا بملک رقبه نکاح نمانده
است مسئله اگر زوج بباطن انگشتان اشارت کرد و مر زوجه خود را گفت ترا اینقدر طلاق است بعدد انگشتان استاده
طلاق واقع شود و اگر به پشت انگشتان اشارت کرده است بعدد انگشتان بسته طلاق واقع گردد زیرا که بعدد اشارت
بانگشتان است عادت است که باطن کف جانب مخاطب میباشد در وقت شمردن بانگشتان باطن کف

بجانب خود بود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق بائن دادم یا گفت اشد الطلاق دادم یا گفت
افحش الطلاق دادم یا گفت اخبث الطلاق دادم یا گفت طلاق الشیطان یا طلاق بدعت دادم یا گفت مثل کوه
یا مثل هزار طلاق یا ملء خانه طلاق دادم یا گفت طلاق شدید یا طویل یا عریض دادم یک طلاق بائن
واقع شود مگر آنکه در حره نیت سه طلاق و در کنیزک نیت دو طلاق کرده باشد زیرا که در حره به نیت سه طلاق واقع شود
و در کنیزک به نیت دو دو طلاق لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را پیش از وطی گفت ترا سه طلاق است سه طلاق واقع شود
اما اگر سه بار گفت ترا طلاق طلاق طلاق یا اول یک طلاق واقع شود و زوجه مذکوره بهمان جدا گردد پس دو باقی را محل نماند
همچنان اگر گفت ترا طلاق است یک و یک یک طلاق واقع شود لما ذکر مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است
یک یا گفت ترا طلاق است دو یا گفت ترا طلاق است سه در اول یک طلاق واقع شود و در ثانی دو و در ثالث سه
زیرا که درین صور تنها طلاق واقع نمیشود مگر بعددی که متصل طلاق باشد پس اگر پیش از آنکه یک یا دو یا سه گوید
زن بمرد هیچ واقع نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک که پیش از یک است یا گفت
ترا طلاق است یک که بعد از آن یک است در غیر موطوءه یک طلاق واقع شود و در موطوءه دو طلاق لازم گردد زیرا که در غیر
موطوءه چون یک طلاق واقع شود دیگر را محل نماند اما اگر گفت ترا یک طلاق است که قبل آن یک طلاق دیگر است یا گفت
ترا طلاق است بعد یک طلاق یا گفت ترا طلاق است با یک طلاق یا گفت ترا طلاق است که بدان یک طلاق دیگر است
در غیر موطوءه نیز دو طلاق واقع شود زیرا که هر دو طلاق یکمرتبه واقع خواهد شد چنانکه در ترجمه آن تحقیق نموده ام مسئله
اگر مردی مر زوجه خود را یک گفت ترا یک طلاق است اگر در خانه درآئی چون زوجه در خانه درآید دو طلاق واقع شود
اگرچه زوجه غیر موطوءه باشد و اگر شرط را مقدم کرد چنانکه گفت اگر در خانه درآئی ترا یک و یک طلاق نزد امام در غیر موطوءه
یک طلاق واقع شود چنانکه ثانی بواسطه اولی واقع خواهد شد چون اولی واقع شود ثانی را محل نماند و نزد صاحبین
دو طلاق واقع شود **فصل فی الکنایات** مسئله کنایت طلاق لفظی است که موضوع برای طلاق نیست
احتمال دارد طلاق را و غیر طلاق را پس بآن طلاق واقع نشود مگر آنکه به نیت طلاق گفته باشد یا حال بران
دلالت کند چنانکه در مذاکره طلاق و اید حالت غضب بگوید کذا فی الهدایه و در برهان می آرد اگر مردی بجانب زوجه خود
مکتوب فرستاد و در آن نوشت که ای فلانه هرگاه که این مکتوب من بتو رسد ترا طلاق است طلاق واقع شود

۱۰۳

بنیت طلاق نخواسته بودم قاضی آنرا قبول نکند زیرا که حال بر طلاق دلالت کند
والفاظ کنایه بنیت اعتدی یعنی بر خود بشمار و استبرای رحمک یعنی رحم خود را پاک کن وانت واحدة
منفردی وانت بائن بتة بتلة یعنی بریده تو جدا آئی خلیة وانت حرام یعنی تو حرامی و رسن تو بر پشت تست و باهل خود
لاحق شو و ترا باهل تو بخشیدم و ترا باهل تو گذاشتم و ترا جدا کردم و امر تو بدست تست و تو آزادی و روی خود
را پوشیده ساز و بیرون آی و برو و برخیز و طلب کن زوج را در هر واحد از سه اول یعنی اعتدی واستبرای رحمک
وانت واحدة چون بنیت طلاق گفته باشد یک طلاق رجعی واقع شود اگرچه بائن یا سه طلاق را نیت کرده باشد زیرا که
رسول علیه السلام بعد از طلاق باعتدی بسوده رضی الله تعالی عنها رجوع کرده است و استبرای رحمک مثل اعتدی است
و واحدة صفت مصدر است بائن واقع نمی شود کذا فی جامع الرموز در هر واحد از باقی الفاظ مذکوره بنیت یک بائن یا دو بائن
یک طلاق بائن واقع شود مگر بنیت سه در حرة و بنیت دو در امة که در حرة سه و در امة دو واقع شود کذا فی حاشیه
الچلپی مسئله اگر شخصی سه بار بر زن خود لفظ اعتدی گفت بعد از آن دعوی کرد که اول را بنیت طلاق گفته بودم
و دو آخر را بنیت حیض بسوگند تصدیق کنند و اگر گفت بدو آخر هیچ نیت نکرده بودم سه طلاق واقع شود اما اگر
بهر سه هیچ نیت نکرده هیچ واقع نشود کذا فی الهدایه بدانکه الفاظ طلاق بائن بر سه قسم است بعضی احتمال میدارند
رد قول زن را در طلب کردن او طلاق را مثل بیرون شو و برو و برخیز و بعضی احتمال میدارند دشنام را مثل
خلیة و بریة و بتة و بائن یعنی هر سه اول تو ازاد ای یا دو معنی هر چهار ثانی الی احتمال میدارند نکاح او را و حسن و دیانت را
و مروت را و نیکوکاری را و مثل انت حرام احتمال میدارند غیر نکاح را و حرمت زن را چون خمر و خنزیر و بعضی احتمال میدارند جواب را
و رد و دشنام چون اعتدی و استبری رحمک انت واحدة و انت حرة و اختاری و امرک بیدک و سرحتک
و فارقتک چنانکه معنی همه را در ترجمه بتفصیل بیان نموده ام پس در حالت رضا چنانکه زوج در غضب نبود و مذاکره
طلاق نباشد هیچکدام از الفاظ اقسام مذکوره بی نیت طلاق واقع نشود و در حالت غضب الفاظ دو قسم اول
بر نیت موقوف بود و در مذاکره طلاق الفاظ قسم اول موقوف بر نیت باشد

باب التفویض

مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت خود را طلاق بده یا بنیت طلاق گفت امر تو باختیار تو بدست تست زوجه را
در مجلس علم آن اختیار است که خود را طلاق دهد اگرچه مجلس دراز شود اما اگر بعد از علم زوجه برخواست

یا کاریکه میکرد در غیر آن شروع نمود مجلس مختلف شود و خیار باطل گردد و اگر ایستاده بود بعد از علم نشست
یا نشسته بود تکیه کرد یا پدر خود را برای مشورت طلب نمود یا برای گواه شدن گواهان را طلب کرد یا دابه که زوجه بر آن سوار بود
بعد از علم بایستاد هیچ یکی از این چیزها مجلس مختلف نشود و خیار باطل نگردد و کشتی زوجه را حکم خانه زوجه است و
سیر دابه او را حکم سیر اوست پس بروان شدن کشتی مجلس مختلف نشود و بروان شدن دابه مختلف شود مسئله
اگر مردی به نیت تفویض گفت تو مختاری رسید که بآن گفتن نیت سه طلاق کند پس اگر زوجه در جواب گفت
نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار میکنم یا گفت اختیار نفس خواهم کرد یکطلاق باین واقع شود بشرط آنکه یکی از زوج
و زوجه لفظ نفس ذکر کرده باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت اختیار کن خود را اختیار کردنی زوجه در جواب
گفت اختیار کردم یک طلاق باین واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را سه بار گفت اختیاری اختیاری اختیاری
و زوجه در جواب گفت اختیار کردم اختیار کردنی یا گفت اختیار کردم اولی را یا وسطی را یا اخیره را نزد امام سه طلاق
واقع شود اگرچه نیت سه نگفته باشد زیرا که سه طلاق بی ترتیب در ملک زن جمع شده است پس چون در جواب ذکر لفظ
مذکور گفت گو یا گفت اختیار کردم اما اگر در جواب گفت طلاق دادم من نفس خود را یا گفت اختیار کردم من
نفس خود را بیک طلاق یکطلاق باین واقع شود و هو الاصح و بقول بعضی یکطلاق رجعی واقع شود زیرا که لفظ زوجه
صریح است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت در یکطلاق امر تو بدست تست یا گفت یکطلاق را اختیار کن
و زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم یکطلاق رجعی طلاق واقع شود و اگر گفت امر تو بدست تست
و نیت سه طلاق کرد و زوجه در جواب گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار کردم نفس خود را
یکمرتبه سه طلاق واقع شود و اگر گفت نفس خود را یکطلاق دادم یا گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم
یکطلاق باین واقع شود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت امروز بعد فردا امر تو بدست تست
شبی که در میان امروز و فرداست در خیار داخل نشود پس اگر در شب نفس خود را اختیار کرد طلاق
واقع نشود و اگر زوجه امر امروز رد کرد خیار بعد فردا باقی ماند اگر گفت امروز و فردا امر تو بدست تست شب
در خیار داخل شود اگر زوجه امر امروز رد کند خیار فردا باقی نماند زیرا که چون شب در خیار داخل باشد مجموع
یک خیار گشت پس رد کردن بعض مجموع باطل شود بخلاف صورت اول کما انجا +

دو خیارست پس بر دیگری دیگر باطل نگردد مسئله اگر مردی مر زنی خود را گفت نفس خود را طلاق بده هیچ نیت نکرد
یا نیت کرد یک طلاق را و زن در جواب گفت نفس خود را یک طلاق دادم یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت کرد
سه طلاق را و زن نفس خود را سه طلاق داد سه طلاق واقع شود و اگر نیت کرد دو طلاق را و زن نفس خود را
دو طلاق داد یک طلاق واقع شود کذا فی جامع الرموز مگر آنکه زن کنیزک باشد زیرا که دو طلاق در کنیزک بمنزله
سه طلاق در آزاد که واحد ایکی اعتبار نیست مسئله اگر زوج گفت نفس خود را طلاق بده و زوجه در جواب گفت
نفس خود را جدا کردم یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که مطلق طلاق امر کرده است و مطلق رجعی است و اگر در جواب
گفت نفس خود را اختیار کردم طلاق واقع نشود زیرا که اختیار از الفاظ طلاق نیست مسئله چون زوج بزوجه خود
گفت نفس خود را طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و بعد از اختلاف مجلس زوجه را جایز نیست که خود را
طلاق دهد زیرا که قول زوج مقید بمجلس زوجه باشد اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ابناء خود را طلاق بده یا مردی را
گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس مامور نشود زیرا که توکیل
است و توکیل رجوع از قول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه که خواهی نفس خود را طلاق بده
یا مردی را گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس مامور
نشود زیرا که توکیل است و توکیل رجوع از قول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه که
خواهی نفس خود را طلاق بده مقید بمجلس زوجه نشود هرگاه که زوجه نفس خود را طلاق دهد واقع شود مسئله اگر
مردی شخصی را گفت اگر بخواهی زن مرا طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و خیار آن شخص بمجلس او
مقید باشد پس اگر بعد از مجلس طلاق داد واقع نشود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر شخصی مر زوجه
خود را گفت نفس خود را سه طلاق بده وی یک طلاق داد یک طلاق واقع شود و اگر گفت یک طلاق بده وی دو
سه طلاق داد نزد امام هیچ واقع نشود و نزد صاحبین یک طلاق واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را
گفت نفس خود را یک طلاق بائن بده وی گفت خود را یک طلاق رجعی دادم طلاق بائن واقع شود و اگر
گفت طلاق رجعی بده وی گفت طلاق بائن دادم طلاق رجعی واقع شود زیرا که مخالفت زوجه لغو بود مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بخواهی نفس خود را سه طلاق بده وی خود را یک طلاق داد هیچ واقع نشود

زیرا که خواهش سه طلاق یافته شد و اگر گفت اگر بخواهی نفس خود را یک طلاق بده و وی خود را سه طلاق داد
نزدیک صاحبین یک طلاق واقع شود و نزدیک امام هیچ واقع نشود زیرا که مراد از زوج یک طلاق قصد است
نه یک طلاق ضمنی مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخواهی و زوجه در جواب گفت خواستم اگر خواهد
بعد از ان زوج گفت خواستم هیچ واقع نشود اگرچه به نیت طلاق گفته باشد زیرا که زوج معلق کرده بود طلاق را بر خواهش
زوجه چون زوجه خواهش معلق کرد بر خواهش زوج موقوف است معلوم شد که زوجه را خواهش نبود اما اگر زوج به نیت
طلاق گفت خواستم من طلاق ترا یا گفت خواستم من طلاق را طلاق واقع شود زیرا که به نیت انشاء طلاق
گفته است تفصیل آن در ترجمه است و همچنین است هر تعلیقی که معدوم باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق به موجود بود
چنانکه زوجه در جواب زوج بگوید خواستم من اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه
خود را گفت ترا طلاق است هر وقتیکه بخواهی برد کردن زوجه رد کردن نشود زیرا که زوج او را مالک طلاق ساخته
است در هر وقتی که بخواهد پس پیش از خواستن ملک او نشود و پیش از ملک رد روا نبود و هر وقتیکه بخواهد یک طلاق
واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است در هر زمان هرگاه که بخواهی هر وقت که
خود را طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق یکبار دهد چنانکه جایز نیست
بعد از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است جائیکه بخواهی
جایز است که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خواستم و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را
طلاق داد واقع نشود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طوریکه بخواهی و زوجه در جواب
گفت یک طلاق بائن خواستم یا گفت سه طلاق خواستم نزدیک امام همان واقع شود مگر آنکه زوج بگوید
که من خلاف آن نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر زوجه هیچ نخواست طلاق رجعی باشد زیرا که
صفت طلاق را بزوجه سپرده است نه اصل آن را چنانکه در ترجمه از مفصل ذکر کرده ام و نزدیک صاحبین اگر
زوجه هیچ نخواست طلاق واقع نشود زیرا که نزدیک ایشان اصل طلاق نیز بزوجه مفوض است مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هر قدر که خواهی خود را طلاق بده هر قدر که در ان مجلس خود را طلاق دهد
واقع شود و برد کردن زوجه امر زوج را یا باختلاف مجلس خیار باطل گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه

خود را گفت بده خود را از سه طلاق هر چه بخواهی نزدیک امام ازکم از سه هر چه بخواهد واقع شود و نزدیک صاحبین اگر سه
طلاق خواست نیز واقع گردد

باب الحلف بالطلاق

مسئله اگر شخصی مر اجنبیه را گفت اگر با تو سخن کنم
ترا طلاق است بعد ازان او را نکاح کرده با وی سخن کرد طلاق واقع نشود زیرا که شرط صحت حلف ملک است
یا اضافت بسوی ملک و آن در وقت تعلیق موجود نیست اما اگر زوجه خود را گفت اگر با تو سخن کنم ترا طلاق است
بسخن کردن با وی طلاق واقع شود زیرا که در وقت تعلیق ملک موجود است و اگر گفت اگر با تو نکاح کنم ترا طلاق است
بنکاح کردن با وی او را طلاق واقع شود زیرا که طلاق را بسوی ملک اضافت کرده است یعنی بر ملک معلق نموده است
و نزدیک امام شافعی بر اجنبیه طلاق واقع نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر در خانه درآئی یا وقتیکه در خانه
درآئی یا هرگاه که در خانه درآئی ترا طلاق است بعد از درآمدن یک طلاق واقع شود بعد ازان شرط تمام گردد یعنی بار
دیگر طلاق واقع نشود اما اگر گفت هر بار که در خانه درآئی ترا طلاق است هر بار که در خانه درآید طلاق واقع شود و بعد از سه
طلاق شرط تمام گردد پس اگر بعد از سه طلاق حلاله نموده باز او را تزویج نمود بدرآمدن در خانه طلاق واقع نشود بخلاف
اگر گفت هر باری که ترا تزویج کنم بر تو طلاق است شرط باطل نگردد و اگرچه بعد از سه طلاق حلاله کرده او را تزویج نموده باشد
مسئله اگر زوجه خود را گفت اگر درینخانه درآئی ترا طلاق است بعد ازان یک طلاق بائن او را داد و جدا ساخت و چون عدت
طلاق مذکور تمام شد او را باز در نکاح خود آورد بعد ازان وی درانخانه درآمد طلاق واقع شود زیرا که زوال ملک یمین را
باطل نمیکند کذا فهم من حاشیة الچلپی مسئله اگر شرط موجود شود یمین باطل گردد اگرچه شرط در غیر ملک موجود شده باشد
اما اگر در ملک موجود شود یمین باطل گردد و جزا لازم آید چنانکه در مسئله سابق گذشت و در غیر ملک یمین باطل شود
بی آنکه جزا لازم آید چنانکه گفت مر زوجه خود را اگر در خانه درآئی ترا طلاق است بعد ازان او را طلاق بائن داد
و بعد از گذشتن عدت وی در خانه درآمد یمین ساقط گردد و جزا لازم نیاید زیرا که در وقت درآمدن در خانه زن
محل جزا نیست مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر درانخانه درآئی ترا سه طلاق است و پیش از درآمدن او را
یک طلاق داد و چون عدت آن تمام شد زوجه درآن خانه درآمد بعد ازان وی او را تزویج کرد باز اگر درانخانه درآید
طلاق واقع نشود زیرا که بدرآمدن پیش از تزویج یمین باطل شده است مسئله اگر در وجود شرط و عدم آن
میان زوج و زوجه اختلاف شد قول زوج معتبر بود مگر آنکه زوجه گواه بیارد و در شرطی که معلوم نشود

نمیشود مگر از زوجه در حق زوجه قول زوجه معتبر باشد پس اگر زوج گفت اگر ترا حیض بیاید ترا و فلان زوجه را طلاق است
یا گفت اگر تو عذاب خدا را دوست داری ترا طلاق است و غلام آزاد است و زوجه گفت مرا حیض آمد و عذاب خدا را دوست دارم
همان زوجه را طلاق واقع شود و بر زوجه دیگر طلاق نیفتد و غلام آزاد نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر ترا
حیض آید ترا طلاق است چون او را حیض آید بعد از خون سیوم روز از اول روز طلاق واقع شود زیرا که بعد از دیدن این روز
معلوم خواهد شد که خون روز اول از حیض بوده و اگر گفت ترا طلاق است اگر ترا یک حیض بیاید بعد از پاک شدن طلاق
واقع شود زیرا که یک حیض بعد از پاک شدن از حیض تمام باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر یک روز
روزه داری ترا طلاق است چون زوجه روزه دارد بعد از غروب آفتاب طلاق واقع شود زیرا که پیش از غروب آفتاب یک روزه
نباشد بخلاف اگر گفت اگر روزه داری ترا طلاق است چون روزه دارد طلاق واقع شود اگرچه یک ساعت داشته باشد
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر پسر زائیدی ترا یک طلاق است و اگر دختر زائیدی دو طلاق و زوجه هر دو را زائید
معلوم نیست که اول کدام را زائیده است قاضی به یک طلاق حکم کند و فیما بینه و بین الله دو طلاق واقع شود و بزائیدن ثانی
عدت تمام گردد بدان طلاق دیگر واقع نشود زیرا که زائیدن شرط است مر وقوع طلاق را پس از وقوع طلاق شود
مقدم باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر به زید و به بکر سخن کنی ترا طلاق است اگر ثانی در ملک باشد طلاق واقع
اگرچه اول در ملک نباشد چنانکه بعد از تعلیق او را طلاق دهد چون عدت طلاق تمام شود زوجه به زید سخن کند بعد از آن
وی او را تزویج کند و بعد از تزویج وی به بکر سخن کند و اگر ثانی در ملک نباشد طلاق واقع نشود اگرچه اول در ملک
باشد چنانکه بعد از تعلیق به زید سخن کند و بعد از آن زوج او را طلاق داد و چون عدت طلاق تمام شد به بکر سخن کرد مسئله
اگر شخصی طلاق زوجه خود را به شرطی معلق کرد و پیش از آنکه شرط موجود شود او را سه طلاق داد و بعد از حلاله باز او را تزویج نمود
اکنون به یافتن شرط طلاق واقع نشود زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر شخصی سه طلاق زوجه خود را به وطی او معلق
ساخت بعد از آن حشفه را در فرج او داخل کرد چنانکه هر دو ختنه ملاقی شدند عقر واجب نشود اگرچه درنگ کرده باشد مگر آنکه
بر آورده باز داخل کند آنزمان عقر واجب شود کذا فی الهدایه بدانکه عقر مهر مثل است و بقول بعضی اجرت وطی است اگر زنا
حلال باشد و همین حکم است اگر خواجه عتق کنیزک خود را به وطی او معلق کرده با وی دخول نمود یعنی بدرنگ کردن عقر واجب
نشود و اگر بر آورده باز داخل کرد عقر لازم گردد کذا فی الهدایه و اگر طلاق رجعی زوجه را به وطی او معلق کرد

بعد از دخول بدین گمان کردن رجوع نشود تا آنکه برآورده باز داخل نکند چون برآورده داخل کرد رجوع ثابت شود و عقر
لازم آید مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است ان شاء الله تعالی طلاق واقع نشود و اگر پیش از گفتن ان شاء الله تعالی
زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بمرد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا سه طلاق است
مگر دو یک طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یکی دو طلاق واقع شود

باب طلاق المریض

مسئله هر که غالب حال او هلاک است بسبب مرض باشد یا غیر آن چنانکه مریضی که برای حوائج خود بیرون خانه نمیتواند رفت اگرچه
در خانه بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه از صف قتال برای قتال پیش شود و کسیکه او را برای کشتن برآرند چون
بهمان حالت بمیرد اگرچه بسبب دیگر مرده باشد در غیر ثلث مال تصرف او روا نشود و زوجه او بسبب طلاق او از ارث محروم نگردد
و نزد امام شافعی محروم گردد اما اگر یک طلاق یا دو طلاق داده است نزد وی نیز محروم نشود اگرچه بائن داده باشد زیراکه
کنایت نزد او حکم رجعی دارد اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از او وارث نشود اگرچه وی بهمان حال مرده
باشد زیراکه زوجه چون مال داده طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر زوجه شخصی که غالب حال او هلاک است
از وی طلاق رجعی طلب کرد وی او را سه طلاق داد و بهمان حال مرد نزد یار زوجه از او وارث شود و نیز وارث شود زنیکه
زوج او را طلاق بائن داده بود وی پیش از گذشتن عدت ابن زوج خود را بوسه بشهوت داد زیراکه زوجه بطلاق بائن جدا
شده است نه بوسه ابن زوج خود مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خود لعان کرد و بسبب لعان در میان ایشان فرقت
واقع شد و زوج بهمان حال بمرد زوجه وارث شود زیراکه زوجه از برای ضرورت دفع عار لعان کرده است و نیز وارث شود اگر بسبب ایلاء
میان ایشان فرقت شده باشد چنانکه شخصی غالب حال او هلاک است سوگند خورد تا چهار ماه با زوجه خود نزدیکی
نکند و تا چهار ماه با وی نزدیکی نکرد در میان ایشان فرقت شود بعد از آن اگر زوج بهمان حال بمرد زوجه وارث گردد مسئله
هر که بیرون خانه برای حوائج برآید اگرچه نالان بود و هر که راتپ قبه باشد و هر که در قلعه بند شود یا در صف قتال باشد یا برای
قصاص یا رجم او را در بند کرده باشند حکم آن هر واحد حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق بائن داد بعد از مردن او
زوجه او از او وارث نشود اگرچه وی در همان حال مرده باشد یا مقتول شده باشد مسئله هر که غالب حال او هلاک است
با زوجه خلع نمود یا زوجه خود را اختیار طلاق داد و زوجه نفس خود را اختیار کرد یا زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد و زوجه او
وارث نشود اگرچه زوج بهمان حال مرده باشد و نیز وارث نشود اگر بی امر او وی را سه طلاق داد و بعد از صحت از آن حال

110

هلاک شده مسئله هر که غالب حال او هلاک است بزوجه خود گفت که در صحت خود ترا سه طلاق داده بودم و عدت تو تمام شده
و زوجه بآن تصدیق کرد بعد از آن زوج اقرار کرد که اورا وجه بر من قرض است یا بچیزی وی را وصیت کرد آنچه از میراث وی
اقرار یا وصیت کمتر باشد بقول همه برای زوجه لازم شود همچنان اگر زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد بعد از آن برای
بدین یا بوصیت اقرار کرد هر چه از ارث و دین و وصیت کمتر باشد بقول همه برای وی لازم شود مسئله هر که غالب حال او هلاک است
در این حال سه طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد که در وجود آن شرط زوجه را اختیار نیست چون گذشتن وقت و فعل اجنبی
و در این حال بمرد زوجه وارث شود و اگر در حالت صحت سه طلاق او را بچنان شرط معلق کرده است وارث نشود مسئله
هر که غالب حال او هلاک است سه طلاق زوجه خود را بفعل خود معلق کرد زوجه او وارث شود اگر چه در حالت صحت تعلیق بآن
کرده باشد در آن فعل او را چاره نبود چون سخن با اجنبی یا چاره بود چون خوردن طعام و نماز فرض و سخن با در پدر
و اگر بفعل زوجه معلق کرد و تعلیق زوج و فعل زوجه در مرض زوج واقع شد در آن فعل زوجه را چاره است چون سخن با اجنبی وارث
نشود و اگر از فعل مذکور چاره نباشد چون نماز فرض و خوردن طعام وارث شود و اگر تعلیق در صحت شده است و زوجه را
از فعل چاره است وارث نشود اما در فعلی که او را چاره نیست نزدیک شیخین وارث شود زیرا که از فعل او را ناگزیر است
و نزدیک امام محمد امام زفر وارث نشود زیرا که تعلیق در صحت بوده است و زوجه بکردن فعل خود حق خود را خود باطل
ساخته است کذا فی الهدایه مسئله هر که زوجه خود را بتعلیق چیزی طلاق رجعی داد و پیش از گذشتن عدت بمرد زوجه او
از وی وارث شود طلاق او در صحت خود داده باشد یا در مرض خود و بطلب وی داده باشد یا بی طلب وی بفعل خود معلق کرده باشد
یا بفعل او از فعل او را چاره باشد یا نباشد زیرا که زوجیت باقی است کذا فهم من حاشیة الچلپی مسئله اگر زوج بعد از
تمام شدن عدت زوجه بمرد زوجه از وی باتفاق وارث نشود اگر چه تعلیق و شرط در مرض زوج شده باشد باب الرجعة
مسئله هر که زوجه موطوءه خود را یک طلاق یا دو طلاق رجعی داد جایز است که پیش از گذشتن عدت با وی رجوع کند و اگر
زوجه کنیزک باشد بعد از دو طلاق با وی رجوع روا نبود مسئله در رجوع زوج رضا زوجه را رضا اعتبار نبوده
با آنکه زوجه با کنیزه رجوع جایز باشد مسئله اگر گفت بتو رجوع کردم یا گفت بزن خود رجوع کردم رجوع ثابت شود و نیز
بوطی و بسش بشهوت رجوع ثابت گردد و بنظر شهوت بفرج ... زوجه رجوع صحیح باشد نزدیک امام شافعی بغیر از رجوع
کردن بزبان رجعت ثابت نشود مگر آنکه زوج را بسخن قدرت نباشد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر رجعت بقول

باشد مستحب است که بران شاهد بگیرد اما اگر بوطی یا بنظر شهوت رجوع کرد بران شاهد بگیرد کذا فی جامع الرموز و در حاشیه
چلپی می آرد رجوع بقول آنست که بحضور دو کس بگوید شما شاهد باشید که من بزن خود رجوع کردم و نیز سنت است که زوجه را
برجعت خبردار کند مسئله هرکه زوجه خود را طلاق رجعی داد مستحب است که بروی نرود تا آنکه او را خبر نکند مگر آنکه باراده رجعت رود
مسئله اگر زوج بعد از گذشتن عدت طلاق رجعی دعوی کرد که من در عدت بزوجه خود رجوع کرده ام و زوجه او را تصدیق نمود
رجعت ثابت شود و اگر تکذیب کرد دعوی باطل باشد و نزدیک امام بر زوجه سوگند نبود زیرا که رجعت از جمله آنست که نزدیک امام
دران سوگند نیست چنانکه همه آن در کتاب الدعوی مفصل مذکور شود کذا فی حاشیه چلپی مسئله اگر زوج مر زوجه خود را که
در عدت طلاق رجعی است گفت بتو رجوع کردم زوجه گفت عدت من گذشته است و در آن مدت احتمال آن باشد نزدیک
امام رجوع ثابت نشود و نزدیک صاحبین ثابت شود زیرا که چون پیش از رجوع بگذشتن عدت خبر نکرد عدت باقی باشد
و همچنین اگر زوج کنیزک بعد از گذشتن عدت طلاق رجعی بخواجه او گفت من در عدت وی رجوع کرده ام و خواجه او تصدیق
کرد و کنیزک تکذیب نمود نزدیک امام رجوع ثابت نشود زیرا که نزدیک امام قول کنیزک معتبر است و نزدیک صاحبین رجوع
ثابت شود زیرا که نزدیک ایشان قول خواجه معتبر است و نیز بر همین اختلاف است اگر زوج کنیزک بکنیزک گفت من
رجوع کردم و کنیزک گفت عدت من گذشته است و زوج و خواجه هر دو انکار آن نمودند مسئله زنیکه در عدت است
حیض سیوم او بده روز تمام شد بمجرد پاک شدن از عدت بیرون آید و اگر در کم از ده روز پاک شده است تا آنکه
غسل نکند یا وقت نماز فرض بروی نگذرد یا تیمم کرده نماز نگذارد از عدت نه برآید زیرا که بغسل کردن و بتیمم نماز خواندن
زن پاک شود و بگذشتن وقت نماز در حکم پاک باشد زیرا که نماز آن وقت برو فرض گردد و بر غیر طاهر نماز فرض نشود
و چون پاک شد یا در حکم پاک گشت عدت تمام شود کذا فهم من برهان مسئله اگر زن معتده بعد از حیض سیوم متصل آن
غسل کرد و یک عضو از شستن فراموش شد و زوج برجوع نمود رجعت ثابت شود و در کمتر ازان ثابت نشود زیرا که کمتر
از عضو را اعتبار نیست مسئله اگر شخصی زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی او انکار نمود بعد ازان با وی رجوع کرد
و زوجه بعد از طلاق در کم از شش ماه فرزند آورد رجوع صحیح باشد زیرا که معلوم شد که در وقت طلاق دادن زوجه حامله بود
و بی وطی حامله نشود پس هیچ در انکار خود کاذب باشد لان الولد للفراش و اگر بعد از زائیدن طلاق رجعی داد و از وطی
انکار کرد بعد ازان در ایام عدت با وی رجوع نمود صحیح بود زیرا که زوج بحکم شرع در انکار خود کاذب است کما مر مسئله اگر بعد

بعد از خلوت زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی انکار نمود و بعد از ان با وی رجوع کرد رجوع صحیح نباشد مگر آنکه تکذیب

شرعی ظاهر شود چنانکه از وقت طلاق بیش از دو سال فرزند بیاورد زیراکه اکثر مدت حمل دو سال است مگر آنکه پیش از این

با گذشتن مدت عدت اقرار کرده باشد تحقیق آن در ترجمه است و آنکه بخلوت مهر کامل شود بنابر آنست که زوجه معقود علیها بوی سپرده است

اگرچه وی قبض نکرده باشد مسئله اگر شخصی منکوحه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق است بزائیدن طلاق واقع شود اگر

بعد از ششماه فرزند دیگر بزاید رجعت ثابت گردد و اگر در کم از ششماه فرزند آورد رجوع نباشد زیراکه این نیز بوطی اول بود

مسئله اگر شخصی زوجه خود را گفت هرگاه بزائی ترا طلاق است و زوجه به سه حمل سه بار زائید سه طلاق واقع شود و بگردانیدن وطی

ثانی و ثالث را در عدت ثانی و ثالث رجعت ثابت شود کذا فی الهدایه و بعد از طلاق ثالث عدت وی بحیض باشد مسئله مطلقه طلاق

رجعی را جایز است که در عدت زینت کند و خود را بیاراید تا زوج رجعت او رغبت کند مسئله زوج را جایز نیست که زوجه را که در عدت

طلاق رجعی باشد با خود بسفر برد مگر آنکه بر رجعت با دو گواه بگیرد مسئله زوج را جایز است که با مطلقه طلاق رجعی در عدت او

بوطی رجوع کند و نزدیک امام شافعی وطی او جایز نبود تا آنکه بقول رجوع نکند مسئله زوج را جایز است که در کم از سه طلاق

بائن در آزاد و در کم از دو بائن در کنیزک در عدت و بعد از عدت با مطلقه خود نکاح کند و بعد از سه طلاق در آزاد و دو طلاق

در کنیزک بی زوج دیگر اگرچه مراهق باشد بی وطی او بنکاح صحیح و بی گذشتن عدت طلاق یا موت نکاح با آن روا نبود

پس اگر زوج دوم پیش از وطی طلاق داد بر زوج اول حلال نباشد اگرچه بروایت سعید بن مسیب قاضی بحلیت آن

حکم کرده باشد زیراکه روایت او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموز می آرد که سعید بن مسیب قاضی

بحلیت آن حکم کرده باشد زیراکه روایت او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموز می آرد که سعید بن مسیب

از قول خود رجوع کرده است پس هرکه بران عمل کند روی او سیاه کنند و براینند و هرکه بدان فتوی دهد او را تعذیر کنند

و نیز گفته فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین زیراکه مخالف اجماع است و آنکه از صدر الشهید نقل میکنند اثری از آن

در مصنفات وی نیست مسئله کنیزک بعد از دو طلاق بوطی خواجه بر زوج حلال نشود مسئله اگر مردی مطلقه ثلث شخصی بشرط حلاله

نکاح کند چنانکه بگوید ترا تزویج میکنم تا ترا بنا بر آنکه بر زوج اول ترا حلال گردانم مکروه بود لیکن وی بر زوج اول حلال گردد همین حکم است اگر زن چنین گوید لیکن

اگر بنیت حلاله نکاح کرد و بزبان آن را ذکر ننمود مکروه نباشد و فاعل آن ماجور باشد زیراکه قصد اصلاح میکند کذا فی شرح تحفة الحلبی مسئله زوج ثانی

طلاق سابق را باطل گرداند سه طلاق باشد یا کمتر از ان پس اگر زنی مطلقه بعد از زوج ثانی باز بر زوج اول آید باز وی بر آزادی

۱۱۳

سه طلاق شود و در کنیزک تا آنکه دو طلاق گردد بخلاف امام محمد که نزدیک او دو طلاق در آزاد و یک طلاق در کنیزک باطل
میشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مطلقه بسه طلاق بعد از مدتی که احتمال حلاله دارد گفت از حلاله فارغ شدم و زوج را بر
صدق او گمان غالب است نکاح آن بروی حلال شود بدانکه بقول بعضی اول مدت حلاله سی و نه روز است زیرا که در حلاله
از سه حیض و دو طهر چاره نیست و اقل مدت حیض سه روز است و اقل مدت طهر پانزده روز

باب الایلاء

مسئله و آن در شرع عبارت است از آنکه زوج سوگند بخورد که در مدت آن با زوجه خود وطی نکند مسئله مدت ایلاء
در آزاد چهار ماه است و در کنیزک دو ماه است پس اگر سوگند خورد که در کم ازین مدت با زوجه خود وطی نکند ایلاء نباشد
مسئله مردی بزوجه خود گفت سوگند خدا با تو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت سوگند خدا چهار ماه با تو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت
اگر با تو نزدیکی کنم بر من حج است یا صوم است یا صدقه است یا گفت اگر با تو نزدیکی کنم ترا طلاق است یا غلام من آزاد است
در همه این صورتها ایلاء ثابت شود پس اگر در مدت ایلاء با وی نزدیکی کرد در سوگند بخدا کفارت لازم شود و در سوگند
بغیر خدا جزا و حنث شود و اگر دران مدت نزدیکی نکرد یک طلاق بائن واقع شود و در سوگند موقت یعنی آنکه در آن مدت معین
مذکور شده است سوگند ساقط شود پس اگر باز او نکاح کرد تا چهار ماه با وی نزدیکی نمود طلاق لازم نیاید و در سوگند
مؤبد یعنی آنکه دران مدت معین مذکور نشده است سوگند ساقط نشود پس اگر بعد از نکاح باز چهار ماه با وی نزدیکی نکرد
باز طلاق واقع شود همین تا سه طلاق و اگر بعد از سه طلاق بعد از زوج دیگر باز او را نکاح کرد ایلاء ساقط شود و سوگند باقی
ماند پس اگر تا چهار ماه با وی نزدیکی نکرد طلاق واقع نشود زیرا که ایلاء نمانده است و اگر نزدیکی کرد حانث شود و کفارت
یا جزا لازم گردد زیرا که سوگند باقی است مگر در صورتیکه سوگند بطلاق باشد زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت خدا با تو نزدیکی نکنم دو ماه و دو ماه که بعد این دو ماه است ایلاء ثابت شود و اگر سوگند خورد
که دو ماه با تو نزدیکی نخواهم کرد بعد از یکروز گفت سوگند خدا که دو ماه که بعد از دو ماه اول است با تو نزدیکی نکنم ایلاء نباشد
زیرا که در روز اول سوگند او بر دو ماه بود بآن ایلاء نشود و در روز دوم سوگند او بر چهار ماه است یکروز کم بنا بر آنکه ابتدا
کرده است در سوگند دو ماه که بعد از دو ماه اول است و از دو ماه اول یکروز گذشته است پس مجموع چهار ماه از وطی ممنوع شود
مگر یکروز که آن در سوگند ثانی داخل نیست پس مدت ایلاء تمام نشود کذا فهم من الکتب مسئله اگر مردی مر زوجه خود را
گفت سوگند خدا یکسال با تو نزدیکی نکنم مگر یکروز ایلاء نباشد زیرا که ایلاء وقتی شود که چهار ماه بی لازم شدن

114

چیزی زوج را امکان وطی زوجه نباشد و اینجا ممکن ست کذا فی آنکه چیزی لازم شود در یکروز او را وطی کند اما اگر در
یکروز وطی کرد و بعد از وطی چهار ماه یا زیاده ازان از سال باقیماند ایلاء واقع شود زیرا که امکان وطی مرتفع شد کذا فی
الهدایه مسئله اگر مردی که در بصره ست گفت سوگند خدا در کوفه نه در آیم و زوجه او در کوفه ست ایلاء نبود زیرا که ممکن ست
که زوجه را از کوفه برآورده وطی کند کذا فی الهدایه مسئله با زنیکه او را طلاق رجعی داده ست اما پیش از گذشتن عدهٔ او
ایلاء روا بود و با مبانه و اجنبیه روا نبود پس اگر بعد از سوگند مبانه یا اجنبیه را نکاح کرد بوطی آن حانث شود و کفارت
یا جزا لازم گردد و اگر تا چهار ماه وطی نکرد طلاق واقع نشود کذا فی حاشیه الچلپی و نیز دران ست که اگر عدت طلاق رجعی
پیش از مدت ایلاء تمام شد ایلاء ساقط شود زیرا که محل ایلاء نماند مسئله اگر شخصی با زن خود ایلاء کرد و بسبب مرض
یکی از زوجین یا بسبب صغر زوجه یا بسبب رتق او یا بسبب دور بودن زوجه بر راه چهار ماه از وطی او عاجز آید نزدیکی
بقول بود چنانکه بگوید بآن زوجه قربان کردم پس اگر بعد از گفتن او مدت ایلاء تمام شد طلاق واقع نشود زیرا که
ایلاء نمانده ست اما اگر پیش از گذشتن مدت ایلاء بر وطی قادر شد نزدیکی او بوطی باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه
خود را گفت تو بمعنی حرام و نیت طلاق کرد یک طلاق بائن واقع شود و اگر نیت کرد ظهار را یا سه طلاق را یا کذب را
آنچه نیت کرده ست همان باشد و اگر نیت کرد سوگند را یا هیچ نیت نکرد ایلاء بود و بقول بعضی اگر بزوجه خود گفت
تو بر من حرام یا گفت هر حلال بر وی حرام یا گفت هر چه بدست راست گیرم بر وی حرام بنا بر عرف بی نیت طلاق
واقع شود و به یفتی **باب الخلع** مسئله و آن عبارت ست از ازالهٔ عقد زوجیت بمقابله مالیکه زوج از زوجه میگیرد کذا
فی جامع الرموز مسئله اگر در وقت حاجت یعنی در وقت جنگی که صلاح پذیر نباشد بچیزیکه صلاحیت مهر داشته باشد خلع کرد
باک نبود کذا فی جامع الرموز و یک طلاق بائن واقع شود و اگر جفا از جانب زوج بود گرفتن بدل خلع مکروه باشد
و اگر از جانب زوجه باشد گرفتن زیاده از آنچه از وی در مهر خود گرفته ست مکروه باشد مسئله اگر زوج طلاق بمال
گفت و زوجه آنرا قبول نمود طلاق بائن واقع شود و مال بر زوجه لازم گردد و اگر بخمر و یا بخنزیر طلاق گفت طلاق
رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر بخمر یا بخنزیر خلع کرد طلاق بائن لازم واقع شود و هیچ لازم نیاید
مسئله اگر زوجه مر زوج خود را گفت که بآنچه در دست من ست با من خلع بکن و زوج گفت کردم و در دست هیچ نبود یک طلاق
بائن واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر گفت بآنچه از مال در دست من ست یا گفت بآنچه از دراهم در دست

115

من ست تا من خلع بکن و زن زوج در جواب گفت کردم و در دست هیچ نبود طلاق بائن واقع شود و در صورت اول آنچه از مهر
گرفته ست رد کند و در صورت ثانی سه درم و این هم در مسئله اگر زنی بر بنده که نخیه خود خلع کرد طلاق واقع شود و تسلیم بنده بر زن
لازم گردد و اگر بنده بدست نیاید قیمت آن لازم آید اگرچه خلع کرده باشد بران شرط که تحصیل و تسلیم بنده را ضامن باشد مسئله
اگر زنی زوج خود را گفت بهزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یکطلاق داد یک طلاق بائن واقع شود و سیوم حصه از هزار
درم بر زن لازم گردد زیرا که زوجه هزار درم را مقابله سه طلاق کرده ست پس اجزاء عوض بمقابله معوض منقسم شود و اگر گفت
بر هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یکطلاق داد نزدیک امام یکطلاق رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید
زیرا که زوجه سه طلاق را بشرط هزار درم طلب نموده ست و اجزاء شرط بر اجزاء مشروط منقسم نشود و نزدیک صاحبین یکطلاق
بائن واقع شود و ثلث هزار چون صورت اول بر زوجه لازم گردد و دلیل ایشان با جواب ما در ترجمه مذکور شده است
مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت بهزار درم خود را سه طلاق بده و زوجه خود را یکطلاق داد هیچ واقع نشود زیرا که زوج
بتفریق زوجه راضی نشده ست مگر بهزار درم و زوجه آنرا بزوج نسپرده ست اما آنکه بگفتن زوجه مر زوج خود را که بهزار درم مرا
سه طلاق بده طلاق واقع شود چنانکه بالا مذکور شد بنا بر آنکه چون زوجه بهزار درم بتفریق راضی شد بهمت بکمتر از آن
بطریق اولی راضی باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق ست و بر تو هزار ست نزدیک امام بجبر هیچ طلاق
واقع نشود اگرچه زوجه قبول کرده باشد و همچنین اگر خواجه کنیزک خود را گفت تو آزادی و بر تو هزار ست بجبر هیچ کنیزک آزاد شود
اگرچه قبول کرده باشد و نزدیک صاحبین اگر زوجه و کنیزک قبول کرده ست بر زوجه بهزار درم طلاق واقع شود و کنیزک بهزار
درم آزاد گردد زیرا که زوج و خواجه بهزار درم را شرط طلاق و آزادی ساخته اند پس بقبول کردن لازم شود و اگر قبول
نکرد هیچ لازم نیاید و نزدیک امام در قول هر واحد دو کلام ست پس یک کلام بر کلام دیگر موقوف نباشد مسئله
اگر زنی مر زوج خود را گفت بانیقدر از مال خود را از تو خریدم یا گفت بانیقدر از مال ها را بمن بفروش و پیش از آنکه
زوج قبول کند از قول خود برگشت جائز بود زیرا که خلع در حق وی معاوضه ست پس رجوع از ان صحیح باشد و اگر
زوج در همان مجلس قبول کرد طلاق واقع شود و بدل واجب گردد و اگر بعد از اختلاف مجلس قبول کرد معتبر نباشد زیرا که
قبول زوج مقید بمجلس بود و اگر ایجاب از جانب زوج باشد جائز نیست که پیش از قبول زوجه از ان برگردد زیرا که خلع در حق
وی یمین ست و رجوع از یمین روا نباشد و قبول زوجه مقید بمجلس نبود پس اگر بعد از اختلاف مجالس قبول کند

هم روا باشد و جانب بنده در عتاق چون جانب زوجه بود در طلاق پس اگر بنده را بشرط قبول او بمال آزاد کرد
از جانب بنده معاوضه بود و از جانب مولی یمین باشد مسئله اگر زنی مر زوج خود را گفت بهزار درم با من خلع کن
بشرط آنکه مرا اختیار باشد و زوج در همان مجلس قبول کرد یا مردی مر زوجه خود را گفت که بانقدر از مال با تو خلع کردم بدین شرط
که تا سه روز ترا اختیار باشد و زوجه قبول نمود نزدیک امام جایز بود پس اگر در سه روز رد نکرد طلاق واقع شود و مال
واجب گردد و اگر رد کرد خیار باطل نشود و نزد صاحبین در خلع اینجا هم شرط خیار روا نبود پس طلاق واقع شود
و مال واجب گردد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت دیروز بهزار درم ترا طلاق
دادم و تو قبول نکردی و زوجه گفت من قبول کردم قول زوج بسوگند معتبر بود و اگر بایع مشتری را گفت دیروز
این غلام را بهزار درم بتو فروختم و تو قبول نکردی و مشتری گفت قبول کردم قول مشتری معتبر باشد زیرا که گفتن
بایع فروختم اقرار است بقبول مشتری بنابر آنکه فروختن بی قبول نمی باشد پس بعد از ان که گفت تو قبول نکردی
مرجوع باشد از اقرار خود که ان معتبر نیست بخلاف خلع که آن در حق زوج یمین است و در یمین بدل لازم نمود پس بقبول
زوجه اقرار نباشد و چون زوج منکر است و زوجه مدعی بران قول زوج بسوگند معتبر بود مسئله مبارات یکدیگر ساقط میکند
حقوق نکاح یکدیگر را چنانکه هر واحد مر دیگر را گوید ترا بری ساختم کذا فی جامع الرموز و در برهان میگوید اگر یکی مر دیگر را گفت
ترا بری ساختم و دیگر قبول نمود نیز همین حکم دارد و نیز خلع ساقط میکند حقوق نکاح هر واحد را چنانکه اگر مهر زنی هزار
درم باشد و پیش از گرفتن مهر بصد درم بر زوج خود خلع کند بر زوج از مهر و نفقه هیچ لازم نیاید و اگر بعد از گرفتن مهر
بصد درم بر زوج خلع نمود غیر از صد درم بر آن زوج هیچ نباشد اگرچه مهر مذکور معین بود و در دست زوجه باشد کذا فی البرهان
و در جامع الرموز میگوید مختار است که آنچه زوجه از مهر خود گرفته است بعد خلع بزوج خود رد کند اما سکنی و نفقه عدت
و آنچه غیر از حقوق نکاح است چون بهای مبیع و جز آن بخلع ساقط نشود مگر نفقه عدت که اگر در خلع سقوطها را شرط کرده باشد
آن نیز ساقط شود مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را از مال وی بزوج او خلع نمود بر دختر هیچ لازم نشود و مهر او
ساقط نگردد در صحیح روایتین طلاق بائن واقع شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را
با زوج او خلع کرد و بدل خلع را ضامن شد خلع روا بود و بدل آن بر پدر لازم گردد اگر زوج بدل آن را بر زوجه شرط کرد
و زوجه از اهل قبول است چنانکه میداند که خلع چه چیز است و نکاح چه چیز است و میان هر دو تمیز میکند

قبول کردن وی طلاق واقع شود زیرا که شرط موجود شد و بدل واجب نگردد زیرا که صغیره هر چند از اهل قبول بود
از اهل غرامت نباشد کذا فهم من الهدایه و نیز در هدایه است که اگر آن بدل از جانب زوجه پدر وی قبول کرد دران
دو روایت است بیک روایت طلاق واقع شود و بیک روایت واقع نشود و نیز در آنست که اگر پدر وی بمهر وی خلع کرد و خود از آن
ضامن نشد بر قبول زوجه موقوف بود اگر زوجه قبول کرد طلاق واقع شود و مهر ساقط نگردد و اگر از جانب وی پدر وی قبول کرد
دران دو روایت است و اگر پدر ضامن آن شد طلاق واقع شود و نصف مهر بر پدر وی لازم گردد و نیز در آنست که اگر
زن بالغه پیش از دخول بمهر خود خلع کرد بر وی هیچ لازم نیاید **باب الظهار** مسئله هو آن در شرع عبارت
است از آنکه تشبیه دهد زوج مسلم عاقل و بالغ مر زوجه خود را یا چیزی را که از زوجه بآن تعبیر کنند یا جزء شائع او را
بعضوی از اعضای محارم خود که او نظر کردن بران حرام باشد اگرچه محارم رضاعی باشند کذا فی جامع الرموز مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل پشت یا شکم مادر یا خواهر یا عمه منی یا گفت سر تو یا فرج تو مثل پشت یا شکم یا
یا فرج مادر یا خواهر یا عمه من است یا گفت نصف تو یا ثلث تو مثل پشت ظهار ثابت شود اگرچه بنیت ظهار نگفته باشد
و پیش از آنکه کفارت ادا کند وطی و دواعی وطی چون مس بشهوة و جز آن بآن زوجه حرام بود و اگر پیش از
ادای کفارت وطی کرد استغفار کند و بار دیگر وطی نکند تا آنکه کفارت ظهار ادا نماید و بآن وطی حرام هیچ واجب
نشود مسئله اگر مردی با زوجه خود ظهار کرد تا زمانیکه قصد وطی آن نکند کفارت ظهار بر وی لازم نشود و اگر پیش
از آنکه زوج قصد وطی آن کند یکی از هر دو بمیرد کفارت لازم نیاید کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بعد از قصد
وطی عزم کرد که هرگز او را وطی نکند کفارت ساقط شود مسئله هر که مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت
کرامت کرد کرامت بود و اگر نیت ظهار کرد ظهار باشد و اگر بنیت طلاق گفته است یک طلاق بائن واقع شود و اگر
هیچ نیت نکرده است نزد یک امام و بیک روایت از امام ابو یوسف لغو بود کذا فی البرهان و نزد امام محمد ظهار باشد
کذا فی الهدایه و در جامع الرموز می آرد در یک روایت از امام ابو یوسف در حالت غضب ظهار بود و بیک روایت ایشان
نزدیک وی ایلا باشد و نیز در آنست که اگر گفت تو مثل مادر منی یا خواهر منی و نگفت بر من باتفاق لغو بود و نیز
در آنست که اگر مردی بزوجه خود گفت تو مادر منی یا خواهر منی یا دختر منی ظهار نبود و نیز در آنست که اگر بزوجه خود گفت
اگر فلان کار کردی تو مادر منی و وی کار کرد هیچ لازم نیاید اگرچه بنیت تحریم گفته باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه

خود اگفت تو بر من حرامی مثل مادر من هرچه از طلاق و ظهار نیت کرده است همان باشد و اگر هیچ نیت نکرده
باشد نزدیک ابو یوسف ایلا است و نزدیک امام محمد ظهار کذا فی الهدایه و اگر گفت تو بر من حرامی مثل پشت
مادر من ظهار بود اگرچه در نیت طلاق یا ایلا کرده باشد مسئله ظهار واقع نشود مگر بزوجه خود پس اگر کنیزک خود
ظهار کرد هیچ لازم نیاید و نیز اگر ظهار کرد بزنی که اورا بی اذن او بنکاح فضولی در خواسته است و بعد از ظهار آن
زن نکاح ویرا اجازه داشته است ظهار واقع نشود مسئله هرکه بزنان خود گفت شما بر من مثل پشت مادر
منید ظهار گردد و برای هر واحد کفارت لازم شود فصل در کفارت مسئله کفارت ظهار آزاد کردن
بنده است به نیت کفارت که جنس منفعت وی نرفته باشد اگرچه کافر بود غلام و کنیزک و صغیر و کبیر درین حکم برابر باشند
پس اگر بی نیت کفارت آزاد کرد از کفارت نبود اگرچه بعد از آن نیت کفارت کرده باشد کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام شافعی کافر روا نبود مسئله اگر بنده کر را که بلند شنود یا کور را که بیک چشم باشد در کفارت آزاد کرد
جایز بود و آنکه هیچ نمی شنود و یا هر دو چشم کور باشد روا نبود زیرا که جنس منفعت وی رفته است مسئله بنده که
یک دست و یک پای وی از مخالف بریده اند جایز است که اورا به نیت کفارت آزاد کند زیرا که جنس منفعت وی باقی
هست مسئله مکاتب را در کفارت آزاد کردن روا بود مگر آنکه چیزی را از بدل کفارت ادا کرده باشد مسئله
قریب خود را به نیت کفارت خریدن روا بود و بمجرد خریدن آزاد شود و کفارت ساقط گردد مسئله آزاد کردن
نصف بنده را به نیت کفارت بعد از آن باقی آنرا بآن نیت روا بود و کفارت ادا شود مسئله جایز نیست که دیوانه
لایعقل را در کفارت آزاد کند اما آنکه گاه دیوانه شود گاه هشیار گردد جایز است که اورا در وقت هشیاری
در کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که هر دو دست اورا یا هر دو انگشت دست اورا یا هر دو پای اورا بریده باشند
در کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که یک دست و یک پای او از یک جانب او بریده بود یا ورا انگشت
از هر دو دست وی سه انگشت را بریده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که مدبر را در کفارت
ظهار آزاد کند و نیز جایز نیست که نصف بنده مشترک را بعد از آن نصف باقی را بعد ضمان از آن آزاد نماید
زیرا که چون وی حصه خود را آزاد کرد در حصه شریک وی نقصان رفت بنابر آنکه دوام بندگی در آن متعذر است
کذا فی حاشیة الچلبی پس بآزاد کردن بنده بعض کفارت ادا نشود و نزد صاحبین کفارت ادا شود مگر آنکه

محقق فقیر باشد تفصیل آن در ترجمه است مسئله اگر نصف بنده خود را در کفارت ظهار آزاد کرد و بعد از وطی نصف
باقی آزاد نمود از کفارت آزاد نشود زیرا که در کفارت لازم است که آزاد کردن بنده پیش از مساس باشد و نزدیک
صاحبین از کفارت آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان آزاد کردن بعضی کل آزاد کردن است مسئله هر که بر آزاد کردن
بنده قدرت ندارد چنانکه سوای حاجت اصلی چون خانه بودنی و جامه پوشیدنی کذا فی جامع الرموز بر بهای
بنده او را قدرت نیست یا بنده بهم نمیرسد دو ماه متصل روزه دارد که در آن دو ماه رمضان و دو روز عید و سه روز
تشریق داخل نباشد و اگر در آن میان یک روزه افطار کرد اگرچه بعذر باشد یا در شب از روی قصد یا سهو بمظاهره وطی کرد
یا در روزی نادانسته یا سهوی وطی نمود کفارت را از سر گیرد یعنی روزهای گذشته را در کفارت حساب نکند و نزدیک
امام ابو یوسف همون کفارت را تمام کند دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و در جامع الرموز می آرد اگر در اثنای کفارت
بروزه دو ماه تا غروب آفتاب آخرین روزه بر آزاد کردن بنده قادر شد عجز ثابت نشود مسئله هر که استطاعت
روزه دو ماه متصل نباشد وی یا نایب او شصت کس را که مستحق گرفتن زکوة باشند هر واحد را بقدر صدقه فطر
یعنی از گندم نصف صاع یا از جو یا از خرما یکصاع طعام دهد کذا فی جامع الرموز و اگر هر واحد را قیمت صدقه فطر داد
روا باشد و نزدیک امام شافعی روا نبود و اگر هر واحد را یکبار دو وقت سیر کرد نیز کفارت ادا شود اگرچه کمتر از آن
سیر شده باشند و اگر هر واحد را یک من گندم یا دو من خرما یا جو داد نیز روا بود و اگر یک کس را تا دو ماه هر روز بقدر
صدقه فطر داد یا آن قدر را قیمته داد یا هر روز دو وقت سیر کرد نیز جایز باشد کذا فی جامع الرموز و اگر صدقه دو ماه را
در یکروز بیک کس داد روا نبود مگر از همون روز مسئله اگر به نیت دو ظهار شصت کس را طعام داد هر واحد را
یکصاع از گندم نزدیک شیخین ادا نشود مگر از یک ظهار و نزدیک امام محمد از هر دو ظهار جایز باشد و اگر
به نیت افطار و ظهار داده است باتفاق از هر دو روا بود زیرا که در صورت اختلاف نزدیک شیخین نیز نیت
عمل میکند چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور شده است مسئله اگر از دو ظهار چهار ماه روزه داشت یا یکصد و بست کس را
طعام داد یا دو بنده را آزاد کرد از هر دو ظهار کفارت ادا شود اگرچه هیچ یکی را هیچ یکی معین نکرده باشد زیرا که در تجانس
جنس تعیین نمی خواهد مسئله اگر به نیت دو ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد برای یکی معین کند و اگر به نیت
قتل و ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد از هیچکدام روا نبود و نزدیک امام زفر در هر دو صورت

صورت از هیچ کدام کفایت نکند و نزدیک امام شافعی در هر دو صورت برای یکی معین کند مسئله اگر بنده ظهار کرد

دو ماه روزه دارد و جایز نیست که خواجه او بمال از وی کفارت دهد زیرا که کفارت عبادت است ابن بفعل دیگرادا نشود

باب اللعان

و آن عبارت است از شهادتهای که موکد بسوگند باشند و مقرون بلعن و غضب بود ند کذا فی حاشیة الچلبی مسئله هرکه زوجه عفیفه خود را که متهم بزنا نیست دشنام بزنا داد یا بعد از زایید ن فرزند دولت نفی ولد او کرد و گفت از من نیست و هر دو قابل شهادت اند زوج و زوجه او را بموجب دشنام مطالبه کرد بر زوج لعان واجب شود و اگر وی از لعان انکار کند او را حبس کنند تا آنکه لعان کند یا تکذیب خود اقرار نماید و اگر تکذیب بلفظ اقرار کرد حد قذف لازم آید و اگر لعان کرد بر زوجه نیز لعان لازم گردد و اگر زوجه از لعان ابا آورد حبس کنند یا آنکه لعان کند یا قول زوج را تصدیق نماید و اگر زوجه قول زوج را تصدیق کرد نسب ولد او ثابت نشود و بر زوجه حد زنا لازم نیاید اگر زوجه نیز لعان کرد قاضی میان ایشان تفریق کند و ولد را بزوجه بسپارد و تطلیق بائن واقع شود و اگر پیش از تفریق قاضی یکی بمرد دیگر او را وارث شود کذا فی حاشیة الچلبی صورت لعان زوج آنست که چهار مرتبه زوج بگوید اشهد بالله انی صادق فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که من صادقم در آنچه نسبت کردم زوجه را بزنا و مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علیه ان کان کاذبا فیما رماها به من الزنا یعنی لعنت خدای بر زوج اگر در آنچه بر زوجه نسبت کرده است دروغی باشد و بهر گفتن بجانب زوجه اشارت میکند و صورت لعان زوجه آنکه زوجه بگوید اشهد بالله انه کان کاذبا فیما رمانی به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که زوج کاذب است در آنچه نسبت کرده است من از زنا و مرتبه پنجم بگوید غضب الله علیها ان کان صادقا فیما رماها به من الزنا یعنی غضب خدای بر زوجه اگر زوج صادق است در آنچه نسبت کرده است من از زنا و در صورت لعان بنفی ولد بجای زنا نفی ولد بگوید و اگر بهر دو دشنام داده است بهر دو لعان کند مسئله اگر زوج بنده باشد یا کافر بود یا پیش از این او را حد قذف زده باشند لعان ساقط شود و حد لازم گردد زیرا که زوج از اهل شهادت نیست و اگر زوجه کنیزک بود یا کافره باشد یا او را حد قذف زده باشند یا صبیه یا مجنونه یا زانیه بود از زوج حد و لعان هر دو ساقط گردد زیرا که زوجه عفیفه از اهل شهادت نیست مسئله اگر بعد از لعان و تفریق قاضی زوج خود را دروغی ساخت نکاح زوجه بر وی حلال شود و حد قذف بر وی لازم گردد زیرا که در میان ایشان لعان نماند و آنکه پیغمبر علیه السلام نهی فرموده است که المتلاعنان لا یجتمعان ابدا ...

باقی ماندن لعان نیست مسئله اگر بعد از لعان و تفریق زوج شخصی را دشنام داد او را حد قذف زدند یا زوجه
تصدیق کرد او را همچنین اگر بر یکی حد زنا زدند میان ایشان نکاح حلال بود زیرا که یکی از ایشان اهل شهادت نماند مسئله
اگر گنگ زوجه خود را باشارت قذف کرد لعان لازم نشود و حد قذف واجب نگردد زیرا که لعان و حد متعلق باشد مگر
بقذف صریح و قذف گنگ خالی از شبهه نیست کذا فی البرهان و فی شرح فخر الدین مسئله اگر زوج مر زوجه خود را
گفت که حمل تو از من نیست نزدیک امام لعان لازم نشود و نزدیک صاحبین اگر در کم از شش ماه بزاید لازم شود
و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و اگر گفت تو زنا کردی و حمل تو از من نیست لعان واجب گردد و نسب ولد ثابت ماند زیرا
لعان برای قذف بزنا است نه برای نفی حمل مسئله هر که بعد از زائیدن زوجه در ایام مبارکباد وی یا وقت خرید
اسباب ولادت گفت این ولد از من نیست نسب ثابت نشود و لعان لازم آید و اگر بعد از این مدت گفته است نسب
ثابت شود و لعان واجب گردد بدانکه ایام مبارکباد معین نیست بلکه مقدار آن سه روز است و بعضی گفته اند هفت روز
باعتبار حقیقت کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه شخصی بیک حمل دو ولد زائید و زوج وی گفت ولد اول از من نیست
و ثانی از من است حد قذف بر زوج واجب گردد زیرا که تکذیب خود اقرار نموده است بنا بر آنکه میان ولادت دو ولد
شش ماه نباشد هر دو از یک آب مخلوق بوده اند و اگر گفت اول از من است و ثانی از من نیست لعان لازم آید
زیرا که قذف کرده است بعد تصدیق خود و اگر بعد از آن گفت ثانی نیز از من است حد قذف واجب گردد و بهر تقدیر
نسب هر دو ولد از زوج ثابت شود زیرا که باقرار یکی اقرار دوم لازم آید بنا بر آنکه هر دو از یک آب مخلوق اند کما

باب العنین

مسئله عنین آن کسی است که بر زن قادر نباشد پس هر که بر یک زنی از زنان خود قادر نباشد
در حق آن زن عنین بود اگرچه بر دیگران قادر باشد کذا فی شرح الجلبی مسئله اگر زوج عنین ظاهر شد چنانکه
وی خود اقرار کرد که بر زن خود قادر نشدم باید که قاضی وی را تا یک سال قمری مهلت دهد و هو الصحیح و نزد حسن یک سال
شمسی مهلت دهد بدانکه سال شمسی سه صد و شصت و پنج روز است یا چیزی از روز ششم و سال قمری دوازده
ماه است که آن سه صد و پنجاه و چهار روز است یا چیزی از روز پنجم چنانکه تفصیل آن در ترجمه ذکر نمودم مسئله
اگر زوج را که عنین است یک سال قاضی مهلت داد ماه رمضان را و ایام حیض زوجه را در حساب اعتبار کنند و ایام مرض
یکی از ایشان هر دو اعتبار نکنند پس اگر در این تمام مدت هرگز زوج بر وی قادر نشد قاضی بطلب زوجه میان ایشان تفریق

تفریق کند و بعد از تفریق بر زوجه یک طلاق بائن واقع شود و اگر زوج با وی خلوت کرده است تمام مهر لازم آید
و عدت طلاق هم واجب گردد مسئله اگر میان زوج و زوجه خلاف واقع شد چنانکه زوج گفت که بر تو قادر شدم و زوجه
آن را انکار نمود و وی پیش از نکاح ثیبه بود و یا بکر بود و زنان بعد از مخالفت گواهی دادند که ثیبه است زوج را
سوگند دهد اگر سوگند خورد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل شود و اگر از سوگند نکول کرد یا زنان گواهی دادند که
بکر است قاضی زوج را تا یک سال مهلت دهد و اگر بعد از مهلت نیز خلاف افتاد همچنان باشد غیر از آنکه در آن مهلت
نبود پس اگر در اختلاف بعد از مهلت زوج از سوگند نکول کرد یا زنان بر بکارت زوجه گواهی دادند زوجه را اختیار
است که آن زوج را قبول کند یا نکند و اگر قبول کرد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل گردد مسئله خصی را در حق
مهلت حکم عنین باشد یعنی کسی که خصیتین او را بر آورده باشند در احکام مذکوره از سوگند و اقرار و مهلت مثل
عنین بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مجبوب ظاهر شد یعنی معلوم شد که مقطوع الآلت است و زوجه از قاضی
طلب کرد تفریق را قاضی میان ایشان بالفعل تفریق کند زیرا که در مهلت او را فائده نبود بخلاف خصی که وطی از وی متوقع
است مسئله هیچ یک از زوج و زوجه بسبب عیب دیگر در طلب تفریق خیار نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی
در پنج عیب خیار بود یکی جنون دوم جذام سیوم برص چهارم قرن پنجم رتق معنی هر کدام را در ترجمه ذکر نمودیم و نزد
امام محمد در سه اول اگر زوج را باشد زوجه را خیار بود و اگر زوجه را باشد زوج را خیار نبود زیرا که او را دفع ضرر خود
بطلاق ممکن است باب العدت مسئله هر که زوجه خود را بعد از خلوت طلاق رجعی یا بائن داد و زوجه آزاد است
اگرچه کتابیه بود اگر خداوند حیض است سه حیض عدة لازم شود و اگر خداوند حیض نیست چنانکه صغیره است یا کبیره است که بسال آیسه
رسیده است یا بسال بالغ شده است و او را حیض نیامده است سه ماه عدة واجب گردد مسئله اگر بسبب خیار بلوغ یا بسبب
مالک شدن احد الزوجین مر دیگری را یا بسبب تقبیل زوجه مر ابن زوج خود را بالشهوت یا بسبب مرتد شدن احد الزوجین
یا بسبب عدم کفاءت یا بچیزی دیگر بعد از خلوت نکاح فسخ شد و زوجه آزاد است در خداوند حیض سه حیض و در غیر آن سه ماه
عدت لازم آید بی آنکه طلاق واقع شود و معتبر در شروع عدت از وقت طلاق یا فسخ است نه از وقت خبر کذا فی جامع
الرموز و معتبر سه حیض کامل است پس اگر شخصی مر زوجه خود را گفت در وقت حیض او طلاق داد این حیض در عدت
محسوب نشود زیرا که بعض آن پیش از طلاق گذشته است مسئله خواجه ام ولد خود را آزاد کرد یا خواجه مرد و ام ولد

۱۲۳

باقیمانده اگر خداوند حیض ست سه حیض کامل عدة واجب شود و غیر از سه ماه عدة لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی
باشد یا در عدت شخصی بود زیراکه سبب وجوب فراش خواجه زایل شود کذا فی جامع الرموز مسئله در وطی بشبهه چنانکه
پیش شخصی زنی را فرستادند که زوجه او نیست و وی او را نمی شناسد و بشبهه آنکه این زوجه من ست با وی وطی کرد
یا وطی بنکاح فاسد چنانکه بنکاح موقت وطی کرد در هر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوج سه حیض عدة واجب شود و اگر خداوند
حیض نباشد سه ماه عدة لازم گردد مسئله عدت حرة برای موت زوج او چهار ماه و ده شبانه روز ست کذا فی البرهان
و نیز درآنست که مسلمه و کتابیه چاالغه و غیر بالغه مدخوله بها و غیر مدخوله بها صغیر و کبیره در این حکم برابر ست مسئله عدة
کنیزک که خداوند حیض باشد برای طلاق و فسخ دو حیض ست و آنکه خداوند حیض نباشد عدة آن نصف چیزی ست که
مر حره راست یعنی برای طلاق و فسخ یکنیم ماه و برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدت حامله حره باشد یا کنیزک بود
از طلاق و فسخ و موت بوضع حمل ست اگرچه زوج او کودک مرده باشد و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوج حامله کودک
مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیراکه عدت بوضع حمل از برای صیانت آنست و آن در ثابت النسب باشد
و از کودک نسب ثابت نشود و ما میگوئیم چون بر حامله عدة لازم آید بوضع حمل تمام شود اگرچه نسب حمل ثابت نباشد
زیراکه اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن نص مطلق ست اما اگر زوجه کودک بعد از ششماه از موت کودک
زائید عدة او عدة موت باشد زیراکه معلوم نیست که در وقت مردن زوج حامله بود بدانکه بعد از مردن کودک از وی
نسب ثابت نشود اگرچه زوجه او بعد از موت در کم از ششماه زائیده باشد مسئله عدت زوجه فار یعنی هر که در مرض
موت خود زوجه خود را طلاق داده ست کذا فی جامع الرموز برای طلاق باین ابعد الاجلین ست یعنی اگر عدة طلاق
پیشتر تمام شود عدت موت را نیز تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق را نیز تمام گرداند و برای طلاق رجعی
عدة موت ست مسئله اگر خواجه کنیزک خود را آزاد کرد و وی از زوج خود در عدت طلاق رجعی بود عدة حره را
تمام کند و اگر در عدة طلاق باین یا در عدت موت بوده ست عدت کنیزک را تمام گرداند زیراکه در طلاق رجعی پیش از
گذشتن عدت حکم نکاح باقی باشد بخلاف در طلاق باین و موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود کذا فی الهدایه مسئله
اگر زنی آیسه سه ماه عدة نشست بعد از آن خون دید از سر نو بحیض عدت کند زیراکه عدت بماه مر آیسه راست و وی چون خون
دید معلوم شد که آیسه نبود و هکذا فی اکثر المعتبرات کذا فی شرح تتمة الحلبی و آنکه شارح گفته ست که اگر پیش از تمام شدن

۱۲۴

سه ماه خون دیده سه حیض باشد و عده ماه را باطل کند بنابر اختیار صدر شهید و صاحب هدایه همین را اختیار کرده است لیکن مخالف اکثر معتبر آنست کذا فهم من جامع الرموز وغیره و بروایة ابوعلی دقاق اگر زنی بعد از حکم بایاس وی خون دید حیض نبود و ایاس را باطل نگرداند و اگر بعد از سه ماه نکاح کرده باشد بدان خون آن نکاح فاسد شود زیراکه در وقت خون منیت و بنابر روایت اول آن نکاح فاسد شود کذا فی جامع الرموز مسئله زنیکه پس ایاس او سه حیض است بحیض عدة نشست و بعد از گذشتن یک حیض یا دو حیض خون وی منقطع شد از سر سه ماه عدت کند وانچه از حیض و طهر گذشته است آنرا در حساب نیارد زیراکه طلاق گویا که از ابتدا در ایاس واقع شده است کذا فی جامع الرموز مسئله زنی در عدت بود شخصی بشبهه با وی وطی کرد برای این وطی عدت دیگر لازم شود و میان هر دو عدت تداخل باشد چنانکه از عدة اول باقیمانده است از هر دو عدت محسوب شود وانچه بود از تمام شدن عدت اول از عدت دوم باقیمانده است آنرا تمام کند مثلا اگر از عدة اول یک حیض باقی مانده است این حیض را از هر دو عدة شمار کند و برای عدت دوم دو حیض دیگر نشیند و اگر در ابتدا عدة وطی کرده است بیک عدة هر دو عدة ساقط شود چه یک عدت بمنزله دو عدة گردد کذا فی حاشیه الچلپی و نزدیک امام شافعی اگر وطی بشبهه از زوج آن زن است که زن در عدة آن زوج بود در هر دو عدة تداخل شود و اگر نه تداخل نشود مسئله در طلاق و موت حساب عدة از وقت طلاق و موت بود اگرچه زوجه را بآن علم نباشد پس اگر بعد از گذشتن عدة زوجه را بآن علم شد از عدت فارغ شود و اگر پیش از تمام شدن علم شده است انچه مانده است تمام کند مسئله اگر زوجه گفت عدة من تمام شده است و زوج انکار نمود قول زوجه بسوگند معتبر بود مسئله اگر شخصی زوجه خود را طلاق بائن داد و پیش از انکه عدت وی تمام شود او را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق دیگر داد نزدیک شیخین تمام مهر واجب شود و از سر عدت لازم گردد زیراکه اثر وطی نکاح اول که آن عدت است در نکاح ثانی باقی است پس گویا که وطی در نکاح ثانی واقع شده است و نزدیک امام محمد نصف مهر لازم شود و همان عدت اول را تمام کند و برای طلاق ثانی هیچ لازم نیاید زیراکه پیش از وطی طلاق داده است و نزدیک امام زفر هیچ لازم نیاید زیراکه عدة اول بنکاح ثانی ساقط شده و بطلاق ثانی بنابر دلیل امام محمد عدة لازم نیاید عدة است مسئله اگر ذمی زوجه خود را که ذمیه است طلاق داد نزدیک امام اگر اهل ذمیه معتقد عدة نیستند عدت لازم نیاید

۱۲۵

باب ثبوت النسب

واگر معتقد باشند و آنرا اعتبار میکنند عدة واجب شود و نزد صاحبین عدت لازم شود اگرچه معتقد آن نباشند اما اگر حربیه
را طلاق داد باتفاق عدت لازم نیاید و اگر مسلم ذمیه کتابیه را طلاق داد عدت واجب شود کذا فی جامع الرموز مسئله
اگر زنی منکوحه حربیه از دار حرب بدار اسلام آمد و قصد کرده است که باز بدار حرب نرود بر وی عدة لازم نشود
مسلمان شده باشد یا کافر مانده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز درست است که اگر ذمیه یا حربیه حامله بود عدت وی
بوضع حمل باشد و مرویست از امام که نکاح حربیه پیش از وضع حمل روا بود ولیکن زوج وی تا وضع حمل وطی با وی نتواند نمود
و هو اختیار الکرخی کذا فی المحیط مسئله زنی بالغه مسلمه که در عدت طلاق بائن بود یا در عدت موت باشد در ایام عدت خود را
آرایش نکند چنانکه جامه زعفرانی و معصفری نپوشند و حنابندی نکند و خوشبو نمالد و در سر روغن نیندازد اگرچه خوشبو در وی
نباشد و سرمه نکند مگر آنکه عذر بود و ضرورت باشد چنانکه فقیره بود و غیر آن جامه نگذارد یا برای علاج چشم یا سر
بسرمه یا بروغن محتاج شود کذا فی جامع الرموز مسئله ام ولد که در عدت عتق یا موت بود بر وی ترک زینت نباشد
و نیز زنیکه در عدت نکاح فاسد بود او را ترک زینت نباشد زیرا که دفع نکاح فاسد واجب است پس برای افسوس نبود
مسئله زنی که در عدت موت باشد هیچ یکی را جایز نیست که با وی صریح خطبه کند اما اگر به اشارت و کنایت
خطبه کرد چنانکه حسن و صلاح وی را ذکر کرد و احتیاج خود بزوجه و حسن خلق خود بزنان بیان نمود روا باشد کذا فی
جامع الرموز و تفصیل خطبه و معنی آن در ترجمه مذکور است مسئله معتده طلاق را جایز نیست که در روز یا در شب از
خانه خود بیرون آید لقوله تعالی ولا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن کذا فی الهدایه و معتده موت را جایز است اما اکثر
شب خانه خود باشد زیرا که چون برای وی نفقه معین نیست محتاج است که در روز یا بعض شب برای حاصل کردن
نفقه بیرون آید مسئله زنیکه بر وی عدت واجب شود در خانه زوج خود عدت را تمام کند مگر آنکه از خانه برآورده شود
چنانکه خانه عاریتی باشد و صاحب خانه او را از آن بیرون کند یا در خانه بسبب ویرانی یا بسبب سوختن یا غرق شدن خوف
تلف شدن مال باشد کذا فی جامع الرموز یا خوف افتادن خانه بود یا توفیق دادن کرایه خانه نداشته باشد
پس درین همه صورتها زوجه مختار است هر جا که خواهد برود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه در عدت طلاق بائن
بود میان خانه پرده کند و اگر خانه تنگ باشد جایز است که زوجه از آن خانه برآید و اولی برآمدن زوج است کذا
جامع الرموز و نیز اگر زوج فاسق باشد اولی است که از خانه برآید و اگر زوج برآمد جایز بود کذا فی جامع الرموز و نیکو است

ودر صورت ثانی علوق در عدت باشد ورجوع ثابت شود زیراکه اکثر مدت حمل دو سال است مسئله اگر زنی مطلقه
بطلاق بائن در کم از دو سال از وقت طلاق فرزند آورد نسب ولد او ثابت شود زیراکه ممکن است که علوق در زمان
نکاح باشد اما اگر بعد از دو سال زاید نسب ولد ثابت نشود مگر آنکه زوج بگوید که این ولد از من است زیراکه چون زوج دعوی کرد
که ولد از من است میگوییم که در عدت بشبهه وطی کرده باشد و بدان نسب ثابت شود مسئله اگر زن مراهقه بعد از طلاق در
کم از نه ماه فرزند آورد نزدیک طرفین نسب ولد ثابت شود و اگر به نه ماه آورد ثابت نشود زیراکه سه ماه مدت عدت است و شش ماه
اقل مدت حمل و نزدیک ابو یوسف اگر طلاق رجعی است در بیست و هفت ماه نسب ثابت شود زیراکه سه ماه عدت است و دو سال اکثر
مدت حمل و اگر طلاق بائن است در دو سال نسب ثابت شود زیراکه چون بعد از طلاق بگذشتن عدت اقرار نکرد احتمال است
که در وقت طلاق حامله باشد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله اگر زنی معتده اقرار کرد که عدت من تمام شده است
واز وقت اقرار بیش از شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود زیراکه کذب او ظاهر شد و اگر شش ماه یا زیاده از آن
زاید نسب ثابت نشود زیراکه چیزیکه اقرار او را باطل کند معلوم نیست مسئله زنی معتده دعوی کرد که من در مدت عدت فرزند آورده ام
و زوج ولادت او را انکار نمود اگر پیش از ولادت حمل ظاهر بود یا زوج بآن اقرار کرده بود بشهادت یک زن نسب ولد ثابت
شود و اگر دو مرد یا یک مرد و دو زن بر ولادت او گواهی دادند باینکه زوجه تنها در خانه خالی در آمد و ما بر در خانه بودیم
آواز ولد شنیدیم یا ولد را بچشم خود دیدیم نیز نسب ثابت شود اگرچه حمل ظاهر نباشد و زوج بآن اقرار نکرده باشد
و نزدیک صاحبین در همه صورتها شهادت یک زن کفایت کند مسئله اگر زنی در عدت موت بیش از دو سال فرزند آورد
نسب ولد ثابت شود و اگر معلوم نیست که در کم از دو سال آورده است یا زیاده از آن باقرار وارثان ثابت گردد مسئله
اگر زنی بعد از نکاح شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود و اگر زوج انکار نمود بشهادت یک زن ثابت گردد و اگر
بعد از شهادت از ولد انکار کرد که از من نیست هر دو لعان کنند و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد نسب وی ثابت
نشود مسئله اگر زنی بعد از نکاح فرزند آورد و دعوی کرد که از نکاح شش ماه آورده ام و زوج دعوی کرد که کم از شش ماه
نزدیک امام بی سوگند قول زوجه معتبر بود زیراکه ظاهر است که ولد از نکاح است نه از زنا مسئله اگر شخصی طلاق زوجه
خود را بولادت وی معلق کرد بعد از آن یک زن بولادت وی گواهی داد نزدیک امام طلاق واقع نشود و نزدیک
صاحبین واقع شود زیراکه بگواهی یک زن ولادت ثابت شود پس به تبعیت آن طلاق واقع گردد امام میگوید

ولادت بنا بر ضرورت ثابت شود و در طلاق هیچ ضرورت نیست تا آنکه طلاق تابع ولادت نیست زیرا که هر واحدی بی دیگری موجود
شود تابع ممنوع نباشد **مسئله** اگر زوج بحمل زوجه اقرار کرد بعد ازان طلاق او را به ولادت او معلق نمود و زوجه دعوی کرد
ولادت را نزدیک امام بی شهادت طلاق واقع شود و نزد صاحبین بی شهادت دایه طلاق واقع نشود دلیل فریقین
در ترجمه مذکور است **مسئله** اکثر مدت حمل دو سال و اقل آن شش ماه **مسئله** هر کنیزک شخصی را نکاح کرد بعد ازان او را خرید
بعد از خریدن در کم از شش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب ولد ثابت شود زیرا که معلوم شد که علوق در وقت نکاح بود و ولد
منکوحه را در ثبوت نسب احتیاج بدعوت نباشد و اگر شش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب آن ثابت نشود زیرا که چون
علوق حادث است آنرا باقرب اوقات حمل کنیم که آن بعد از خریدن است پس وی در آن وقت کنیزک اوست نه منکوحه او
و نسب ولد کنیزک بی دعوت ثابت نشود **مسئله** اگر شخصی هر کنیزک خود را گفت اگر در شکم تو ولد است از من است بعد ازان زنی
بر ولادت آن گواهی داد نسب ولد ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد **مسئله** شخصی مر دیگر را گفت این ولد من است
و وی ولد او تواند شد بعد ازان مقر بمرد و مادر ولد گفت این پسر من و ولد مقر است و من زوجه ویم اگر زوجه معروف
بحریت است و معروفه است که مادر آن ولد است نسب ولد ثابت شود و هر دو از مقر وارث گردند زیرا که ولد بودن وی موقوف
بر وطی آن زوجه و حلال بودن وطی حره موقوف است بر نکاح صحیح پس اقرار بولد اقرار است بزوجیت مادر آن و اگر حریت زوجه
معلوم نیست و وارث گفت این ولد مقر است نه زوجه وارث نگردد **فصل در حضانه** **مسئله** برای تربیت صغیر اول
مادر است اگرچه او را از زوج خود تفریق شده باشد و اگر مادر بمرد یا قبول نکرد یا با غیر محرم تزویج کرد برای تربیت وی
مادر مادر است هر چند بالا رود بعد ازان مادر پدر است بعد ازان خواهر مادر و پدر سکی بعد ازان خواهر مادری بعد ازان
پدری بعد ازان خاله مادری و پدری سکی بعد ازان خاله مادری بعد ازان خاله پدری بعد ازان عمه مادری و پدری سکی بعد ازان
عمه مادری بعد ازان عمه پدری زیرا که اصل درین باب مادر است پس قرابتی که از جانب مادر باشد مقدم بود از قرابتی
که از جانب پدر بود لیکن این وقتی است که زنان مذکوره آزاد باشند اگرچه ذمیه بودند زیرا که کنیزک را و ام ولد را
حق تربیت ولد خود نیست **مسئله** اگر کودک مسلم بود و مادر وی ذمیه باشد تا آنکه دین را تعقل کند یا بدان
الفت گیرد مادر را حق حضانه وی است چون دین را فهمیدن گرفت یا خوف شد الفت گرفتن را بکفر از مادر گرفته شود
مسئله زنیکه با غیر محرم ولد خود که صغیر است نکاح کرده است او را حق حضانه آن صغیر نباشد اما اگر با محرم صغیر چون

صغیر با عم صغیر نکاح کرد یا مادر صغیر با پدر صغیر تزویج شود حق حضانه ساقط نشود و اگر نکاحی که با غیر محرم صغیر بود
زائل شد حق حضانه باز گردد مسئله اگر زنی از جانب مادر یا پدر موجود نشود حق حضانه مر عصبه را بود بترتیب ارث یعنی
اول پدر است بعد از ان پدر پدر بعد از ان برادر مادری و پدری بعد از ان برادر پدری بعد از ان پسر برادر مادری و پدری
بعد از ان پسر برادر پدری بعد از ان عم است بعد از ان پسر عم و اگر چند مستحق حضانت در یک درجه باشند اول اورع است
بعد از ان دیرینه سال کذا فی جامع الرموز مسئله صبیه را العصبه غیر محرم چون مولی عتاقه و ابن عم نسپارند
و نیز بفاسق ماجن که مردم را حیلها آموزد حواله نکنند اگر چه عصبه محرم بود چون عم و جز ان کذا فی شرح الحلبی مسئله
کودک را اختیار نیست که با هر که خواهد باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر کودک مخیر است از والدین با هر که داند
باشد کذا فی جامع الرموز مسئله احق است برای حضانه صغیر مادر او یا مادر او تا آنکه صغیر خود بخورد و خود بپوشد
و خود جامه بپوشد و خود استنجا کند و در بستن و کشادن ازار محتاج بدیگری نباشد کذا فی جامع الرموز و از [illegible] هفت
سال مقدر کرده اند و احق در حضانت صغیره مادر یا مادر مادر است تا آنکه حیض بیاید و نزدیک امام محمد تا آنکه
مشتهاة شود و هو المعتمد لفساد الزمان و احق است در صغیره غیر مادر یا مادر تا آنکه مشتهاة گردد مسئله مطلقه را
جایز نیست که بعد از عدت ولد صغیر را بسفر برد مگر بوطن اصلی خود که نکاح وی در انجا شده باشد اما اگر بجایی برد که
زوج او دار خود را دیده باز بمنزل خود شب تواند گردد روا باشد و در جامع الرموز آورده این وقتی است که از ده بجهت
تادب بشهر برد اما اگر از شهر بده برد روا نباشد اگر چه نزدیک بود و غیر مادر را هرگز روا نبود اگر چه نزدیک باشد باب
النفقه مسئله نفقه و کسوه و منزل برای زوجه که قابل وطی باشد اگر چه کافره بود بقدر حال هر دو بر زوج واجب
شود آزاد باشد زوج یا بنده بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر چه بر وطی وی قادر نباشد زیرا که اگر زوج
بر وطی او قادر نبود مانع از جانب زوج است اما اگر زوجه قابل وطی و دواعی وطی نباشد نفقه وی بر زوج واجب نشود
زیرا که مانع از جانب زوجه خواهد بود مسئله اگر زوج غنی باشد و زوجه فقیره بود نفقه وسط لازم گردد همین حکم
است در عکس آن و نزدیک امام شافعی در همه حال معتبر حال زوج است و در جامع الرموز میگوید کسوت مثل نفقه
است در همه احوال مسئله اگر زوجه بخانه پدر خود باشد و زوج او بخانه خود نطلبید باشد نفقه او بر زوج باشد
و نیز اگر زوجه در خانه زوج مریض شود نفقه او بر زوج بود مگر آنکه مریض او دراز گشت پس حکم او حکم صغیره باشد

و در جامع الرموز می آرد بهای ادویه بر زوج واجب نشود مسئله اگر زوجه بی اذن شرعی از خانه زوج بیرون رفت

نفقه او از زوج ساقط شود زیراکه ناشزه شد و نفقه ناشزه بر زوج لازم نشود اما اگر برای طلب مهر معجل از خانه

زوج برآمد ناشزه نشود و نفقه او ساقط نگردد و در جامع الرموز میگوید اگر زوج در خانه زوجه باشد و زوجه او را

از دخول بر خود مانع شود ناشزه گردد مگر آنکه منع بکند برای آنکه زوج او را بخانه خود برد یا برای او منزلی جدا کند مسئله

اگر زوجه را برای دینی که بر ذمه او بود حبس کردند یا در خانه پدر خود مریض شد یا کسی او را بغصب برد یا بی زوج

بحج رفت نفقه او از زوج ساقط شود مسئله اگر زوجه با زوج خود بحج رفت نفقه حضر بر زوج واجب شود

و کرایه آن واجب نگردد مسئله اگر زوج موسر باشد نزدیک طرفین نفقه یک خادم بروی برای زوجه واجب شود

و نزدیک امام ابویوسف نفقه دو خادم لازم گردد یکی برای مصالح درون خانه و یکی برای مصالح بیرون خانه اما نزد ایشان

یک کس را برای هر دو مصالح کفایت کند کذا فی الهدایه و اگر زوجه را خادم نباشد بر زوج نفقه خادم لازم نشود کذا فی

جامع الرموز و نیز درست که نفقه خادم از نفقه زوجه ناقص است و کسوه در نفقه داخل است و آن پیراهن و ازار

از کرپاس و چادر است ارزان بها و موزه است و بر معسر اصح است که نفقه خادم واجب نشود و بقول امام محمد

واجب شود مسئله اگر زوج از نفقه عاجز آمد میان ایشان تفریق نکند و قاضی برای زوجه بر زوج بقدر کفایت

نفقه مقدر کند و زوجه را بگوید تا آنکه زوج موسر شود آنرا قرض کرده تصرف نماید و نزدیک امام شافعی در میان

ایشان تفریق کند و صحابه ما چون دیدند که بی تفریق معاش ممکن نیست زیراکه دفع حاجت دائمی بقرض مشکل است

و لباس است که کسی او را قرض ندهد و غنای زوج متوهم است استحسانا فرمودند که قاضی شخصی که شافعی مذهب باشد

نائب خود کند تا وی در میان ایشان تفریق نماید مسئله اگر قاضی برای زنی بر زوج او که معسر است نفقه فرض کرد

بعد از آن زوج موسر شد و زوجه طلب کرد نفقه یسار را تمام کند و اگر بعد از فرض کردن قاضی قدر معین از زوج معسر

و زوجه طلب کرد همان قدر را از زوج زوج را اختیار است که همان قدر را دا کند یا آدا کند نفقه یسار را کذا فی جامع

الرموز مسئله اگر زوج مدتی مر زوجه خود را نفقه نداد نفقه روزهای گذشته ساقط شود مگر آنکه قاضی بر وی

فرض کرده باشد یا هر دو بر چیزی راضی شده باشند اما اگر بعد از فرض کردن قاضی یا راضی شدن هر دو

پیش از قبض کردن آن از ایشان یکی بمرد یا زوج مر زوجه را طلاق داد نیز ساقط شود و نزدیک امام شافعی

۱۳۱

بر ذمه زوج قرض شود مسئله اگر زوج نفقه یکسو مدة آینده را بر زوجه خود داد و وی قبض نمود پیش از آنکه مدت
تمام شود یکی بمرد نزدیک شیخین هیچ چیز که باقیمانده است آنرا رد نکند زیرا که صله است که بآن قبض متصل شود و بمردن یکی از
زوجین دران رجوع روا نبود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام محمد و امام شافعی آنچه زاید از حساب گذشته
باقیمانده است بر حساب آن رجوع شده است رجوع بآن جایز باشد زیرا که عوض بضع بود و آن نماند مسئله
اگر بنده شخصی باذن خواجه خود زنی خواست و قاضی نفقه آنرا بر بنده فرض نمود نفقه مدتی بران جمع شد جایز است
که بنده را در نفقه آن بفروشند چون باز جمع شود باز بفروشند همچنین تا آنکه نفقه ثابت است چون جمع شود
بفروشند کذا فی جامع الرموز و اگر از نفقه هزار درم جمع شد و بنده را به پانصد درم که قیمت او بود فروختند و مشتری میداند
که برین بنده دین نفقه لازم شده است باز بفروشند اما اگر بچیزی دیگر هزار درم بر بنده لازم شده باشد چون
یکبار فروختند بار دیگر نفروشند مسئله بر زوج واجب است که زوجه را در خانه که از اهل زوج خالی باشد و زنجیر و قفل آن
جدا بود نگاه دارند اگرچه اهل زوج ولد او از زوجه دیگر بود مگر آنکه زوجه بودن با اهل او راضی شده باشد مسئله
زوج را جایز است که والدین زوجه را و ولد او را که از زوج دیگر باشد از در آمدن در خانه خود که زوجه را دران
نگاه داشته است منع کند زیرا که خانه ملک زوج است اما جایز نیست که از دیدن او و از سخن کردن با وی ایشانرا
منع کند و بقول بعضی زوج را جایز نیست که از بر آمدن زوجه بزیارت والدین در هفته یکبار یا آمدن ایشان
بدیدن وی در هفته یکبار منع نماید و زیارت محرمان دیگر او و دیدن ایشان او را در سال یکبار منع نکند
و هو الصحیح مسئله فرض بکند قاضی نفقه زوجه شخصی که غائب باشد و والدین او و فرزندان صغار او را
از مال او که پیش مودع یا مضارب یا مدیون باشد و وی بدان و بنکاح مقر بود یا قاضی بآن عالم باشد
و چون قاضی نفقه را برای زن فرض کرد از زن ضامن بگیرد و او را سوگند بدهد که غائب نفقه را بوی نداده است
اما اگر قابض مال منکر نکاح شود و قاضی بآن عالم نباشد و زوجه بر نکاح خود با آن غائب گواه بیاورد قاضی
نفقه را بر غائب فرض نکند و بنکاح وی حکم ننماید زیرا که حکم بر غائب جایز نیست و نزدیک امام زفر نفقه را
برای وی فرض کند و بنکاح وی حکم نکند و امروز برای حاجت مردم عمل قضات بر مذهب امام زفر است
مسئله زنیکه در عدت طلاق رجعی یا بائن باشد یا در عدت فرقت بود که آن فرقت بسبب معصیت

۱۳۴

زوجه نباشد چون خیار عتق و بلوغ و تفریق برای عدم کفارت یا نفقه و سکنی وی و تا زمان عده بر زوج باشد و نزد یک امام شافعی در طلاق بائن بر زوج نبود و دلیل وی می جواب یاد در ترجمه مذکور است مسئله زنیکه در عدت موت بود یا در عدت وفات معتبه باشد چنانکه مرتد شود یا ابن زوج را تقبیل کند نفقه او بر زوج واجب نشود مسئله اگر زنیکه در عدت طلاق بود مرتد شد نفقه او ساقط شود و اگر ابن زوج خود را بر خود قادر ساخت نفقه ساقط نگردد چنانکه دلیل آن در ترجمه نوشتم مسئله نفقه اولاد صغار بر پدر ایشان که آزاد باشد واجب شود مگر آنکه ایشان غنی باشند پس نفقه ایشان در مال ایشان باشد مسئله غیر پدر را در نفقه اولاد صغار شرکت نبود چنانکه غیر والد را در نفقه والدین و غیر زوج را در نفقه زوجه شرکت نباشد در جامع الرموز میگوید اگر پدر فقیر باشد و مادر غنیه بود مادر را بنفقه اولاد صغار امر کنند چون پدر غنی شود مادر بر وی بدان رجوع نماید و بقول بعضی رجوع نکند مسئله مادر کودک را بر شیر دادن جبر نکنند مگر آنکه غیر وی شیر ندهد یا کودک غیر وی را شیر نخورد یا پدر را بر اجیر گرفتن دایه توفیق نباشد چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور است مسئله اگر کودک را مادر وی شیر ندهد غیر مادر بر شیر دادن اجرت خواهد بر پدر واجب است که او را اجیر بگیرد تا وی نزد مادر او شیر دهد و اگر مادر کودک را اجیر گرفت اجاره روا نبود مگر آنکه کودک که از پدر وی در عدت طلاق باشد یا در عدت طلاق بائن بود کذا فی جامع الرموز دلیل این در ترجمه مفصل ذکر کردم مسئله پدر کودک را جایز است که مادر کودک را بعد از گذشتن عدت طلاق او برای شیر دادن کودک اجیر بگیرد چنانکه جایز است اجیر گرفتن زوجه خود را که غیر مادر کودک است برای شیر دادن کودک خود اگرچه زوجه مذکور در عدت بود یا در نکاح باشد مسئله چون مادر کودک از عدت طلاق بیرون آید برای شیر دادن کودک او را اجیر گرفتن از دیگران احق بود مگر آنکه از دیگران اجرت زیاده طلب کند مسئله نفقه دختر بالغه که او را زوج نباشد و نفقه پسر که بر کسب قادر نبود یا در طلب علم دینی باشد و با صلاح بود و ایشان را مال نباشد بر پدر واجب شود و به بقیه کذا فی جامع الرموز و بقول بعضی دو ثلث بر پدر بود و یک ثلث بر مادر باشد اما اگر ایشان را مال از خود باشد نفقه ایشان در مال ایشان بود مسئله بر هر که صدقه فطر واجب شود نفقه اصول او که فقیر باشند بر وی لازم گردد اگرچه بر کسب قادر بود کذا فی جامع الرموز و پسر و دختر در این حکم برابر باشد زیرا که در نفقه اصول اعتبار مر قرب و جزئیت راست نه ارث را پس هر که او را دختر و نبیره پسری باشد تمام نفقه او بر دختر بود و هر که او را نبیره دختر و برادر بود تمام نفقه او بر نبیره دختر باشد با آنکه ارث در صورت اول پسر را دو چند دختر است و در صورت ثانی تمام مر برادر راست مسئله نفقه ذو رحم محرم که فقیر بود و از کسب عاجز باشد بر مالک نصاب صدقه فطر بقدر

الميت وارث او واجب شود زیرا که حقیقت ارث بعد از موت معلوم نشود پس هرکه او را خال باشد و ابن عم بود ملیوا که
ابن عم میرد و خال وارث شود پس نفقه او بر خال باشد زیرا که محرم است بخلاف ابن عم که او محرم نیست و با وجود اهلیت ارث
معتبر بود پس هر که او را سه خواهر در قرابت متفاوت بود چنانکه یک اعیانی باشد و یکی علاتی بود و یکی اخیافی باشد نفقه
بر هر سه خواهر پنج خمس واجب شود سه خمس بر اعیانی و یک خمس بر علاتی و یکی بر اخیافی بتقسیم ارث که بعد از موت او وارث
او وی گیرند کذا فی شرح الحلبی است مسئله برای غیر زوجه و برای غیر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه واجب نشود و بر فقیر برای
غیر زوجه و غیر فروع که فقیر بود نفقه لازم نیاید و برای غنی بر هیچ یکی نفقه واجب نباشد مگر برای زوجه غنی بر زوج او
مسئله پدر را جایز نیست که متاع پسر غایب خود را برای نفقه خود بفروشد و فروختن زمین او را برای آن جایز نیست و برای
قرض خود که سوا نفقه بر پسر است فروختن متاع نیز روا نبود و اما اگر مادر پسر غایب را بود جایز نیست که برای نفقه خود متاع او را
بفروشد زیرا که تصرف در مال پسر صغیر را و حفظ پدر است بنا بر قول پیغمبر علیه السلام انت و مالک لابیک مسئله
هر که مال غایب را که پیش او امانت بود بحکم قاضی بر مادر و پدر غایب نفقه کرد ضامن شود و اگر مادر و پدر مال پسر غایب خود را که
از جنس نفقه پیش ایشان امانت بود بی امر قاضی آنرا نفقه نمودند ضمان لازم نیاید کذا فی جامع الرموز مسئله
اگر قاضی بنفقه غیر زوجه حکم کرد و در مدتی بوی نرسید بقدر آن مدت ساقط شود زیرا که نفقه غیر زوجه برای کفایت حال او واجب
شده است چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در جامع کبیر زدوی می آرد اگر یکماه یا زیاده از یکماه گذشت
نفقه گذشته ساقط شود و اگر کم از یکماه گذشته است ساقط نشود اما اگر قاضی او را بقرض گرفتن حکم کرد و وی قرض گرفته
نفقه خود نمود بر ذمه غائب لازم شود و بگذشتن مدت ساقط نگردد مسئله نفقه بنده بر خواجه او باشد و اگر خواجه او را
نفقه ندهد برای نفقه کسب کند و اگر از کسب عاجز آید خواجه او را بفروختن وی امر کند کتاب العتاق یعنی در آزاد
کردن بنده مسئله اگر حر عاقل و بالغ بنده خود را بلفظ صریح آزاد کرد آزاد شود اگرچه نیت آزادی نداشته باشد چنانکه
گفت تو آزادی یا گفت ترا آزاد کردم و اگر بلفظ کنایت آزاد کرد بی نیت آزاد نشود زیرا که لفظ کنایت آنست که احتمال
دو معنی دارد آزادی و غیر آزادی چنانکه گفت مرا بر تو ملک نیست یا گفت از ملک من برآمدی یا بگذر گفت
ترا طلاق دادم و نحو ذلک پس بی نیت متعین نشود چنانکه در ترجمه آن مفصل ذکر کردیم مسئله اگر خواجه بنده خود را
که مجهول النسب است گفت که این فرزند من است و وی فرزند او تواند شد بی تحقیق آزاد شود یا فرزند او نمیتواند شد نیز

امام نیز بی نیت آزاد گردد زیرا که نیت در کنایت شرط است نه در مجاز مستعمل و این مجاز متعین است و نزدیک صاحبین
اگر فرزند او نمی تواند شد آزاد نشود ما میگوییم در مجاز امکان معنی حقیقی شرط نیست چنانکه طلاق اسد بر مرد شجاع
مسئله اگر خواجه بنده خود را فریاد کرد که ای فرزند من یا ای برادر من آزاد نشود زیرا که مقصود از فریاد کردن آنست که وی
حاضر شود به هر اسمی که فریاد کرده باشند و معنی این اسم هرچه بود اما اگر گفت ای حر آزاد شود زیرا که این در آزاد کردن صریح است
محتاج به نیت نیست و در جامع الرموز میگوید اگر گفت بچه من صحیح است که آزاد شود و اگر گفت یا بابا آزاد نگردد و کلمات
بصغری مسئله اگر شخصی مر بنده خود را گفت مرا بر تو دست نیست آزاد نشود زیرا که بر بنده که مکاتب باشد دست نبود
مسئله بلفظ طلاق و کنایه آن کنیزک آزاد نشود اگرچه به نیت آزادی گفته باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی آزاد شود
و دلیل او با جواب ما در ترجمه مذکور است مسئله اگر خواجه مر بنده خود را گفت تو مثل حری آزاد نشود اگرچه به نیت آزادی گفته
باشد و بقول بعضی اگر به نیت آزادی گفته است آزاد شود کذا فی جامع الرموز و اگر گفت نیستی تو مگر حر آزاد شود مسئله
هرکه مالک شود قریب خود را که محرم اوست آن قریب بر وی آزاد شود لقوله علیه السلام من ملک ذا رحم محرم منه فهو حر اگرچه مالک کودک
باشد یا مجنون بود یا در دار اسلام کافر باشد کذا فی الهدایه مسئله هرکه بنده خود را برای خدا یا برای شیطان یا برای بت
آزاد کرد آزاد شود و به اول ثواب عظیم و به دوم آخر عذاب الیم حاصل گردد کذا فی جامع الرموز مسئله هرکه بنده خود را به اکراه
یا در مستی آزاد کند آزاد شود مسئله هرکه بگوید اگر فلان بنده را مالک شوم آزاد است چون مالک شود آزاد گردد و اگر گفت اگر
زید بیاید فلان بنده من آزاد است چون زید بیاید بنده مذکور آزاد شود مسئله اگر بنده حربی مسلمان شد و از دار حرب
بدار اسلام آمد آزاد شود مسئله اگر شخصی کنیزک خود را که در نکاح کسی بود آزاد کرد و کنیزک در کم از شش ماه فرزند آورد فرزند وی
نیز آزاد شود و ولای آن چون ولای کنیزک خواجه کنیزک را باشد و اگر بعد از شش ماه آورده است ولای وی نیز خواجه کنیزک را باشد
مگر آنکه زوج کنیزک بنده بود و خواجه او وی را آزاد کرده باشد پس این هنگام آن زوج ولای فرزند خود را بجانب خواجه خود خواهد
کذا فی علم الفرائض مسئله ولد زن تابع مادر باشد چنانکه اگر مادر در وقت زادن آن آزاد است آزاد باشد و اگر بنده است بنده
بود و اگر آزاد کرده شده است چنان باشد و اگر در عقد کتابت است مکاتب باشد و اگر مدبره است مدبر بود مسئله ولد
کنیزک که از زوج او بود بنده خواجه کنیزک باشد و ولد او که از خواجه باشد آزاد بود

باب عتق البعض

مسئله اگر شخصی بعض بنده خود را آزاد کرد چنانکه گفت نصف تو یا ثلث تو یا ربع تو آزاد نزدیک امام همان بعض آزاد شود

ودر باقی بقدر قیمت آن برای خواجه سعی کناید و نزد یاران صاحبین تمام بنده آزاد شود زیرا که نزد یاران ایشان اعتاق چون
عتق متجزی نمی شود امام میگوید اعتاق ازاله ملک است و ملک متجزی میشود لیکن ازاله آن نیست متجزی گردد مسئله اگر
یک شریک از بنده مشترک حصه خود را آزاد کرد شریک دوم را اختیار است که حصه خود را آزاد کند یا بقدر قیمت آن از بنده سعی کناند
یا معتق را بقدر آن ضامن گیرد مگر آنکه معتق معسر بود یعنی ورا رجامه که در بدن اوست و ورا قوت یک روز قیمت حصه
او را مالک نباشد کذا فی جامع الرموز زیرا که چون معتق معسر بود بر وی ضمان آن لازم نشود و میراث وی بقدر حصه هر دو شریک
هر دو را بود مگر آنکه شریک دوم بقدر حصه خود معتق را ضامن گرفته باشد پس آن زمان معتق بآنقدر بر بنده رجوع نماید یعنی بقدر
ضمان از وی سعی کناند و تمام میراث وی مر معتق را بود و نزد یاران صاحبین مر شریک دیگر را اختیار نیست زیرا که اگر معتق غنی
است معتق را ضامن بگیرد و اگر فقیر است از بنده بقدر حصه خود سعی کناند و در هر دو حال میراث تمام مر معتق را باشد
زیرا که اعتاق بعض اعتاق کل است نزد یاران ایشان مسئله اگر بنده میان دو شریک مشترک بود و هر واحد بآزاد کردن
دیگر گواهی دهد بنده آزاد شود و برای هر واحد بقدر حصه او سعی کند و میراث وی هر دو را باشد و نزد یاران صاحبین اگر هر دو شریک
معسر اند برای هر دو بقدر حصه ایشان سعی کند و اگر هر دو موسر اند یعنی هر واحد ورای جامه بدن و قوت یکروزه حصه شریک را
مالک است برای هیچ یکی از سعی و ضمان چیزی لازم نیاید زیرا که هر واحد دعوی کرده است که شریک من حصه خود را
آزاد کرده است و شریک آن را منکر است و هیچ یکی بر دعوی خود گواه ندارد و اگر یکی موسر است و دیگری معسر برای موسر سعی کند
و برای معسر هیچ لازم نشود زیرا که بقول هر دو بنده آزاد شده است و موسر گمان کرده است که حق من در سعایت
است زیرا که معتق معسر است و معسر میداند که مرا در سعایت حق نیست بنا بر آنکه معتق موسر است و بر لازم کردن ضمان
قدرت ندارد زیرا که مدعی علیه منکر است و مدعی بر دعوی گواه ندارد و بهر تقدیر بنا بر انکار ایشان معتق تا زمان اتفاق
هر دو بر ان ارث وی موقوف باشد مسئله اگر یکی از دو شریک آزادی بنده مشترک را ببودن کاری در فردا معلق کرد و شریک دیگر
معلق کرد آزادی او را به نابودن همان کار در فردا چنانکه یکی گفت که اگر فردا زید در خانه در آید تو آزادی و دیگری گفت اگر
فردا زید در خانه نه در آید تو آزاد و فردا هیچ معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و در نصف باقی برای هر دو سعی کند و نزد یاران امام محمد
در تمام سعی کند زیرا که کسیکه از جانب وی آزاد گردد حصه سعی وی ساقط شود و مجهول است لیکن مجهول حکم نتوان کرد ما میگوییم نصف
بنده بیقین آزاد شده است پس نصف سعی ساقط شود و هر واحد میگوید که نصف باقی حصه من است و نصف ساقط حصه تو

۱۳۶

حصه تو پس نصف باقی را میان هر دو قسمت کنند مسئله اگر شخصی گفت اگر زید در خانه درآید غلام من آزاد و دیگری گفت

اگر زید در خانه در نیاید غلام من آزاد و فردا معلوم نشد که زید درآمد یا در نیامد غلام هیچ یکی آزاد نشود زیرا که جهالت فاحش شد

پس با وجود جهالت فاحش حکم یکی کردن ممتنع باشد مسئله اگر غلامی بخریدن یا بهبه یا بوصیت یا بارث در ملک دو کس درآمد یکی از

ایشان پدر غلام بود یا پدر بعضی پسر خود را بسید او خرید در هر دو صورت حصه پدر آزاد شود و برای شریک بر پدر ضمان

لازم نیاید اگرچه شریک را پیش از شرکت پدر علم بپدری وی نباشد پس شریک را خیار است در آنکه حصه خود را آزاد کند یا بقدر آن

از غلام سعی کناند نزدیک صاحبیه در غیر ارث اگر شریک موسر است حصه شریک را ضامن شود و اگر معسر است از بنده بقدر

حصه خود سعی بکناند و در ارث بهیچ وجه ضمان لازم نشود زیرا که ملک ارث اختیاری نیست و امام میگوید در غیر ارث نیز

ضمان لازم نیاید اگرچه شریک موسر بود زیرا که وی خود بعتق خود راضی شده است و جهل وی حجت نیست مسئله

اگر شخصی بعضی بنده را از خواجه او خرید بعد از آن بعض باقی را پدر بنده که غنی است از خواجه خرید شخص را خیار است

در آنکه پدر را بقدر حصه خود ضامن بگیرد یا از بنده بقدر آن سعی کناند زیرا که بعتق خود راضی نشده است و نزدیک

صاحبیه ضمان لازم نمیشود زیرا که موسر است و آن شخص بعتق خود راضی شده است مسئله اگر یکی از سه شریک بنده شریکی را

مدبر کرد و شریک دیگر حصه خود را آزاد نمود و هر دو موسر بودند نزدیک امام شریک سیوم بقدر حصه خود مدبر را ضامن بگیرد و مدبر بقدر

ثلث بنده که بعد تدبیر است معتق را ضامن بگیرد و نزدیک صاحبیه مدبر بر آن هر دو شریک ضامن شود خواه غنی باشد خواه

فقیر که این ضمان عوض ملک است تحقیق آن در عربیت مسئله اگر یکی از دو شریک اقرار کرد که کنیزک مشترکه

ام ولد شریک من است و شریک دیگر از آن انکار نمود نزدیک امام یک روز در خدمت منکر باشد و یک روز بطور خود بود زیرا

مقر اقرار کرده است که مرا در این کنیزک حقی نمانده است و منکر میداند که در میان ما هر دو مشترک است پس مقر را باقرار وی

در آن حقی نباشد و منکر را در زیاده از حصه وی حقی ثابت نشود و نزدیک صاحبیه کنیزک بقدر حصه منکر سعی کند بعد از آن

آزاد شود زیرا که چون منکر اقرار مقر را تصدیق نکرد اقرار مقر بر مقر منقلب شد پس گویا که وی باستیلاد کنیزک

بر نفس خود اقرار کرد پس شریک بقدر حصه خود سعی کناند مسئله اگر ام ولد میان دو کس مشترک باشد و یکی از ایشان

او را آزاد کند نزدیک امام در حصه دیگر ضامن نشود اگرچه موسر باشد زیرا که نزدیک ایشان ام ولد را قیمت نیست

و نزدیک صاحبیه اگر معتق موسر است بقدر حصه شریک را ضامن شود زیرا که ام ولد نزدیک ایشان قیمت دارد مسئله شخصی

١٣٧

غلام دارد بدو غلام که حاضر بودند گفت یکی از شما آزاد بعد ازان یکی از ایشان غایب شد وسیومی حاضر شد وی باز گفت یکی ازین
آزاد ودی بیان شد پس هر غلامیکه در هر دو گفتن حاضر بود ازو سه ربع آزاد شود وازدو دیگر نصف هر واحد آزاد گردد ونزدیک امام محمد از مسیکه
در گفتن دوم حاضر شده است ربع آزاد شود ودر باقی حکم مذکور باشد دلیل هر دو در ترجمه مذکور است واگر خواجه مذکور در مرض موت
این گفت وبعد از موت خواجه وارثان او قبول نکردند خواجه را غیر ازین سه غلام مال دیگر نیست وقیمت هر سه غلام برابر است تقسیم
تصحیح هر غلام را چون سهام عتق او هفت حصه اعتبار کنند وغلامیکه در هر دو گفتن حاضر مانده است ازان سه حصه هفت حصه
آزاد شود ودر قیمت چهار باقی سعی کند واز هر واحد دو دیگر دو حصه آزاد شود وهر یکی در قیمت پنج باقی سعی کند ونزدیک امام محمد هر واحد
شش حصه اعتبار کنند از غلامی که حاضر مانده است سه حصه آزاد شود ودر قیمت سه باقی سعی کند وازانکه غایب شده است دو حصه آزاد
گردد ودر قیمت چهار باقی سعی کند واز غلامیکه داخل شده یک سهم آزاد شود ودر باقی پنج سهم سعی کند واگر توضیح این خواهی به ترجمه رجوع
کن که در ترجمه این مفصل ومبین ذکر کرده ام مسئله شخصی که سه زن دارد ومهر همه برابر است وهیچ یکی وطی نکرده است او دو زن
که حاضر بودند گفت یکی از شما طالق بعد ازان چون یکی ازیشان غایب شد وسیومی حاضر گشت وی باز گفت یکی از شما طالق
از مهر زنیکه حاضر مانده است ثمن ساقط شود واز مهر آنکه غایب گشته است دو ثمن ساقط گردد واز مهر آنکه حاضر شده است یک ثمن ساقط
شود زیرا که بگفتن اول نصف مهر یک زن ساقط شده است وآن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است ومیان آنکه غایب
گشته است پس از هر واحد ربع مهر ساقط شود که آن دو ثمن است وبگفتن دوم نصف از نصف باقی ساقط شود که ربع تمام
مهر است وآن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است ومیان آنکه حاضر شده است پس یک ثمن از هر واحد ساقط شود
پس به هر دو گفتن از آنکه حاضر مانده است سه ثمن ساقط باشد واز آنکه غایب گشته است دو ثمن واز آنکه حاضر شده است
یک ثمن مسئله اگر شخصی دو زن خود را گفت یکی از شما طالق بعد ازان با یکی وطی کرد یا یکی بمرد بر دوم طلاق واقع شود
زیرا که بوطی یکی معلوم شد که مراد وی دوم بود وبمردن یکی غیر از دوم محل طلاق نماند این هر دو مسئله اینجا تقریبا مذکور
شده است اول بتقریب سابق وثانی بتقریب لاحق مسئله اگر شخصی دو بنده خود را گفت یکی از شما آزاد بعد ازان یکی را فروخت
یا یکی را کسی بخشید یا تصدق کرده بوی تسلیم نمود یا یکی بمرد یا یکی ام ولد ساخت هر کدام ازین تصرفها معلوم شد که مراد دوم
بود اما مجرد وطی یکی نزد یک امام معلوم نمیشود که مراد دوم بود ونزد یک صاحبین معلوم میشود چنانکه دلیل هر دو در [illegible]
است مسئله اگر شخصی مر کنیزک خود را گفت اگر اول پسر را زائیدی تو آزاد ودوی یک پسر ویک دختر زائید وتقدیم

هیچ یکی معلوم نیست نیمه کنیزک و نیمه دختر آزاد شود و پسر بنده ماند زیراکه اگر پسر اول است کنیزک و دختر او هر دو آزاد است
واگر آخر است هیچکدام آزاد نیست پس نیمه از هر دو آزاد شود و پسر بهر تقدیر بنده باشد زیراکه آزادی هر دو بعد از تولد
پسر است اگر اول بود **مسئله** اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی را از دو غلام خود آزاد کرده است نزد یک امام گواهی شان
باطل بود زیراکه مدعی متعین نیست که دعوی کند و در حق حقوق عباد شهادت بی دعوی روا نبود کذا فی حاشیه چلپی الا اگر
هر دو گواه بر مرض موت او یا بعد از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی را آزاد از دو بنده خود کرده است یا بگویند
وی در صحت خود یا در مرض موت خود یکی را از دو بنده خود مدبر ساخته است گواهی روا بود زیراکه تدبیر بهر حال وصیت باشد
و عتق در مرض موت وصیت بود و گواهی بی دعوی در وصیت جایز باشد کذا فی الهدایه و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی را از دو زوجه
خود طلاق داده است باتفاق روا بود زیراکه در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است و آن از حقوق
شرع است نه از حقوق عباد پس بر بیان آن خبر کنند به خلاف اگر بگویند که یکی را از دو کنیزک خود آزاد کرده است نزد امام
روا نبود زیراکه عتق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن عتق تحریم فرج باشد چنانکه
بر آزادی کنیزک معین گواهی دهند **باب الحلف بالعتق** **مسئله** هر که گفت اگر در فلان خانه درآیم هر بنده که آن روز مرا است آزاد
هر بنده که در وقت درآمدن در ملک او باشد آزاد شود اگرچه بعد از سوگند در ملک او درآمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه درآیم
هر بنده که مرا است آزاد و در وقت درآمدن هر بنده که پیش از سوگند در ملک او باشد آزاد شود **مسئله** اگر گفت هر بنده که امروز
مرا است یا گفت هر بنده که بالفعل در ملک منست فردا آزاد هر بنده که در وقت سوگند در ملک او باشد فردا آزاد شود بخلاف بنده
که آنرا بعد از سوگند خریده است اگرچه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایه **مسئله** اگر گفت هر بنده من که نرینه است
آزاد و بعد از آن کنیزک او در کم از شش ماه پسر آورد آزاد نشود زیراکه ولد یکه در شکم مادر باشد تابع مادر بود پس چون مادر
وی آزاد نشد وی نیز آزاد نباشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آزاد کنیزک وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد به تبعیت
وی آزاد گردد کذا فی الهدایه **مسئله** اگر شخصی گفت هر بنده که مرا است یا گفت هر بنده را که مالک شوم بعد موت من آزاد هم
پیش از گفتن مالک وی باشد مدبر شود و آنکه بعد از گفتن در همان روز در ملک وی درآمده است مدبر نگردد تا بعد از مرگ وی
هر دو آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفروشد جایز باشد و فروختن اول روا نبود و وجه هر دو در ترجمه مذکور است
مسئله هر که مر بنده خود را گفت تو آزادی بهزار و بنده آنرا قبول نمود بهزار آزاد شود و آن هزار بر بنده لازم گردد

و بان ضمان دادن هم روا بود زیرا که دین صحیح است بنا بر آنکه قرض بر آزاد است بخلاف بدل کتابت که ضمان بان جایز نیست
زیرا که قرض بر بنده خود است و آن دین صحیح نیست **مسئله** هر که مر بنده خود را گفت اگر این قدر مال بمن ادا کنی تو آزاد بنده آنرا
قبول نمود تا ادا کردن مال ماذون بتجارت باشد چون تمام مال را در همان مجلس ادا کند آزاد شود اما اگر گفت هرگاه که ادا کنی تو
آزادی هرگاه که تمام مال را ادا کند آزاد گردد اگرچه بعد از مجلس ادا کرده باشد زیرا که اول مقید بمجلس است و ثانی مقید بمجلس نیست
و مراد از ادا کردن او دو کردن مولی است از گرفتن خواجه آن مال را اگرچه پیش از گفتن خواجه بنده آن مال را کسب کرده باشد
اما اگر از مالیکه پیش از گفتن کسب کرده است ادا کرد خواجه بان بر بنده رجوع کند و اگر بعض مال را ادا کرد آزاد نشود تا آنکه
بعض دیگر را ادا نکند زیرا که شرط عتق ادای کل است **مسئله** هر که مر بنده خود را گفت تو بهزار بعد از مرگ من آزاد اگر بنده
بعد از مرگ خواجه قبول کرد و یا وارث او را آزاد نمود آزاد شود و اگر خواجه گفت تو بهزار آزاد و نگفت بعد از مرگ من و وارث او را
آزاد کرد بی مال آزاد شود **مسئله** اگر خواجه بنده خود را بخدمت یک سال آزاد کرد و بنده آزاد قبول نمود آزاد شود و خدمت
یک سال بروی لازم گردد و اگر پیش از خدمت یک سال خواجه بمرد نزدیک شیخین قیمت بنده لازم شود و نزدیک امام محمد قیمت خدمت
لازم گردد چنانکه اگر بنده را بمقابله چیزی معین فروخت و پیش از قبض آن معین هلاک شد نزدیک شیخین قیمت بنده واجب شود
و نزدیک امام محمد قیمت آن معین لازم گردد **مسئله** اگر شخصی مر خواجه کنیزک را گفت که کنیزک خود را بهزار بر من آزاد کن
بشرط آنکه آنرا بمن تزویج کنی و خواجه کنیزک را آزاد کرد و کنیزک وی را قبول ننمود از جانب خواجه آزاد شود و بر شخص
هیچ لازم نیاید و اگر گفت کنیزک خود را بهزار از من آزاد کن و خواجه آزاد کرد و کنیزک او را قبول ننمود هزار را بر قیمت کنیزک
و بر مهر مثل او قسمت کنند آنچه بمقابله قیمت بود مر خواجه کنیزک را باشد و آنچه بمقابله مهر بود ساقط گردد زیرا که کنیزک او را
قبول نکرده است و اگر کنیزک او را قبول کرد در صورت اول آنچه بمقابله قیمت باشد ساقط شود و در صورت ثانی مر خواجه
کنیزک را باشد و آنچه بمقابله مهر مثل کنیزک بود [illegible] در صورت مهر آن کنیزک باشد **باب الاستیلاد و التدبیر**
مسئله هر که بنده خود را گفت چون بمیرم تو آزاد یا گفت بعد از مردن من تو آزاد یا گفت تو مدبری یا گفت ترا
مدبر کردم یا گفت اگر تا صد سال بمیرم تو آزاد و غالب حال کم از صد سال است هر یکی از این الفاظ بنده مدبر شود **مسئله**
فروختن مدبر روا نبود و بخشیدن او جایز نباشد و خواجه را جایز است که مدبر را بمزدوری دهد و باید اجازت بکار [illegible]
جایز است که کنیزک مدبره را وطی کند یا بکسی تزویج نماید اگرچه [illegible] راضی نباشد و نزدیک امام شافعی فروختن مدبر جایز است

وبخشیدن وی روا بود و وارث درآمدن بسعی جایز باشد دلیل ما قول پیغمبر علیه السلام المدبر لا یباع ولا یوهب ولا یورث
وهو حر من الثلث کذا فی الهدایه مسئله چون خواجه مدبر بمیرد از ثلث مال وی مدبر آزاد شود اگرچه خواجه را غیر از مدبر مال
دیگر نباشد یکجا مدبر از سه حصه او آزاد شود و در قیمت دو ثلث خود برای وارثان سعی کند و اگر دین خواجه تمام قیمت مدبر را شامل
باشد در تمام قیمت خود سعی نماید زیرا که عتقی که معلق بموت باشد حکم وصیت دارد مسئله اگر خواجه مدبر کردن بنده خود را بصفتی
معلق کرد چنانکه گفت اگر در این مرض بمیرم تو آزاد یا گفت اگر در سفر بمیرم تو آزاد یا گفت اگر تا یکسال بمیرم تو آزاد مدبر نشود
و پیش از مردن خواجه فروختن او یا بخشیدن او روا بود و چون خواجه بصفت مذکور بمیرد بنده مثل مدبر از ثلث مال آزاد شود
زیرا که در هم اخیر مدبر گردد کذا فی الهدایه فصل فی الاستیلاد مسئله اگر کنیزک از خواجه خود فرزند آورد اگرچه پیش از خریدن
بنکاح آورده باشد بعد فروختن وی و بخشیدن وی روا نبود و وطی کردن و خدمت فرمودن و مزدوری ستادن و بکسی تزویج کردن
جایز باشد کذا فی الهدایه بعد از مردن خواجه از تمام مال خواجه آزاد شود و از دین خواجه بر وی لازم نیاید مسئله نسب ولد کنیزک
از خواجه او بی اقرار خواجه ثابت نشود زیرا که کنیزک فراش ضعیف است و نسب ولد ام ولد بی اقرار او ثابت شود مگر آنکه خواجه انکار کند که از
نیست زیرا که ام ولد فراش متوسط است و نسب ولد زوجه بی اقرار ثابت شود و به انکار لعان لازم آید زیرا که زوجه فراش قوی
مسئله اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد بر نصرانی اسلام عرض کند اگر وی نیز اسلام آورد بحال خود باشد و اگر وی اسلام نیارد ام ولد
بقدر قیمت خود برای نصرانی سعی کند بعد از آن آزاد گردد و نزدیک امام زفر بالفعل آزاد شود و سعایت قیمت بر وی دین باشد کذا فی الهدایه
مسئله اگر کنیزک مشترک فرزند آورد یکی از دو شریک دعوی کرد که فرزند وی است از من است نسب ولد از وی ثابت شود و کنیزک ام ولد وی
گردد و برای دیگر نصف قیمت کنیزک و نصف عقر آن ضامن شود و ولد کنیزک را ضامن نشود زیرا که پیش از علوق در ملک وی
گشته است تفصیل این در ترجمه است و اگر هر دو شریک دعوی کردند از هر دو نسب ثابت شود و کنیزک از هر دو ام ولد باشد و بر هر واحد
برای دیگر نصف عقر لازم شود و آن بسبب برابری ساقط گردد و ولد از هر واحد میراث کامل برد و هر دو از وی میراث یک پدر ستانند
و آن هر دو میراث خود برابر قسمت کنند و نزدیک امام شافعی رجوع بقول قائف کنند که وی علامت پدر را در پسران میشناسد مسئله
اگر خواجه کنیزک خود را مکاتبه ساخت بعد از آن او را وطی کرد و کنیزک بعد از شش ماه فرزند آورد و خواجه دعوی کرد که این فرزند از من است
و کنیزک او را تصدیق نمود نسب ولد ثابت شود و بر خواجه عقر کنیزک و قیمت فرزند لازم آید و کنیزک ام ولد وی نگردد و نزدیک امام ابو یوسف
بی تصدیق کنیزک نسب ثابت شود و اگر کنیزک خواجه را در دعوی نسب تکذیب کرد نسب ولد از خواجه ثابت نشود مگر آنکه خواجه در وقتی

از اوقات مالک آن ولد شود چنانکه کنیزک آزاد کردن بدل کتابه عاجز آید آن زمان نسب ولد از خواجه ثابت شود کذا فی حاشیة الجلبی

کتاب الایمان

مسئله ایمان جمع یمین ست و یمین در لغه بمعنی دست راست و قوت است او در شریعت بمعنی سوگند ست یعنی قوت دادن خبرست بذکر الله تعالی و تعلیق کردن بچیزی کذا فی جامع الرموز **مسئله** یمین شرعی که بران احکام شرع مرتب شود بر سه قسم است یکی غموس و آن سوگند بدروغ است بر خلاف چیزیکه گذشته است این سوگند اگر بدانستگی است جزای این آتش دوزخ ست لقوله علیه السلام من حلف کاذبا دخل النار دوم لغو و آن سوگند بدروغ است بر چیزیکه گذشته است بگمان آنکه راست ست در این امید مغفرت ست سیوم منعقد و آن سوگند ست بر چیزیکه خواهد آمد درین سوگند اگر خلاف سوگند کند کفارت لازم آید و در دو اول کفارت نبود و نزد شافعی در غموس نیز کفارت باشد **مسئله** منعقد باکراه و بسهو چون منعقد بقصد باشد پس اگر باکراه یا بلی قصد یمین بسهو گفت بخدا فردا خواهم آمد و نیامد حانث شود همچنین اگر سوگند خورد که بخدا نخواهم آمد و باکراه یا بسهو آمد حانث گردد زیرا که سهو و اکراه فعل حقیقی را تاخیر نمیکرداند و بیهوشی و دیوانگی نیز همین حکم دارد پس بهر حال بحانث شدن کفارت لازم آید

باب فی ما یکون یمینا و ما لا یکون یمینا

مسئله سوگند بهمی باسد از اسماء الله تعالی چون الله و رحمن و رحیم یا به صفتی از صفات او که سوگند بدان متعارف ست چون عزة الله و جلال الله و کبریاء الله اما اگر بچیزی دیگر سوگند خورد چون به نبی یا بکعبه یا بالقرآن سوگند نبود و نیز اگر بصفتی از صفات الله که سوگند بدان متعارف نیست چون رحمة الله و علم الله و رضا الله و غضب الله و عذاب الله سوگند خورد سوگند نباشد **مسئله** عمر الله ایم الله و عهد الله و میثاق الله و قسم و حلف و شهد و بر من نذر ست و بر من یمین ست و بر من عهد ست و اگر چنین نکند یا نکرده ست کافر ست و سوگند میخورم بخدای اینهمه الفاظ سوگند ست اگر کردن یا نکردن خود را یکی ازین الفاظ معلق کرد سوگند باشد **مسئله** حقا و حق الله و حرمة الله و سوگند خورم بخدای یا بطلاق اگر فلان کار کند بروی غضب خداست یا سخط خداست یا لعنت خداست و من زانیم و من دزدم و من شارب خمرم و ربا خوارم هیچ یکی ازین الفاظ سوگند نباشد **مسئله** حروف قسم واو و باء و تا است چون والله و بالله و تالله گاهی باز ذکر نکنند و مراد میدارند چون الله چنین کنم

باب الکفارت

مسئله هر که در سوگند حانث شود او را اختیار است که در کفارت آن بنده آزاد کند یا ده درویش را چون کفارت ظهار طعام دهد یا ده درویش را جامه دهد چنانکه اکثر بدن هر واحد بپوشد پس اگر هر واحد را ازار و یا سراویل داد روا نبود و اگر ازین هر سه عاجز آمد سه روز متصل روزه دارد **مسئله** جایزست

که پیش از حانث شدن کفارت دهد واگر داد چون حانث شود کفارت دیگر لازم آید ونزدیک امام شافعی لازم نیاید زیرا که
نزدیک وی تقدیم کفارت بر حنث جایز بود چنانکه تحقیق آن در عربی ست مسئله هر که بر معصیت سوگند خورد چون
ترک نماز و ترک سخن با والدین و کشتن مسلم بناحق واجبست که حانث شود یعنی خلاف سوگند کند و کفارت دهد
مسئله اگر کافر سوگند خورد بعد از ان حانث شد کفارت لازم نیاید اگرچه بعد از اسلام حانث شده باشد مسئله
هر که حلال بر خود حرام کرد حرام نشود و چون بران اقدام کند کفارت لازم آید زیرا که تحریم حلال یمین است مسئله هر که
نذر مطلق کرد چنانکه گفت لله علی صوم هذا الیوم وفاء آن واجب شود ونیز اگر نذر معلق کرد چنانکه گفت اگر فلان کار شود
بر من روزه یکروز است چون کار شود وفاء نذر لازم آید اما اگر معلق کرد بفعل غیر مرغوب چنانکه گفت اگر زنا کنم بر من یکروزه
است صحیح نیست که او را دران خیار است وفا کند یا کفارت دهد تفصیل آن در ترجمه است و بقول بعضی درین نیز وفا
مسئله اگر سوگند خورد و متصل آن ان شاء الله گفت سوگند باطل شود باب الحلف بالفعل مسئله هر که سوگند
خورد که در خانه نه درآید بدر آمدن در صفه حانث شود زیرا که صفه را برای بیتوتة صیف باشتا بنا کنند و چنین است زیرا که برای بیتوته
بنا کنند خانه است و بدر آمدن در کعبه یا در مسجد یا در معبد نصارا یا در معبد یهود حانث نشود زیرا که بنای آن برای بیتوته
نیست و نیز بدر آمدن در دهلیز که خارج از در است حانث نگردد و نیز بدر آمدن در ظله حانث نشود زیرا که اینها را برای
بیتوته بنا نکنند مسئله اگر سوگند خورد که در دار نه درآیم و بدر آمدن در ویرانه حانث نشود و اگر سوگند خورد که درین دار نه درآیم
و چون خراب شد در آمد حانث شود و نیز اگر آنجا دار دیگر بنا کردند بعد از ان در آمد حانث باشد زیرا که بخراب شدن و بار دیگر بنا کردن
اسم دار از ان زایل نشود کذا فی الهدایه و اگر سوگند خورد که درین دار نه درآیم بعد از ان بر بام آن بر آمد حانث شود زیرا که بام
حکم دار است از السنت که به بر آمدن بر بام مسجد معتکف فاسد نشود کذا فی الهدایه و بقول بعضی در عرف ما حانث نشود مسئله
اگر سوگند خورد که درین دار نه درآیم چون آن مسجد یا حمام یا باغ ساختند یا خانه بنا کردند بعد از ان در آمد حانث نشود زیرا که
چون اسم دیگر بران عارض شد دار نماند و نیز چون بعد منهدم شدن آنها در آمد حانث نباشد زیرا که اسم دار باز عود نکند کذا فی
الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه نه درآیم و بعد از خراب شدن در آمد حانث نشود زیرا که اسم خانه از ان برطرف شده است
و در هدایه میگوید اگر سقف آن افتاده است و دیوارها باقی مانده است حانث شود زیرا که بی سقف بیتوته در آن توان کرد
ونیز اگر بعد ازین کردن انجا خانه دیگر در آمد حانث نباشد زیرا که بمنهدم شدن آن اسم خانه زایل شده است مسئله اگر

باب الیمین فی الدخول

خورد که درین خانه در نیایم بعد ازین و در طاق آن که خارج از درست در آمد حانث نشود مسئله هر که در داری ساکن است
سوگند خورد که درین دار سکونت نکنم و متصل آن شروع در برآمدن کرد حانث نشود و نیز هر که جامه پوشیده است سوگند خورد
که این جامه را نپوشم یا مرکب سوار است سوگند خورد که برین مرکب سوار نشوم و متصل سوگند در برآوردن جامه و فرود آمدن از مرکب
شروع کرد حانث نشود و اگر ساعتی درنگ کرد حانث شود و نزدیک امام زفر بهر حال حانث شود دلیل وی و جواب از جمیع مذکور
است مسئله هر که در دار است سوگند خورد که درین دار داخل نشود تا آنکه برآمد باز داخل نشود حانث نگردد زیرا که
دخول از خارج باشد پیش از برآمدن نشستن و خوابیدن در آن حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای
یا درین محله سکونت نکنم و با اهل و متاع خود بیرون آید تا اگر یک چیز باقی ماند حانث شود و نزدیک امام ابو یوسف اگر اکثر
اموال را برآورده است حانث نشود و نزدیک امام محمد معتبر برآوردن چیزی است که کدخدایی او بدان ثابت شود و قالوا
هذا احسن و اوفق للناس و در حاشیه چلپی میگوید اگر بسبب عذری تاخیر شد حانث نگردد زیرا که بر ضرورت است و ضرورت مستثنی است
نبود مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین ده سکونت نکنم چون خود برآمد حانث نشود اگرچه اهل و متاع خود را نه برآورده
مسئله اگر سوگند خورد که ازین خانه بیرون نشوم یا در اینجا نه درآیم اگر با مردی برآورده باشد یا درآورده شد حانث شود
و اگر بی امر وی برآورده شد یا درآورده شد حانث نشود اگرچه برضای وی باشد مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین ده
سکونت نکنم چون خود براید حانث نشود اگرچه اهل و متاع خود را نه برآورده باشد مسئله اگر سوگند خورد که نه برآیم مگر برای جنازه
اگر برای جنازه برآمده کار دیگر کند حانث نشود زیرا که برآمدن وی برای جنازه بود مسئله اگر سوگند خورد که بقصد مکه از شهر خود
نه برآیم چون از آبادانی شهر بقصد مکه برآمده باز در شهر درآید حانث شود زیرا که برآمدن بقصد مکه حاصل شد و اگر سوگند خورد که بمکه نروم
تا آنکه در مکه نه درآید حانث نشود و اگر سوگند خورد که بمکه خواهم رفت در آخر حیوة خود حانث شود زیرا که در آخر حیوة معلوم میشود
که بمکه نرفت مسئله اگر سوگند خورد که فردا اگر استطاعت باشد بمکه روم و فردا بسبب مانع چون مرض یا منع سلطان نرفت
اگر نیت کرده است استطاعت حقیقی را عند الله حانث نشود زیرا که استطاعت حقیقی قدرت تام است که مقارن فعل باشد
و در قضا حانث شود زیرا که در عرف طلاق است استطاعت بر سلامت اسباب و آلات بود مسئله اگر سوگند خورد که بیرون نیایم
مگر باذن او برای هر برآمدن اذن لازم بود هرگاه که بی اذن برآید حانث شود مسئله اگر زوج در وقت برآمدن زوجه
سوگند خورد بانیکه گفت اگر برآمدی ترا طلاق است یا در وقت زدن او کنیزک را گفت اگر زدی ترا طلاق اگر

اگر بهمان وقت بر آمد یا زد حانث شود یعنی زوجه مطلقه گردد و اگر نشست بعد از آن بر آمد یا زد حانث نشود زیرا که شرط
کرده است همان بر آمدن و همان زدن را از آنست که این سوگند را یمین فور گویند کذا فی الهدایه مسئله هر که او را شخصی گفت
طعام با من بچاشت بخوری در جواب سوگند خورد بانکه گفت اگر طعام بچاشت خورم بنده من آزاد اگر طعام بچاشت با وی نخورد حانث نشود
اگرچه تنها یا با دیگری خورده باشد اگر در جواب آن سوگند خورد بانکه گفت اگر طعام بچاشت امروز نخورم بنده من آزاد بهر حال که
طعام بچاشت خورد حانث شود زیرا که اگر مقصود جواب وی میبود لفظ امروز را ذکر نمیکرد چون ذکر کرد معلوم شد که این سوگند جدا است
بجواب آن شخص تعلق ندارد مسئله اگر سوگند خورد که بر دابه زید سوار نشوم بعد از آن بر دابه غلام زید که ماذون بتجارت است
سوار شد اگر غلام مدیون است چنانکه دین او قیمت و کسب او را شامل است حانث نشود و اگر مدیون نیست یا چنان دین نیست و یا نیت
کرده است دابه که خاص برای زید است نیز حانث نشود و اگر نیت کرده است دابه که ملک زید است حانث شود و نزدیک امام ابو یوسف
که نیت دابه خاصه زید کرده است نیز حانث شود و نزدیک امام محمد بی نیت نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که از این درخت
نخورم بخوردن میوه آن حانث شود زیرا که معنی حقیقی متعارف نیست بنا بر آنکه درخت را کسی نمی خورد مسئله اگر سوگند خورد که
از این گندم نخورم نزدیک امام اگر خائیده خورد حانث شود زیرا که معنی حقیقی مستعمل است پس همین معتبر باشد نزدیک
صاحبین اگر آرد کرده بخورد نیز حانث گردد زیرا که متعارف معنی مجازی است پس حقیقی و مجازی هر دو معتبر بود مسئله اگر سوگند خورد
که از این آرد نخورم چون آنرا پخته بخورد چنانکه متعارف است حانث شود و بخوردن آرد خام حانث نگردد زیرا که معنی حقیقی
مستعمل نیست مسئله اگر سوگند خورد که بریان نخورم چون گوشت بریان خورد حانث شود بخلاف اگر غیر آن چون بادنجان
یا زردک بریان خورد حانث نگردد مگر آنکه آنرا نیت کرده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که طبیخ نخورم چون گوشت
شوربا دار خورد حانث شود بخلاف اگر قلیه خشک خورد حانث نگردد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر سوگند خورد که سر نخورم چون
سری که آنرا در تنور بریان کنند و در شهری میفروشند خورد حانث شود زیرا که در یمین اعتبار عرف است مسئله اگر سوگند خورد که
پیه نخورم نزدیک امام چون پیه شکم خورد حانث شود و نزدیک صاحبین اگر پیه پشت خورد نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که نان نخورم
بخوردن نان متعارف چون نان گندم و جو حانث شود و اگر نان برنج خورد حانث نگردد مگر آنکه در شهری که در خوردن نان برنج
متعارف باشد مسئله اگر سوگند خورد که فاکهه نخورم نزدیک امام بخوردن سیب و زردآلو و خربزه حانث شود و نزدیک صاحبین بخوردن
انگور و انار و خرما تر نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که از جوی یا از نهر آب نخورم نزدیک امام چون از جوی یا

١٤٥

از نهر بدین خورد حانث شود و اگر بدست یا بظرفی خورد حانث نگردد کذا فی جامع الرموز و نزدیک صاحبین بهر طریق که بخورد
حانث شود و اگر سوگند خورد که آب جوی یا نهر نخورم بهر طریق که بخورد باتفاق حانث گردد مسئله اگر حاکم شهر مردی را سوگند داد که هر مفسد
که در شهر آمده است از ان خبر دار کند اگر در حال حکومت وی خبر دار نکرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که زید را خواهم زد یا او را
جامه خواهم پوشانید یا با وی سخن خواهم کرد یا او را زیارت خواهم کرد اگر در حیات وی او را زد یا جامه پوشانید یا با وی سخن کرد
یا او را زیارت کرد حانث نشود و اگر سوگند خورد که زید را غسل خواهم داد اگر بعد از مردن زید او را غسل داد نیز حانث نگردد
مسئله اگر سوگند خورد که در نزدیکی قرض او را ادا خواهم کرد چون پیش از یک ماه ادا کند حانث نشود و اگر ماه تمام شد و ادا نکرد
حانث شود زیرا که ماه بعید است مسئله اگر سوگند خورد که ادام نخورم نزدیک شیخین چون نان خورش شوربا دار خورد که نان دران
غوطه خورد و در نگ گیرد حانث شود و نمک نیز ادام است نزدیک ایشان و بخوردن گوشت بریان و مانند آن حانث نگردد
و نزدیک امام محمد و بیک روایت از امام ابو یوسف هر چیز را که در غالب با نان خورده شود ادام است کذا فی الهدایه و آنچه از معنی
در ترجمه مذکور است که ادام آنست که نان با آن نیک شود و صلاح پذیرد و لذت دهد سائل باشد یا غیر سائل مطابق امام
محمد است کما لا یخفی مسئله اگر سوگند خورد که ازین بسر نخورم چون بعد از رطب شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد
که ازین رطب نخورم چون بعد از تمر شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که ازین شیر نخورم چون ماست یا لوده
خورد حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که گوشت نخورم چون ماهی خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که گوشت نخورم
سوگند خورد که پیه نخورم بعد از ان خورد پیه را حانث نباشد مسئله اگر سوگند خورد که رطب نخورم و خوشه بسر خرید
حانث نشود و اگرچه چیزی از رطب نیز دران باشد زیرا که حکم مر غالب راست کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد
که رطب نخورم یا سوگند خورد که بسر نخورم یا سوگند خورد که رطب و بسر نخورم نزدیک امام بخوردن مذنب در هر سه صورت
حانث شود زیرا که بعض مذنب رطب بود و بعض آن بسر باشد پس هر که آنرا خورد هر دو را خورده باشد مسئله
اگر سوگند خورد که گوشت نخورم بعد از ان جگر و شکنبه خورد در شهری که جگر و شکنبه را با گوشت فروشند حانث شود
اما در عرف ما حانث نشود زیرا که در عرف جگر و شکنبه را از گوشت نمی شمرند لیکن اگر گوشت خوک یا آدمی خورد
حانث شود زیرا که گوشت است اگرچه خوردن آن حرام است مسئله غدا طعامی است که از صبح تا ظهر خورند
و عشا طعامی است که از ظهر تا شب خورند و سحور طعامی که از نصف شب تا طلوع صبح خورند پس اگر سوگند خورد

که طعام غذا نخورم اگر از صبح تا ظهر زیاده از نصف سیری خورد حانث شود و بخوردن یکدو لقمه حانث نگردد
و اگر بقدر سیری سیر خورد شهری حانث شود و بدوی حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد که
نیاشامد یا سوگند خورد که نخورد یا سوگند خورد که نپوشد و نیت کرد معین را نیت او را اعتبار نکنند زیرا که نیت
در ملفوظ باشد بنا بر آنکه نیت برای تعیین چیزیست که محتمل لفظ بود و وی در لفظ چیزی ذکر نکرده است که به نیت
آنرا معین سازد پس هر چه آشامد یا خورد یا پوشد حانث شود کذا فی الهدایه و الکفایه و اگر سوگند خورد که طعام نخورم
یا سوگند خورد که جامه نپوشم یا سوگند خورد که شراب نیاشامم و نیت کرد معین را عند الله نیت وی معتبر باشد و قاضی
آنرا اعتبار نکند زیرا که لفظ عام است پس نیت تخصیص خلاف ظاهر باشد و قاضی خلاف ظاهر را بی بینه اعتبار نکند
کذا فهم من الکتب مسئله اگر سوگند خورد که امروز آب این کوزه خورم و در آن آب نیست یا بود بعد از آن همون روز
ریخته شد نزد یک طرفین حانث نشود و نزد یک امام ابو یوسف حانث شود و سوگند بخدا باشد یا بالطلاق یا بالعتاق
بود زیرا که نزد یک طرفین امکان بر شرط است مر صحت حلف را و نزد یک امام ابو یوسف شرط نیست و اگر سوگند خورد
که آب این کوزه بخورم و ذکر نکرد لفظ امروز را اگر در کوزه آب نیست نزد یک طرفین حانث نشود و نزد یک امام ابو یوسف
حانث شود و اگر بود و ریخته شد نزد یک همه حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که بر آسمان رود یا سوگند خورد که فلان
سنگ را زر گرداند یا سوگند خورد که زید را بکشد و وی میداند که زید مرده است سوگند جایز بود زیرا که برات
از آن متصور باشد بنا بر آنکه ممکن است که حق تعالی در حق بعضی اولیا این چیزها را خلق کند چون در مسائل معجزات
بالفعل حانث شود و در صورت سیوم اگر از مردن زید خبر ندارد حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که زن خود را
نزند بعد از آن برای گرفتن انتقام و رسانیدن الم او را از موی کشید یا خفه کرد یا بدندان گزید حانث شود
زیرا که اینهمه در حکم زدن است اما اگر مزاح کرده است حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد یا
گفت مر زوجه خود را که اگر ریسمان تو بپوشم هدی باشد بعد از آن پنبه خرید و زوجه او از آن ریسمان ساخت چون
بافته شد وی از آن جامه پوشید آن جامه هدی باشد یعنی آنرا بمکه فرستد تا بر فقرا تصدق کند و نزد یک صاحبین
اگر در روز حلف پنبه در ملک او بود حانث شود پس چنین کند و اگر نه حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زیور نپوشد
بعد از آن انگشتری زر پوشید حانث شود و اگر انگشتری نقره پوشیده است حانث نگردد زیرا که انگشتری

از زر زیور ست واز نقره زیور نیست واگر رشته مروارید پوشید نزد یک صاحبیه حانث شود اگرچه رشته مرصع نباشد
ونزدیک امام حانث نشود مگر آنکه رشته مرصع باشد زیراکه رشته مروارید که مرصع نبود نزد یک امام زیور نیست ونزد یک صاحبیه
زیور ست وبه یفتی مسئله اگر سوگند خورد که برین فراش خواب نکنم بعد ازان چادر شب انداخت خواب کرد حانث شود
زیراکه چادر شب تابع فراش ست واگر بران فراش فراش دیگر انداخت بخواب رفت حانث نشود زیراکه فراش دیگر
تابع فراش اول نشود مسئله اگر سوگند خورد که بر زمین نه نشیند وبر کلیم یا بر بوریا که بر زمین فرش کرده اند
نشست حانث نشود زیراکه در عرف بر زمین نه نشسته ست واگر نشست چنانکه میان وی ومیان زمین
لباس وی حائل شد حانث شود زیراکه در عرف بر زمین نشسته ست ودر جامع الرموز میگوید اگر جامهای تن را
بر زمین فرش کرده نشست حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که برین تخت نه نشیند وبالای آن فرش کرده نشست
حانث شود زیراکه فرش تخت تابع تخت ست بنابر آنکه نشستن بر تخت بغیر فرش عادت نیست اما اگر بالای آن تخت
تخت دیگر انداخت وبر آن نشست حانث نگردد زیراکه تخت دیگر تابع تخت اول نبود مسئله اگر سوگند خورد
که فلان کار را نخواهم کرد در تمام عمر خود هرگاه که بکند حانث شود واگر سوگند خورد که فلان کار را نخواهم کرد چون در تمام عمر
خود یکبار کند حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت پیاده رفتن را بکعبه بر خود لازم کردم حج ویا عمره پیاده
کردن واجب شود واگر در راه سوار شد دم لازم گردد ودر جامع الرموز میگوید از در خانه خود پیاده رفتن لازم گردد
مگر آنکه قدرت نداشته باشد ونزدیک بعضی از موضع احرام پیاده رفتن لازم شود واگر سوگند خورد باینکه گفت بر خود
لازم کردم بر آمدن یا رفتن را بسوی کعبه یا سوگند خورد باینکه بر خود لازم کردم پیاده رفتن را بسوی حرم یا بسوی
مسجد حرام یا بسوی صفا یا بسوی مروه نزدیک امام هیچ لازم نشود ونزدیک صاحبیه برای حج یا عمره پیاده رفتن
واجب شود مسئله هرکه بنده خود را گفت اگر امسال حج نکنم تو آزادی بعد از مدتی گفت که من امسال حج کردم ودو گواه
گواهی دادند که این شخص امسال در کوفه ضحیه داده ست نزدیک شیخین بنده آزاد نشود زیراکه شهادت بر نفی مردود باشد
ونزدیک امام محمد آزاد شود زیراکه شهادت با ضحیه در کوفه شهادت بر امر معلوم ست وازان لازم می آید که حج نکرده است
ونفی که علم شاهد بآن محیط باشد بمنزلهٔ اثبات ست کما بین فی اصول الفقه ودر جامع الرموز میگوید امر منفی
بهیچ جهه بشهادت ثابت نشود هرکه سوگند خورد که روزه ندارد وچون بنیت روزه یک ساعت گذرد امساک کند

کند حانث شود واگر سوگند خورد که یک روز روزه ندارد حانث نگردد زیرا که مراد باین تمام روزه است کما صحیح تا قیام

مسئله اگر سوگند خورد که لایصلی تا یکرکعت تمام نکند حانث نشود واگر سوگند خورد که لایصلی صلوة تا یک شفعه تمام نگذارد

حانث نگردد مسئله هر که مر زوجه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق بزائیدن ولد مرده طلاق واقع شود واگر مر کنیزک

خود را گفت اگر زائیدی تو آزاد و کنیزک ولد مرده زائید آزاد گردد مسئله اگر خواجه کنیزک خود را گفت اگر زائیدی ولدی تو

آزاد و کنیزک ولد مرده زائید بعد ازان زنده زائید نزدیک امام ولد زنده آزاد شود و نزدیک صاحبین آزاد نشود زیرا که

سوگند بمرده منحل شده است مسئله هر که سوگند خورد که دین فلان را امروز ادا کند و در بهای او درهم زیوفه را یا نبهرجه را

یا مستحقه را ادا کرد یا بدست دائن چیزی را از مال خود بمقابله دین فروخت و دائن آنرا قبض نمود حانث نشود واگر ادا کرد

ستوقه را یا رصاص را یا دائن آن دین را بوی بخشید حانث شود و معنی زیوفه و نبهرجه و ستوقه در مسائل شتی از

کتاب القضا مذکور شود و مستحقه آنست که حق شخصی دیگر باشد و رصاص آنکه در ان ارزیز بود مسئله هر که سوگند خورد که دین

خود را متفرق قبض نکند چون تمام دین را متفرق قبض کند حانث شود اما اگر از غیر مدیون متفرق گرفت و یا جزوی را

گذاشت از مدیون متفرق گرفت یا تمام را بدو وزن متصل گرفت حانث نشود زیرا که در اول تمام را از مدیون نگرفته است

و در ثانی تمام را متفرق نگرفته است و در ثالث متفرق نگرفته است بنا بر آنکه بدو وزن گرفتن در عرف فاصل تفریق نیست زیرا که گاه

وزن کل بیکدفعه متعذر میباشد مسئله هر که سوگند خورد بانیکه گفت اگر باشد مرا مگر صد درم بنده آزاد یا زن او طلاق و وی کم از صد درم

مالک است حانث نشود زیرا که در عرف مقصود ازین کلام نفی زیادتی از صد باشد و همین حکم است اگر گفت غیر صد یا سوای صد کذا فی الهدایه

مسئله هر که سوگند خورد که ریحان نبوید گل یا یاسمن بوئید حانث نشود زیرا که ریحان ساق دار نباشد و گل یا یاسمن ساق دار بود

مسئله اگر سوگند خورد که بنفشه را و گل را نبوید بعد ازان که شاخ آنرا که بران برگ بود بوئید حانث نشود باب الحلف

بالقول مسئله هر که سوگند خورد که بفلان سخن نکند چون وی در خواب شد با وی سخن کرد بقصد آنکه وی بیدار شود

حانث شود واگر سوگند خورد که با وی سخن نکند مگر باذن وی بعد ازان بعلم باذن وی سخن کرد حانث شود اگرچه وی رخصت داده

کرده باشد زیرا که اذن بعلم را اعتبار نبود و نزدیک امام ابویوسف حانث نشود زیرا که اذن حاصل شده است اگرچه او را علم بآن نباشد

مسئله اگر سوگند خورد که بخداوند این جامه سخن نکنم چون وی آنجامه را فروخت با وی سخن کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد که با این جوان

سخن نکنم چون پیر شد با وی سخن کرد حانث گردد زیرا که مراد ذات شخص باشد نه بوصف او مسئله اگر سوگند

۱۴۹

خورد باین که گفت اگر این غلام را بفروشم آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار فروخت آزاد شود زیرا که شرط عتق در ملک وی
موجود شده است و نیز اگر گفت اگر بخرم این غلام را آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار خرید آزاد شود دلیل این در ترجمه بلکه گویست
مسئله هر که سوگند خورد بانکه گفت اگر این بنده را بفروشم زن او را طلاق بعد ازان او را آزاد کرد یا مدبر ساخت زن او را طلاق افتد زیرا که
شرط طلاق موجود شد مسئله اگر سوگند خورد که فلان زن را نکاح نکند بعد ازان وکیل وی آن زن را برای وی نکاح کرد حانث
شود اگرچه پیش از حلف وکیل کرده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز اگر سوگند خورد که زن خود را طلاق ندهد یا سوگند خورد که از زن خود
خلع نکند یا سوگند خورد که بنده خود را آزاد نکند بعد ازان وکیل وی طلاق داد یا خلع کرد یا آزاد نمود حانث شود مسئله اگر سوگند خورد
که بطلاق کتابت ننویسم بعد ازان از شخصی نویسانید اگر خود نوشتن میداند حانث نشود و اگر نه حانث شود کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر سوگند خورد که از خون عمد صلح نکند بعد ازان وکیل وی صلح کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد که بفلانی چیزی
نبخشم یا سوگند خورد که بوی چیزی تصدق نکنم یا سوگند خورد که بوی قرض ندهم یا سوگند خورد که از وی قرض نستانم یا
سوگند خورد که پیش وی امانت نگاه ندارم یا سوگند خورد که امانت او را نگاه ندارم یا سوگند خورد که فلان چیز را بوی عاریت دهم
یا سوگند خورد که از وی چیزی عاریت نگیرم یا سوگند خورد که ذبح نکند یا سوگند خورد که بنده خود را نزند یا سوگند خورد که دین او را
ادا نکنم یا سوگند خورد که دین خود را از وی نستانم یا سوگند خورد که خانه بنا نکند یا سوگند خورد که جامه ندوزد یا سوگند خورد که لباس
نپوشاند یا سوگند خورد که او را سوار نکنانم بعد ازان وکیل وی یکی ازین چیزها کرد حانث شود زیرا که مامور اینجا سفیر محض است
پس گویا که آمر خود این چیزها کرده است ازانست که حقوق این عقود بجانب آمر راجع شود مسئله اگر سوگند خورد که نخرد و یا
سوگند خورد که نفروشد یا سوگند خورد که بکرایه ندهد یا سوگند خورد که بکرایه نستاند یا سوگند خورد که بمال صلح نکند یا سوگند خورد
که قسمت نکند یا سوگند خورد که ولد خود را نزند بعد ازان وکیل وی یکی ازین چیزها کرد حانث نشود زیرا که درین عقود حقوق عقد
بجانب وکیل راجع شود و موکل چیز را ناکرده است که حانث گردد و فرق در زدن بنده و در زدن ولد آنست که در بنده وکالت
جایز است و در ولد جایز نیست زیرا که بنده مال است و وکالت در مال جایز است بخلاف ولد که آن مال نیست که وکالت
دران جایز باشد مسئله اگر سوگند خورد که سخن نکند بعد ازان قرآن خواند یا تسبیح گفت یا تهلیل گفت یا تکبیر گفته باشد در نماز
حانث نشود و اگرچه خارج نماز باشد زیرا که در عرف این را سخن نگویند و نزدیک امام شافعی حانث شود و هو القیاس زیرا که
در حقیقت سخن است مسئله هر که سوگند خورد باین که گفت روزی که بفلانی سخن کنم زن او را طلاق چون با وی سخن کند

۱۵۰

طلاق واقع شود اگرچه در شب کرده باشد زیرا که چون روز با فعل غیر ممتد مقارن شود مراد ازان مطلق وقت باشد
واگر نیت روز کرده است تصدیق کنند زیرا که روز بمعنی خود نیز مستعمل است و نزدیک امام ابو یوسف در دیانت قبول کنند
و در قضا قبول نکنند زیرا که خلاف متعارف است واگر گفت شبی که بفلانی سخن کنم زن او طلاق چون در روز سخن کند
طلاق واقع نشود زیرا که اطلاق شب مطلق وقت نیامده است کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت اگر
بیش ازانکه زید بیاید یا تا آنکه زید بیاید بفلانی سخن کنم زن او طلاق اگر پیش از آمدن زید با وی سخن کند حانث شود
واگر بعد از آمدن زید سخن کرد حانث نباشد واگر زید بمرد یمین ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف ساقط نشود کذا فی
الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که با بنده زید سخن نکنم چون آن بنده از ملک زید برآمد با وی سخن کرد حانث نشود اگرچه
در وقت حلف بجانب آن بنده اشارت کرده باشد زیرا که بنده قابل آن نبود که کسی با وی عداوت کند بلکه عداوت با وی
از جهت خواجه وی باشد و نزدیک امام محمد و امام زفر اگر بجانب بنده اشارت کرده است حانث شود کذا فی الهدایه و اگر سوگند
خورد که با زن زید سخن نکند یا سوگند خورد که با دوست زید سخن نکند یا سوگند خورد که در خانه زید نه درآید بعد ازان چون زن زید
از زید جدا شد و دوست زید را با زید دوستی نماند و خانه زید از ملک زید برآمد وی با آن زن و دوست سخن کرد و در آن خانه
درآمد اگر در وقت حلف بجانب آن زن و دوست و خانه اشارت کرده است حانث شود و اگر اشارت نکرده است حانث نشود
زیرا که بذات اینها عداوت ممکن است مسئله اگر سوگند خورد که لا اکلمه حینا و لا زمانا او الحین او الزمان یعنی سوگند خورد
که حینی تا زمانی بفلانی سخن نکند اگر از حین و زمان معین مراد داشته است همون بود و اگر نه تا شش ماه با وی سخن نکند
و اگر کند حانث شود بعد ازان حانث نشود زیرا که بی نیت معین مراد از حین و زمان شش ماه بود و اگر زمانه معین نیت کرده است
چون دران زمانه معین با وی سخن کند حانث گردد و در لفظ دهر نیت که نکرده باشد امام دران توقف کرده است و گفته است لا ادری
ما الدهر و نزدیک صاحبین مثل حین باشد لیکن مراد از دهر نیز نزدیک ایشان شش ماه بود و آنکه معرفه باشد باتفاق مراد ازان عمر و ابد بود
مسئله اگر سوگند خورد که لا اکلمه ایاما سه روز واقع شود و اگر گفت لا اکلمه ایاما کثیرة یا لا اکلمه الایام نزدیک امام بر ده روز واقع شود
و نزدیک صاحبین بر ایام هفت روز و اگر سوگند خورد که لا اکلمه الشهور نزدیک امام بر ده ماه واقع شود و نزدیک صاحبین بر دوازده ماه
کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد باینکه گفت اول بنده را که خرید کنم آزاد باشد بعد ازان یک بنده بخرید آزاد شود اگر دو بنده
بیک عقد خرید بعد ازان یک بنده را خرید بعقد دیگر هیچ یکی آزاد نشود زیرا که شرط عتق موجود نشد و اگر گفت اول بنده را بهاء یک عقد

خرید کند آزاد باشد در صورت مذکور بنده را که بعد از دو بنده خریده است آزاد گردد زیرا که اول بنده را که بیک عقد خریده است
همه بنده است مسئله اگر سوگند خورد بانکه گفت آخر بنده را که خرید کنم آزاد باشد بعد از آن یک بنده را خرید و مرد بنده آزاد نشود
زیرا که شرط عتق موجود نشد و اگر بعد از خریدن یک بنده دیگر خرید بعد از آن مرد بنده دیگر از روز خریدن از تمام مال آزاد شود
زیرا که از مردن حالف معلوم شد که بنده اخیر از وقت خریدن اخیر بوده است و نزدیک صاحبین در وقت مردن حالف از ثلث مال او
آزاد گردد زیرا که از مردن حالف معلوم شده است که بنده اخیر همین بوده است اگر سوگند خورد بانکه گفت اگر زنی را که تزویج کنم آزاد شود
سه طلاق بعد از آن زنی خواست بعد ازین زنی دیگر خواست بعد از آن مرد نزدیک امام زن دیگر از وقت تزویج بسه طلاق مطلقه
و از زوج خود وارث نباشد زیرا که زوج او بآن حلف فار نگردد و نزدیک صاحبین از وقت موت بسه طلاق مطلقه شود و از زوج
خود وارث باشد زیرا که زوج او بدان فار گردد مسئله اگر گفت هر بنده که از آمدن فلان مرا خبر دهد آزاد باشد بعد از آن سه غلام
متفرق خبر دادند اول آزاد باشد اگر هر سه یکجا خبر دادند هر سه آزاد شوند مسئله هر که پدر خود را بنیت کفارت خرید پدر آزاد
گردد و کفارت ادا شود و نزدیک امام شافعی و امام زفر کفارت ادا نشود و دلیل این در ترجمه است مسئله هر که گفت اگر فلان بنده را بخرم
آزاد باشد بعد از آن آن را بنیت کفارت خرید کفارت وی ادا نشود زیرا که علت عتق همین است و شرا شرط عتق است و نیت کفارت
مقارن شده است بشرط عتق نه بعلت آن در این بحث است کذا فی العربی مسئله هر که کنیزک شخصی نکاح کرد و کنیزک از وی ولد
آورد بعد از آن وی بآن کنیزک گفت اگر ترا از خواجه تو بخرم تو از کفارت یمین من آزادی چون آن را از خواجه او بخرد آزاد گردد و کفارت باقی ماند
زیرا که آزاد شدن آن بنابر نسبت که ام ولد اوست مسئله اگر گفت کنیزکی را که سریت کنم آزاد باشد بعد از آن کنیزک را که در ملک وی بود
سریت کرد آزاد شود و اگر کنیزکی را که بعد از حلف خریده است سریت کرد آزاد نشود زیرا که در وقت حلف کنیزک او نبود بخلاف امام زفر که نزد وی
بهر حال آزاد شود مسئله هر که سوگند خورد بانکه گفت هر بنده او آزاد هر بنده که در ملک او باشد از غلام و کنیزک و از ام ولد و مدبر همه آزاد
شود مگر مکاتب او زیرا که در ملک او نیست مگر آنکه مکاتب را نیز نیت کرده باشد آن زمان مکاتب نیز آزاد شود مسئله هر که با سه بنده خود
گفت این آزاد است یا این و این سیوم آزاد شود و در دو اول خواجه را اختیار بود هر کرا ادا ند آزاد کند و نیز اگر با سه زوجه خود گفت
این طلاق است یا این و این را سیوم مطلقه شود و از دو اول هر کرا اداند اختیار کند مسئله اگر سوگند خورد بانکه گفت ان بعت
لک ثوبا فعبدی حر اگر با مروی فروخت بنده آزاد شود و اگر بی امر فروخت آزاد نشود و اگر گفت ان بعت ثوبا لک یا گفت
ان اکلت لک طعاما یا طعاما لک یا گفت ضربت لک ولدا یا ولدا لک بنده آزاد شود اگرچه بی امر وی فروخته باشد

یا هزده باشد یا زده باشد در ترجمه این را تفصیل کرده ام اگر خواهی که بتحقیق این واقف شوی فلیرجع الیها مسئله اگر زنی با زوج
خود گفت تو بر من زن بگیر جوستی وی در جواب آن گفت هر زنیکه او راست آنرا طلاق بر آن زن طلاق واقع شود اگر
گفت نیت من غیر آن بود عند الله اعتبار کند و عند القاضی اعتبار نکند **کتاب الحدود** مسئله حد در شرع عقوبتی است
معین که برای حق الله و امتثال امر او واجب شود و تعزیر و قصاص حد نیست بنا بر آنکه تعزیر معین نیست و قصاص حق ولی قصاص است
و در جامع الرموز میگوید که قصاص و قتل مرتد از حدود است مسئله زنا که بران حد واجب شود غایب شدن آلت حشفه مرد عاقل است
در قبل زنی مشتهاة که در ملک نکاح یا در ملک رقبه یا در شبهه آن ملک نباشد پس اگر مستعده باشد تا نالت او وطی کرد حد نبود زیرا
از شبهه ملک خالی نیست و نیز اگر کودکی یا مجنونی در قبل زنی یا مرد عاقل در قبل غیر مشتهاة یا در دبر مشتهاة یا در دبر غلام
دخول کند حد لازم نیاید و نیز اگر کنیزک مشترکه را یا منکوحه بنکاح فاسد وطی کرد حد نباشد مسئله زنا ثابت نشود مگر بگواهی چهار مرد عادل
در یک مجلس بزنا صریح کذا فی حاشیة الچلپی امام یا قاضی از گواهان حقیقت زنا را بپرسد که زنا چه چیز است و وی چگونه زنا کرده است
و کجا کرده و چه وقت کرده است و به که کرده است زیرا که بعضی مردم هر وطی حرام را زنا گویند و نیز دیدن نامحرم را و مساس کردن آن را
زنا نامند و نیز التقاء ختانین را و وطی در ران را زنا گویند و نیز زنا که در دار حرب یا در دار بغی باشد بر آن حد لازم نشود و نیز اگر
از وقت زنا یکماه گذشته باشد حد ساقط شود و نیز در وطی بشبهه چون وطی کردن پدر کنیزک پسر خود را حد لازم نگردد و بس سوال
کردن از حقیقت زنا چاره نبود مسئله چون گواهان گواهی دهند که دیده ایم او را که وی بفلان زن در فرج او چون میل در مکحله زنا کرده است
قاضی ایشان را در سر و علانیه تزکیه کند و بعد تزکیه حکم نماید و نیز اگر زانی در چهار مجلس مختلف اقرار کرد بر وی حد حکم کند لیکن در هر مجلس اقرار او را رد
کند تا بگوید بگر تا ز جهتی بود یا دیوانه بودی و جز آن و در مجلس چهارم چنانکه از گواهان پرسیده بود از حقیقت زنا سوال کند اما از وقت زنا
از وی نپرسد زیرا که سوال از وقت برای احتمال تقادم بود و آن در اقرار مفید نیست و بقول بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که احتمال
هست که در وقت صبا زنا کرده باشد چون از سوال فارغ شود مستحب است که رجوع از اقرار روی تلقین نماید چنانکه بگوید که شاید تو بوسه
یا مساس کرده باشی یا بر دو ران پوشیده یا وطی بشبهه کرده باشی اگر از اقرار خود برگشت بگذارند اگرچه در عین زدن حد باشد
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن باشد یعنی مسلم مکلف و آزاد بود و پیش از زنا زنی را بنکاح صحیح وطی کرده باشد او را در میدان
وسیع سنگسار کنند اول گواهان سنگ زنند زیرا که در رجم واجب است که شروع از گواهان باشد کذا فی جامع الرموز بعد از آن
امام یا قاضی سنگ اندازد بعد از آن مردم سنگ زنند تا آنکه هلاک شود و در مقر شروع از امام یا قاضی کند کذا فی جامع الرموز

۱۵۳

و چون هلاک شود او را غسل دهند و کفن بپوشانند و بروی نماز گذارند و اگر زانی محصن نباشد آزاد را صد تازیانه زنند و بنده را
پنجاه تازیانه چنانکه زنند بسیار سخت یا سست نزنند و تازیانه را ذنب نباشد و خار و گره نبود و جامه‌ها را از تن زانی کشیده
باشد چنانکه کشف عورت او نشود و زانی در وقت زدن ایستاده باشد و بر تمام بدن او متفرق زنند مگر بر سر و روی و فرج او
تازیانه نزنند و زننده تازیانه را در وقت زدن بالای سر نبرد و لیکن بعد از زدن تازیانه را به بدن او نکشد و اگر زانی بنده باشد
نصف حد مذکور او را پنجاه تازیانه زنند و خواجه او بی اذن امام او را حد نزند و نزد امام شافعی خواجه تواند که بی اذن امام
بنده خود را حد زند مسئله زن را در وقت زدن حد بنشانند و جامه‌ها او را از بدن او نکشند مگر پوستین را و جامه حشو دار را
و جایز است که در وقت رجم او را تا ناف یا تا سینه در زمین دفن کنند و مرد را دفن نکنند مسئله در تازیانه در رجم جمع نکنند
و نیز در تازیانه و اخراج از شهر جمع ننمایند مگر از برای سیاست و صلاح خلق کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن مریض
بود او را عین مرض سنگسار کنند و اگر غیر محصن مریض باشد تا زمان صحت او را در بند کنند چون صحیح شود تازیانه زنند
مسئله اگر زن حامله زنا کرد بعد از وضع حمل او را سنگسار کنند و اگر حد او تازیانه باشد بعد از نفاس او را تازیانه زنند

باب الوطی الذی یوجب الحد والذی لا یوجب الحد

● مسئله حد بشبهه ساقط شود لقوله علیه السلام
ادرءوا الحدود بالشبهات کذا فی الهدایه مسئله شبهه که حد را ساقط گرداند دو نوع است یکی شبهه در فعل و آن آنست که غیر دلیل را
دلیل گمان کند چنانکه وطی حرام را حلال دانسته وطی کند چون کنیزک پدر را یا کنیزک مادر را یا کنیزک زوجه را یا معتده مطلقه ثلث را یا معتده
طلاق علی مال را یا کنیزک خواجه خود را یا ام ولد خود را که در عده عتق بود و کنیزک کسی را که گروی باشد وطی کرد و بعد از وطی گفت
من این را حلال دانسته بودم حد ساقط شود و در کنیزک گروی اختلافات و صحیح آنست که مذکور شد و اگر گفت میدانستم که بر من
حرام است حد لازم آید کذا فی الهدایه دوم شبهه در محل و آن آنست که از دلیل شرعی فهمیده باشد که وطی آن بر من حرام نیست
چون کنیزک پسر و معتده بطلاق باین و کنیزکی که آنرا بعد از فروختن بمشتری تسلیم نکرده باشد و کنیزکی را که در مهر زن داده باشد
و لیکن تسلیم ننموده باشد و کنیزک مشترک و کنیزک گروی بروایه غیر صحیح کذا فی الهدایه و در این نوع حد لازم نیاید اگرچه بعد از وطی بگوید
میدانستم که این وطی بر من حرام است اگر تفصیل آن خواهی فلیرجع الی الترجمه مسئله در وطی بشبهه در فعل اگر دعوی نسب کند ثابت
نشود و در وطی بشبهه در محل بدعوی کردن نسب ثابت شود مسئله اگر کنیزک برادر خود را یا عم خود را وطی کرد حد لازم شود و نیز اگر
اجنبیه را که در فراش خود یافته است وطی کرد حد لازم آید اگرچه وطی کننده نابینا بود مسئله اگر حربی و حربیه با امان در دار الاسلام

۱۵۵

اگر ذمی یا ذمیه با حربیه و حربی با ذمیه زنا کرد بر ذمی و ذمیه حد لازم شود و بر حربی و حربیه حد لازم نشود زیرا که اگر حربی یا حربیه در دار حرب زنا می شد بر ایشان حد لازم نیاید پس در دار اسلام نیز لازم نیاید و نزدیک امام ابو یوسف بر همه حد لازم شود و بیک قول از امام محمد اگر ذمی بحربیه زنا کرده است بر ذمی حد لازم آید و اگر حربی بذمیه زنا کرد بر هیچ یکی حد واجب نشود مسئله اگر زنی را بر نوشه فرستادند و گفتند این زوجه تست و آن زوجه او نبود و وطی آن کرد بر وی حد لازم نشود و مهر آن بر وطی کننده واجب گردد مسئله اگر وطی کرد بنکاح مرزنی را که نکاح وی او را حلال نبود نزدیک امام بر وی حد لازم نشود زیرا که شبهه نکاح حد را ساقط میکند حد را مسئله بوطی بهیمه حد لازم نشود و تعزیر لازم گردد زیرا که وطی بهیمه جنایتی ست که در آن حد بقدر نیست کذا فی حاشیة الجلبی مسئله هر که لوطت کرد نزدیک امام بر وی حد لازم نشود و نزدیک صاحبیه و بیک قول امام شافعی بر وی حد لازم شود زیرا که فعلی ست در معنی زنا بنا بر آنکه دفع شهوه است در محل مشتهی بوجه کمال و حرام محض ست امام میگوید این فعل زنا نیست بنا بر آنکه صحابه رضی الله تعالی عنهم در موجب آن اختلاف دارند نزدیک بعضی هر دو را باید سوخت و نزدیک بعضی بر هر دو دیوار باید انداخت و نزدیک بعضی هر دو را از مکان بلند سرنگون باید برتافت و بالا بر آن سنگها برتافت پس نزدیک امام او را بیکی ازین امور تعزیر کنند مسئله هر که در دار حرب یا در دار بغی زنا کرد و بدار اسلام آمد بر آن اقرار نمود بر وی حد لازم نشود و بر ان نزدیک امام شافعی لازم شود مسئله اگر غیر مکلف بمکلفه زنا کرد بر هیچ یکی ازیشان حد لازم نشود و نزدیک امام زفر و امام شافعی بر مکلفه واجب شود و اگر مکلف بغیر مکلفه زنا کرد بر مکلف باتفاق حد لازم شود کذا فی الهدایه مسئله اگر یکی اقرار بزنا کرد و دیگری اقرار بنکاح کرد حد ساقط شود مسئله هر که بکنیزک شخص زنا کرد و کنیزک بآن هلاک شد حد و قیمه کنیزک بر وی لازم شود مسئله اگر از امام که بالای آن امام دیگر نیست موجب حد صادر شد بر وی حد لازم نشود زیرا که حد از حقوق الله تعالی ست و امام از جانب حق تعالی صاحب آن حق ست اما اگر از امام موجب قصاص صادر شود یا مال کسی بر امام ثابت گردد امام را بآن مواخذه کنند زیرا که قصاص حق وارث ست و مال حق مالک و امام را در حق عباد مواخذه کردن جایز ست کذا فی الهدایه

باب الشهادة على الزنا والرجوع عنها

مسئله اگر گواهان بحد متقادم گواهی دادند مقبول نبود مگر آنکه تقادم ایشان بسبب مسافت راه باشد و گواهی قذف متقادم روا بود و اگر چه بمسافت راه بسبب تقادم نباشد زیرا که در حد قذف حق عبد ست و آن بتقادم ساقط نشود مسئله اگر گواهان بدزدی متقادم گواهی دادند ضمان دزدی بر دزد ثابت شود و قطع ید لازم نیاید زیرا که در دزدی حق عبد ست و قطع ید حق شرع ست و حق شرع بتقادم ساقط شود و نزدیک امام شافعی قطع ید نیز لازم آید مسئله

اگر بعد تقادم اقرار کرد حد لازم شود زیرا که مانع از قبول شهادت شبهه عداوت بود و آن در اقرار موجود نیست چه کسی
با خود عداوت ندارد و در شرب خمر بعد از تقادم با اقرار نیز حد لازم نیاید مسئله تقادم در شرب بدور شدن بوی شراب است
و در غیر شرب بگذشتن یکماه هو الاصح مگر آنکه میان گواهان و قاضی مسافت یکماه بود کذا فی الهدایه مسئله اگر گواهان بر زنا گواهی
بزنا دادند و زانیه غائب است بر زانی حد لازم شود و نیز همین حکم است اگر بر زانیه گواهی دادند و زانی غائب است اما اگر بر دزد
بدزدی او گواهی دادند و صاحب مال غائب است قطع ید لازم نیاید زیرا که در زنا دعوی شرط نیست و در دزدی شرط است
چنانکه در باب سرقت مذکور خواهد شد مسئله اگر چهار گواه بزنا گواهی دادند و در ان در کنجهای خانه اختلاف کردند چنانکه
دو گواه گفت در فلان کنج زنا کرده اند و دو دیگر گفتند در کنج دیگر از همان خانه بر زانی و مزنیه حد لازم شود زیرا که ممکن است که
ابتدای فعل در یک کنج شده و در انتهای آن در کنج دیگر بوده مسئله اقرار بزنا کرد و گفت مزنیه را نمیدانم بر زانی حد لازم شود
زیرا که اگر زن او یا کنیزک او می بود بر وی پوشیده نمیماند مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و گفتند مزنیه را نمیدانیم
بر زانی حد لازم نشود زیرا که احتمال است که موطوئه زوجه او باشد یا کنیزک بوده و مر گواهان را نیز حد قذف نزنند زیرا که چهار
گواه اند و بر چهار گواه حد لازم نشود زیرا که نصاب شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و دو از ان گفتند مزنیه
در ان راضی بود و دو دیگر گفتند راضی نبود نزد امام بر هیچ یکی حد لازم نشود و نزد صاحبین بر زانی حد لازم شود زیرا که چهار
گواه بر زنا وی متفق اند و بر مزنیه حد لازم نیاید زیرا که گواهان در رضای وی اختلاف است دلیل امام اینست که آنچه گواهان بر ان
گواهی دادند یک فعل است پس معلوم شد که دو کس از ایشان در شهادت خود کاذب اند بنا بر آنکه یک فعل برضا و هم بغیر رضا
نمی باشد و اگر یک فعل نیست پس فعلیکه برضا است بران دو گواه شد و بدو گواه زنا ثابت نشود و نیز اگر چهار کس بزنا
گواهی دادند و در شهر زنا اختلاف کردند اگر چه در وقت متفق باشند بر هیچ یکی حد لازم نیاید زیرا که شهادت یکی از
دو فریق مردود است بنا بر آنکه یکی ازان دو فریق البته کاذب است و نزد امام زفر بر هر دو حد لازم شود زیرا که
عدد شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس بزنای زنی گواهی دادند و یک زن گواهی داد که وی بکر است یا گواهان فاسق
بر آمدند حد ساقط شود و گواهان را نیز حد نزنند زیرا که از اهل شهادت اند مسئله اگر چهار فرع از چهار اصل گواهی بزنا دادند
حد لازم نیاید زیرا که چون سخن در میان زبانها افتد در ان تفاوت بسیار رود بعد ازان اگر گواهان اصل نیز بران گواهی بدهند
حد لازم نشود زیرا که بسبب شبهه شهادت ایشان نیز مردود شده است تفصیل این مسائل را در ترجمه کرده ام مسئله اگر چهار نابینا

یا چهار محدود القذف بزنا گواهی دادند حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیند مسئله
اگر کسی گواهی بزنا دادند یا از چهار گواه یکی بعد از گواهی بنده ظاهر شد یا محدود قذف بر آمد حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید
زیرا که نصاب شهادت موجود نشده است مسئله اگر بگواهی چهار کس حد زدند بعد از ان ظاهر شد که یکی بنده بود یا محدود القذف بود
بر هر چهار حد قذف لازم شود و آنکه او را بگواهی ایشان حد زده اند اگر حد تا زیانه است نزد یک امام بدله جراحت بدن او
باطل باشد و نزد یک صاحبین بر بیت المال بود و اگر حد رجم است دیه آن باتفاق در بیت المال باشد کذا فهم من الهدایه مسئله
اگر شخصی بگواهی چهار کس رجم کردند بعد از ان یکی از چهار از گواهی رجوع کرد حد قذف و ربع دیه بروی لازم شود و نزد یک امام زفر
حد قذف لازم نشود و نزد یک امام شافعی بروی قصاص لازم آید مسئله اگر چهار گواه بر شخصی بزنا گواهی دادند پیش از انکه
او را حد زنند یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حد زنا ساقط شود و بر هر چهار گواهان حد قذف لازم آید اگر چه بعد از حکم قاضی
رجوع کرده باشد و نزد یک امام محمد اگر بعد از حکم قاضی رجوع کرده است بر همون که رجوع کرده است حد قذف لازم آید نه بر غیر او
زیرا که شهادت ایشان بحکم قاضی محکم شده است همون که رجوع کرده است حد قذف لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت
ایشان بحکم قاضی تائید کرده شده است ما میگوئیم چون یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حکم قاضی فسخ شد و نزد یک
امام زفر اگر پیش از حکم قاضی رجوع کرده است بروی حد قذف لازم شود مسئله اگر پنج کس بزنا گواهی دادند بعد از ان یکی
از ایشان بعد از رجم از شهادت رجوع کرد هیچ لازم نشود و اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف و ربع دیه لازم آید مسئله اگر بر شخصی
چهار کس بزنا گواهی دادند و قاضی حکم کرد برجم وی بعد از ان مردی او را بشمشیر کشت بعد از ان ظاهر شد که گواهان بنده بودند
یا کافر بودند بر قاتل دیه لازم نشود مسئله اگر چهار کس بزنا گواهی دادند بر شخصی گواهان را تزکیه نمود بعد از ان چون زانی را رجم کردند
گواهان از شهادت رجوع نمودند یا انکه به بندگی یا بکفر خود اقرار کردند کذا فی شرح الچلپی و نزد یک امام دیه آن بر هر که تزکیه شهود کرده است
لازم شود و نزد یک صاحبین دیه آن در بیت المال باشد و اگر پیش از تزکیه شهود رجم کردند دیه آن باتفاق در بیت المال بود
مسئله اگر گواهان زنا اقرار کردند که ما بقصد دیدیم که زانی ذکر خود را در فرج مزنیه در آورد و او را وطی کرد گواهی ایشان
مردود نشود زیرا که شهود را برای ادای شهادت دیدن آن مباح بود مسئله اگر چهار کس بر زانی گواهی
بزنا دادند بعد از ان وی از احصان انکار نمود یعنی گفت من بزوجه خود وطی نکرده ام و زوجه او از وی
فرزند آورده است رجم بروی لازم شود انکار او مفید نباشد و اگر یک مرد و دو زن بر احصان او گواهی دادند نیز همین حکم دارد

ونزدیک امام زفر و شافعی رجم نکنند زیرا که نزد ایشان بشهادت زنا رجم لازم نشود باب حد الشرب مسئله
حد شرب چون حد قذف آزاد را هشتاد تازیانه است و بنده را نصف آن اگرچه یک قطره خورده باشد مسئله هرکه شراب
خورد و بوی شراب از او گرفتند حد شرب لازم شود اگرچه تا آمدن پیش قاضی بوی آن رفته باشد و نیز اگر به نبیذ مست
شد چنانکه عقل وی زائل گشت یا یکبار بشرب خمر یا مستی نبیذ اقرار کرد یا دو گواه بشرب خمر یا مستی نبیذ گواهی دادند
و معلوم شد که شراب یا نبیذ را باختیار خود خورده است حد شرب لازم شود چون هوشیار شود حد زنند مسئله اگر بعد از زوال
بوی خمر یا مستی نبیذ بشرب یا مستی اقرار کرد حد واجب نشود و نیز اگر شراب قی کرد یا بوی شراب از وی ظاهر شود و وی بشرب آن
اقرار نکرده است و گواهان بر شراب آن گواهی ندادند حد شرب لازم نیاید زیرا که شرب خمر گاهی باکراه بود و بوی شراب گاهی
از غیر شراب باشد کذا فی الهدایه مسئله هرکه از اقرار شرب خمر رجوع کرد یا از اقرار مستی نبیذ رجوع نمود حد ساقط شود
مسئله اگر در وقت مستی اقرار کرد معتبر نباشد و بدان حد لازم نیاید بدانکه نزدیک امام مستی که بدان حد لازم شود آنست
که میان اشیا تمیز نکند و زمین و آسمان را نشناسد و در مرد و زن فرق نتواند کرد و آنکه اشربه بدان حرام شود یعنی مستی که
بسبب آن مستی شرابها حرام شوند آنست که بخوردن شراب بیهوده گوید و نزدیک صاحبین حد نیز بهمین قدر ثابت شود و علیه اکثر
مشایخنا و نزدیک امام شافعی آنست که در راه رفتن او اثر مستی ظاهر شود مسئله اقرار مست بر هر چیزی صحیح باشد
و طلاق وی واقع شود و عتاق وی جایز بود اما ارتداد وی ثابت نشود زیرا که ارتداد امر اعتقادی است و در زوال عقل اعتقاد
کفر ثابت نگردد و بدان فسخ نکاح لازم نیاید مسئله تازیانه حد شرب و مستی را بر اندام او چون تازیانه زنا متفرق زنند
و جامه او را از تن او بیرون آرند چنانکه در زنا مذکور شد باب حد القذف هرکه محصن یا محصنه یعنی آزاد مکلف را که از
زنا عفیف باشد دشنام بصریح زنا داد چنانکه مرد را گفت یا زانی یا زن را گفت یا زانیه یا در حالت غضب گفت نیستی تو
از پدر خود یا گفت نیستی پسر فلانی و وی پسر همان است اما اگر در غیر حالت غضب گفته نیستی تو از پدر خود احتمال آن است
که عتاب باشد یا گفت ای ولد زانیه و مادر او محصنه مرده است چون مقذوف یا هرکه بوی بدان قذف در نسب عار رسیده
چنانکه پدر مقذوف و جز آن طلب کند حد لازم شود اما اگر گفت نیستی تو ابن زید و زید جد او است یا خال او است یا عم او
یا زوج مادر او است حد لازم نیاید زیرا که در حقیقت ابن او نیست و نیز اگر نسبت کرد نسبت او را سوی زید یعنی گفت تو
ابن زیدی و زید یکی از چیزهای مذکور است حد لازم نگردد زیرا که نسبت کردن نسب او سوی جد یا خال یا عم یا زوج مادر معروف

آمده ست و نیز اگر گفت یا ابن ماء السماء یا عربی را گفت یا نبطی حد واجب نشود زیرا که ازین گفتن نفی نسب مقصود نبود بلکه مراد از اول جود و فیض بود و از ثانی غیر فصیح باشد بنا بر آنکه نبطی قومی ست که فصیح نیست کذا فی الهدایه

مسئله اگر شخصی میت را قذف کرد والد میت را و ولد او را و ولد ولد او را اگرچه محروم الارث باشد میرسد که مطالبه حد کنند و نزدیک امام شافعی هر وارث را جایز ست که طلب حد نماید و نزدیک امام محمد ولد بنت را طلب حد قذف روا نبود و نزدیک امام زفر محروم الارث را طلب حد قذف نباشد چون ولد ولد با وجود ولد یا ولد کافر یا والد کافر یا والد بنده یا ولد بنده یا قاتل میت هرکه باشد

مسئله اگر خواجه بنده خود را یا والد ولد خود را قذف کرد بنده از خواجه و ولد از والد مطالبه حد نکند زیرا که خواجه را برای بنده و والد را برای ولد عقاب کردن روا نبود و کذا فی الهدایه

مسئله اگر مقذوف بمرد حد باطل شود و نیز اگر بعض حد زده بود تا که مقذوف بمرد باقی حد ساقط گردد زیرا که حد ارث نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ارث شود کذا فی الهدایه

مسئله اگر مقذوف از قاذف عفو کند صحیح نباشد و طلب حد ساقط نشود و گرفتن عوض قذف روا نبود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی عفو و عوض هر دو جایز باشد زیرا که حق عبد دران غالب ست ما میگوییم حق عبد اینجا دفع عار ست و آن بحق الله راجع شود زیرا که عار را برای حرمت زنا ست و آن را حق الله حرام ساخته ست نه غیر او

مسئله اگر زید مر بکر را گفت یا زانی و وی در جواب گفت لا بل انت هر دو حد لازم شود و اگر چنین بزوجه خود گفت و زوجه او چنان جواب داد بر زوجه حد لازم شود و لعان ساقط گردد زیرا که بعد از حد زوجه اهل لعان نماند و آنکه حد را بر لعان مقدم کنند وجه آن در عربی مذکور ست

مسئله اگر زوجه مر زوج را گفت یا زانی و زوج در جواب گفت من زنا بتو کرده ام هیچ لازم نیاید دلیل آن در عربی مذکور ست

مسئله اگر اقرار بولد کرد و بعد ازان او را نفی نمود لعان واجب شود و اگر اول نفی کرد و بعد ازان اقرار نمود حد قذف لازم آید و در هر دو صورت نسب ثابت شود زیرا که در صورت اول چون اقرار کرد نسب ثابت شد بعد ازان بنفی قاذف گردید و لعان ثابت شود و در صورت ثانی چون بعد از نفی اقرار کرد دعوی سابق خود را تکذیب نمود و حد واجب شد

مسئله اگر زن را گفت که این ولد از من نیست و نه از تو هیچ لازم نیاید زیرا که نفی کرده ست ولادت را و نفی ولادت از حد و لعان هیچ لازم نیاید

مسئله اگر قذف کرد زنی را که ولد او را پدر معروف نیست یا زنی را که پیش ازین بسبب نفی ولد لعان کرده ست حد لازم نشود زیرا که علامت زنا در هر دو زن موجود ست اما اگر با نفی ولد لعان کرده ست بقذف آن حد واجب شود زیرا که علامت زنا در وی ظاهر نیست

مسئله هرکه در غیر ملک خود وطی کرد یا با کنیز مشترک وطی نمود یا کنیز خود را که خواهر رضاعی وی ست

وطی کرد بقذف وی حد لازم نشود و نیز بقذف زنیکه در وقت کفر خود زنا کرده ست حد لازم نباید و نیز بقذف مرد یا
کرده ست و مال کتابت را ارث گذاشته ملت حد لازم نشود زیراکه در حریه آن اختلاف صحابه ست رضی الله تعالی عنهم
مسئله هرکه بزن خود را در حالت حیض وطی کرد یا کنیزک خود که مجوسیه یا مکاتبه ست وطی نمود بقذف وی حد لازم شود
و نزدیک امام ابو یوسف اگر مکاتبه وطی نمود بقذف وی حد لازم نشود زیراکه نزدیک او وطی مکاتبه مخصص نکاح ست مسئله
بقذف مسلمانیکه در حالت کفر با مادر خود نکاح کرده بود نزدیک امام حد لازم نشود و نزدیک صاحبین لازم شود زیراکه
نزدیک امام نکاح کفار با محارم صحیح باشد و نزدیک صاحبین صحیح نبود مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمده مسلمانی را
قذف کرد حد قذف لازم شود زیراکه ایفا حقوق عباد لازم ست کذا فی الهدایه مسئله اگر از چند جنایت که از یک جنس
باشد یک حد کفایت کند اگر مختلف بوند یک حد کفایت نکند چنانکه اگر چند بار قذف کرد اگرچه چند کس را کرده باشد
یا چند بار شراب خورد یا چند بار زنا کرد اگرچه با چند زن کرده باشد برای هر جنس یک حد کفایت کند و نزدیک امام
شافعی اگر مقذوف یا قذف مختلف بود برای هر قذف حد دیگر لازم شود چنانکه قذف کرد زید را با عمرو را یا قذف کرد زید را
بازنا همون را بزنا دیگر برای هر قذف یک حد لازم آید اما اگر زید را قذف کرد با زنا همان قذف را تکرار نمود نزدیک وی نیز
یک حد لازم گردد و دلیل آن در عربی مذکور ست

فصل فی التعزیر

مسئله تعزیر از حد کمتر بود اکثر آن
سی و نه تازیانه ست و اقل آن سه تازیانه ست زیراکه اقل حد چهل تازیانه ست پس باید که اکثر تعزیر یک تازیانه
از ان کمتر بود و نزدیک امام ابو یوسف بیک روایت اکثر تعزیر هفتاد و نه تازیانه ست و بیک روایت هفتاد و پنج
زیراکه وی اعتبار میکند حد احرار را و در تعزیر یک تازیانه از آن کم میکند و بیک روایت پنج تازیانه کم میسازد
مسئله امام را جایز ست که در تعزیر ضرب را با حبس جمع کند مسئله ضرب در تعزیر سخت تر باشد بعد از ان در حالت
حد زنا بعد از ان در حد شرب بعد از ان در حد قذف زیراکه مقصود در تعزیر زجر ست و زجر در سخت زدن زیاده شود
و آنکه حد زنا از حد شرب سخت تر باشد زیراکه حد زنا بنص ثابت شده ست و حد شرب باجماع و آنکه حد شرب را
از حد قذف سخت تر باشد بنا بر آنکه سبب آن متیقن ست و سبب این محتمل مسئله اگر شخصی بنده را یا کافر را بزنا قذف
کرد تعزیر وی واجب شود و نیز اگر مسلمانی را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا مخنث یا خاین یا لوطی یا زندیق
یا لص یا دیوث یا قرطبان یا شراب خوار یا رباخوار یا ابن فاجره یا ابن قحبه یا ماوای دزدان یا ماوای

ما وای زانیان یا بچه باز یا حرامزاده گفت تعزیر لازم گردد اما اگر حمار یا خنزیر یا کلب یا تیس یا میمون
یا حجام یا ابن حجام یا مواجر یا بغا یا ناکس یا ضحکه یا مسخره گفت تعزیر لازم نیاید مگر آنکه اشراف را
یا عالم را گفته باشد بدانکه ذکر کردن نسب جمیع الفاظ قبایح را دشوار است پس ضابطه که بآن حکم
جمیع الفاظ معلوم شود آنست که محصن را نسبت بزنا کردن واجب میکند حد را پس غیر محصن را چون
بنده و کافر برای پستی درجه آن واجب میکند تعزیر را زیرا که نسبت بزنا اشاعت فاحشه است
اگرچه در غیر محصن بود پس از تعزیر خالی نباشد و نیز نسبت کردن محصن را بفعل اختیاری او که در شرع
حرام است و در عرف عار چون فاسق و کافر و مانند آن تعزیر لازم گردد و در نسبت کردن محصن را
بفعل غیر اختیاری او چون حمار که مراد از آن کول است و آن خلقی است نه اختیاری تعزیر لازم
نشود مگر آنکه بمردی بزرگ چون علویست عالم یا علوی یا صالح گفته باشد زیرا که ایشان اهل اکرام اند
باهانت ایشان تعزیر لازم شود و غیر ایشان بچنین الفاظ بسیار تکلم کنند و باک ندارند و نیز به نسبت
کردن اشراف را یا عالم را بفعل اختیاری که در شرع حرام نیست اما در عرف عار است چون حجام و مانند آن
تعزیر واجب شود و به نسبت کردن آزاد در غیر اشراف تعزیر لازم نیاید و نیز فعل اختیاری که در شرع
حرام است و در عرف عار نیست چون نرد بازی و خوانندگی و اعمال دیوان درین زمانه به نسبت
کردن آن بعلما و صلحا تعزیر لازم شود و در غیر آن لازم نشود و تحقیق این را با معنی الفاظ در ترجمه
مفصل ذکر کردم اگر ایضاح آنرا خواهی بترجمه رجوع کن **کتاب السرقة** مسئله رکن سرقت
گرفتن بخفیه است و محل آن که شرط سرقه است مال مملوک است که محفوظ باشد
و نصاب آن ده درم مضروب است و نزدیک امام شافعی
ربع دینار است و نزدیک امام مالک سه درم است و حکم
سرقه قطع ید است مسئله چون مکلف اگرچه بنده
باشد از مال محفوظ بی شبهه بقدر نصاب بدزدد و یکمرتبه
بآن اقرار کند یا دو گواه بران گواهی دهند ❊

قطع ید لازم آید و نزدیک امام ابویوسف بیک اقرار قطع ید لازم نشود تا آنکه دو مرتبه اقرار نکند **مسئله** امام از گواهان بپرسد که سرقه چه چیز ست و چگونه میباشد و چه وقت کرده ست و کجا کرده ست و چند درم دزدیده ست و از خانه که دزدیده ست چون گواهان همه اتفق بیان کرده ست او را ببرند **مسئله** اگر چند کس سرقت کردند بهر یک از ایشان قدر نصاب رسید دست همه ببرند اگر چه مال را یکی برآورده باشد **مسئله** اگر چوب ساج را یا نیزه یا آبنوس یا صندل دزدید یا نگینه سبز یا یاقوت یا زبرجد دزدید یا آونده چوبی یا دروازه چوبی دزدید چون قیمت مسروق بقدر نصاب باشد قطع ید لازم آید **مسئله** آنچه در دیار مباح باشد چون هیزم و گیاه و نی و ماهی و شکار و زرنیخ و گل سرخ و آهک بدزدی آن قطع لازم نیاید و نیز آنچه بدزدی فاسد شود چون شیر و گوشت و میوه تر و میوه که بر درخت باشد نزدیک طرفین بدزدی آن قطع نکنند و نزدیک امام ابویوسف بدزدی هر چیز قطع لازم شود مگر بدزدی گل و خاک و سرگین که نزدیک وی بدزدی آن قطع لازم نیاید و نزدیک امام شافعی بودن شی مباح و سریع الفساد منع نمیکند قطع ید را و دلیل ما قول حضرت عایشه ست رضی الله تعالی عنها کانت الید لا تقطع فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الشی التافه ای الحقیر و قوله علیه السلام لا قطع فی الطیر و قوله علیه السلام لا قطع فی ثمر ولا فی شجر **مسئله** بدزدی گشت نادرید و بدزدی شراب و آنچه مستی آرد و بدزدی آلات لهو چون دف و بربط و طبل غیر غازیان و مزمار قطع ید واجب نشود کذا فی الهدایه **مسئله** و نیز بدزدی شطرنج دزد قطع لازم نیاید زیرا که احتمال ست که برای شکستن و ریختن گرفته باشد **مسئله** بدزدی دروازه مسجد قطع نکنند زیرا که محفوظ نیست و نزدیک امام شافعی قطع کنند و بدزدی مصحف اگر چه با زیور بود قطع لازم نیاید زیرا که احتمال ست که برای خواندن گرفته باشد و نزدیک امام ابویوسف و امام شافعی قطع لازم آید و بدزدی کودک

١٦٣

آزاد اگرچه با زیور بود قطع نکنند زیرا که مالی نیست و زیور او تابع اوست و نزدیک امام ابویوسف اگر زیور او بقدر نصاب باشد قطع لازم شود مسئله اگر بنده را یا دفتر را دزدید قطع نکنند مگر آنکه بنده صغیر باشد و دفتر حساب بود زیرا که گرفتن بنده کبیر بغصب یا بخداع بود نه بسرقه و دفتر و آنچه در دفتر ست مال نیست مگر دفتر حساب که مقصود از گرفتن آن از مال باشد مسئله بدزدی سگ و یوزن قطع لازم نیاید زیرا که در مالیت اینها اختلاف ست کذا فی الهدایه مسئله در خیانت کردن و در ربودن و در غارت کردن و در گرفتن بیت المال و بکفن دزدیدن قطع نکنند و بدزدی مالی که دزد را دران شرکت باشد و بدزدی مثل حق خود اگرچه مؤجل بود قطع ید لازم نیاید با آنکه زیاده از حق خود دزدیده باشد زیرا که بقدر حق خود دران شریک ست مسئله مالی را که دزدیده بود و بسبب آن دست او را بریده مال را بی تغیر بمالک آن داده بودند باز دزدید قطع نکنند و نزدیک امام ابویوسف و امام شافعی قطع کنند لقوله علیه السلام فان عاد فاقطعوه دلیل ما در ترجمه مذکور ست اما اگر دوم بار بعد از تغیر دزدیده ست چنانکه اول ریسمان دزدیده بود بعد ازان چون مالک ازان جامه ساخت باز دزدید باتفاق قطع لازم شود مسئله اگر از خانه ذی رحم محرم چون خاله یا عم دزدید قطع لازم نیاید اگرچه مال بیگانه باشد زیرا که محفوظ نیست اما اگر مال ذی رحم را از خانه بیگانه دزدید قطع لازم گردد زیرا که مال محفوظ ست مسئله اگر از خانه مادر رضاعی دزدید قطع کنند و نزدیک امام ابویوسف قطع نکنند مسئله اگر زوجه مال زوج دزدید قطع لازم نیاید اگرچه از حرز خاص زوج دزدیده باشد و اگر زوج مال زوجه را از حرز خاص او دزدید نیز قطع لازم نگردد و نزدیک امام شافعی هر که از زوج و زوجه از حرز خاص دیگری دزدید قطع ید لازم شود مسئله بنده مردی از مال آن مرد یا از مال زوجه او دزدید قطع لازم نیاید و نیز اگر بنده زنی از مال آن زن یا از مال زوج آن زن برد قطع لازم نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از مال غنیمت دزدید قطع نکنند زیرا که وی دران شریک ست کذا فی الهدایه و نیز اگر از حمام و یا از خانه که او را بدرآمدن دران اذن ست دزدید قطع لازم نیاید اگرچه با مال سارق حافظ باشد زیرا که با وجود حرز مکان حرز حافظ را اعتبار نیست اما اگر اذن درآمدن در روز بود و دزدی

فصل

نقب کرد قطع لازم شود چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است و نیز اگر در مسجد باوجود
حافظ دزدید قطع لازم گردد مسئله اگر کالای را از سرای دزدید و از سرای بیرون
نبرد قطع نکنند و نیز اگر دزدی در سرای درآمد و کالای را بدیگری که بیرون سرای بود
داد قطع نکنند نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی اگر دست برآورده داده است
قطع ید بردهنده باشد و اگر دیگری دست خود را آورده گرفته است قطع برگیرنده بود
و در ذخیره میگوید اگر ما بین داخل و خارج نهاد و غیر او از انجا گرفت بیک روایة قطع
بر هر دو باشد و بیک روایة برهیچکس قطع نباشد مسئله اگر دزدی خانه را نقب کرد
و دست درخانه درآورده متاع را از خانه کشید قطع لازم نشود و نزدیک امام ابو یوسف
لازم شود و اگر در صندوق دست درآورده متاع کشید باتفاق قطع لازم شود زیرا که
در صندوق ندرآرند مگر دست را مسئله اگر شخصی دراهم را در آستین انداخته از بیرون گره کرد
و دزد آن گره را بریده گرفت قطع لازم نشود و اگر گره را کشاده دست در آستین وی انداخته گرفته
است قطع لازم آید و اگر آن شخص دراهم را از بیرون آستین انداخته درون آستین گره بسته
است و دزد آنرا دست انداخته بریده گرفت قطع لازم شود و اگر دست انداخته گره کشاد
و از بیرون دراهم گرفت قطع نکنند دلیل آنرا در ترجمه گفتم و نزدیک امام ابو یوسف در همه صورتها
قطع لازم شود زیرا که آستین حرز است مسئله اگر از قطار شتری یا باری دزدید قطع لازم
نیاید مگر آنکه شتر و بار حافظ باشد زیرا که مهار گیر و راننده را و راکب را اعتبار نیست
بنابر آنکه ایشان قصد ندارند مگر قطع مسافت راه مسئله اگر جوال دزدید که دران متاع بود و صاحب آن
او را محافظت میکرد یا بر جوال یا قریب جوال خوابیده بود قطع لازم شود و نیز اگر جوال را پاره
کرده از ان متاع گرفت یا در صندوق یا در آستین یا در جیب کسی دست درآورده
متاع دزدید قطع ید لازم آید زیرا که از حرز گرفته است مسئله اگر دزدی در سرای درآمد
و از یک خانه متاع کشید و در صحن سرای انداخت یا سرای که دران حجرها است

164

چون مدرسه و جز آن و در حجره شخصی سکونت دارد و صاحب یک حجره از حجره دیگر متاع دزدید
قطع لازم شود زیرا که هر حجره برای صاحب خود حرز جدا است **مسئله** اگر دزد در سرای در آمد
و متاع سرای را بیرون انداخت بعد ازان خود برآمد متاع گرفت یا در همون سرای متاع را بر مرکب
بار کرد و آنرا رانده از حرز بیرون آورد قطع ید لازم شود و نزدیک امام شافعی اگر متاع را از سرای بیرون
انداخته همون جا گذاشت نیز قطع لازم آید و نزدیک امام زفر به بیرون انداختن و بار کردن مرکب را
برآوردن قطع ید لازم نشود **باب فی کیفیة القطع** **مسئله** دست راست دزد را از بند دست
ببرند و بر روغن گرم داغ کنند تا نغز شود زیرا که حد برای زجر است و آن حاصل شد کذا فی حاشیة الچلپی
و اگر بعد از بریدن دست باز دزدی کرد پای چپش ببرند و اگر باز دزدی کرد حبس کنند تا آنکه
توبه کند یعنی سیمای صالحان در و ظاهر شود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک بعضی مشایخ
تعزیر کرده حبس کنند و نزدیک امام شافعی چون بعد از بریدن پای چپ سیوم بار دزد ید دست چپش
قطع کنند و بار مرتبه چهارم پای راست ببرند و آنکه امام شافعی بر مدعی خود حدیث نقل میکند طحاوی
بران طعن کرده است و علی کرم الله تعالی وجهه بخلاف آن عمل نموده است و صحابه رضی الله تعالی عنهم
عمل ایشان را قبول داشته اند با آنکه گوئیم تواند که آن محمول بر سیاست باشد **مسئله** اگر دست چپ
دزد را یا انگشت نر دست چپ یا دو انگشت را از دست چپ یا پای راست او را پیش از دزدی
بریده باشند یا دست چپ یا پای راست او پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیرا که دست
راست او را قطع کنند جنس منفعت فوت شود و آن در حقیقت هلاک وی است بنا بر آنکه اگر آدمی را اینجا
دست و پای نباشد بر هیچ چیز قادر نتواند شد **مسئله** اگر دزد چیزی را که دزدیده بود پیش از خصومت
بمالک آن رد کرد قطع نکنند زیرا که هکان دعوی نماند و نزدیک امام ابویوسف قطع کنند و اگر مالک آنرا بوی بخشید
یا بوی فروخت یا قیمت آن از ده درم کمتر شد قطع نکنند اگرچه بعد از حکم قاضی باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک
امام زفر و امام شافعی قطع کنند دلیل ما در عینی مذکور است **مسئله** اگر دزد دعوی کرد که چیزی را که دزدیده ام ملک
منست یا یکی از دزدان دعوی کرد ملک مسروق را قطع نکنند اگرچه بر دعوی گواه نباشد زیرا که دزد بسبب

دعوی خصم شده ست امر مالک را پس بسو گند مالک اورا قطع نکنند مسئله اگر مالک از دزد مطالبه
مسروق نکند قطع لازم نیاید اگرچه دزد بسرقه اقرار کرده باشد زیرا که چون در قطع ید دعوی
شرط شد از مطالبه چاره نبود مسئله اگر دو کس دزدی کرده یکی غایب شد و دو گواه بدزدی هر دو
گواهی دادند بر حاضر قطع لازم شود مسئله اگر مال ودیعه را از مودع یا مال غصب را از غاصب
یا مال ربوی را از رباخوار دزدید ایشان از دزد مطالبه کردند قطع لازم شود و مستعیر و مستاجر
و مضارب و مرتهن و قابض برای خریداری همین حکم دارند و نیز بمطالبه مالک قطع لازم آید
مسئله اگر دزد را برای دزدی متاع دست برید بعد از ان متاع را از دست دزد دیگری
دزدید بر دیگر قطع لازم نشود اگرچه دزد یا مالک بان مطالبه کرده باشد زیرا که مال را در دست
دزد عصمت نمانده ست از انست که بهلاک آن بر دزد ضمان لازم نشود کذا فی الهدایه مسئله
اگر بنده بدزدی مال غیر خواجه اقرار کرد نزدیک امام دست او را ببرند و مالی را که بدزدی آن اقرار
کرده ست بمالک مال رد کنند اگرچه بنده مجبور بود و خواجه او در ان اقرار وی را تکذیب کرده باشد
و نزدیک امام زفر دست او نبرند اما اگر ماذون ست مال را بمالک مال رد کنند و اگر مجبور ست
اقرار او صحیح نباشد و نزدیک صاحبین در ماذون دست او را قطع کنند و مال را بمالک
مال رد نمایند و در مجبور اگر مسروق هلاک شده ست قطع لازم شود و اگر هلاک نشده ست نزدیک
امام ابو یوسف قطع لازم شود و در مال رد لازم نیاید و نزدیک امام محمد هیچ لازم نیاید
جواب همه را با چیزی زاید در ترجمه مذکور کرده ام مسئله اگر بعد از قطع ید مسروق باقی
ست بمالک آن رد کنند و اگر باقی نیست بر دزد ضمان آن لازم نشود اگرچه خود هلاک
کرده باشد و بروایت حسن اگر خود هلاک کرده ست ضمان لازم آید و نزدیک شافعی
در هلاک و استهلاک ضامن شود و قطع ید لازم آید دلیل وی و جواب ما در عربی مذکور است
مسئله اگر دزدی چند بار چند جای دزدی کرد بعد از ان بخصومت همه خداوندان
اموال یا بخصومت بعضی ایشان دست او را ببرید ند نزدیک امام از هیچ یکی

ضامن نشود و نزدیک صاحبیه بخصوصیت هر که دست او را بریده اند ضامن نگردد و برای دیگران ضامن شود مسئله اگر قاضی شخصی را حکم کرد که دست راست دزد را قطع کند وی دست چپ وی را قطع کرد ضمان لازم نیاید اگرچه دانسته بریده باشد مسئله اگر دزدی در سرای درآمد و مسروق را دو پاره کرده از سرای بیرون آورد دست او را ببرند مگر آنکه قیمت مسروق بعد از پاره کردن ده درم نمانده باشد و نزدیک امام ابو یوسف دست او را قطع نکنند زیرا که به پارگی فاحش مسروق ملک سارق شود و نزدیک طرفین ملک سارق نشود و آنکه ملک او می کنم برای ضرورت ادای ضمان ست تا بدل و مبدل منه در ملک یک کس جمع نشود مسئله اگر دزدی در سرای درآمد و گوسفند صاحب سرای را ذبح کرده از سرای بیرون برد قطع نکنند زیرا که سرقه بر گوشت تمام شده ست و بسرقه گوشت قطع لازم نشود مسئله دزدی زر و نقره مسروق را درم و دینار ساخت قطع لازم شود و مسروق را رد کنند و نزدیک صاحبیه مسروق را رد نکنند مسئله اگر دزد جامه را که دزدیده بود سرخ کرد و بسبب دزدی آن دست او را ببریدند با لک آن رد نکنند و اگر هلاک شد ضمان لازم نیاید و نزدیک امام محمد جامه را مالک آن بگیرد و قیمتی را که بسبب رنگ زیاده شده ست بدزد رد نماید و اگر سیاه کرده ست نزدیک امام رد کنند زیرا که سیاهی نقصان ست بسبب آن حق مالک منقطع نشود و نزدیک امام محمد بزیادتی رنگ حق مالک زائل نگردد و نزدیک امام ابو یوسف در سیاهی نیز رد نکنند زیرا که سیاهی نیز چون سرخی بر اصل مسروق زیادتی دارد

باب قطع الطریق

مسئله اگر مسلم یا ذمی قطع کردن طریق را قصد کرد و پیش از انکه چیزی از کسی بگیرد و یا کسی را کشته او را گرفتند حبس کنند تا آنکه توبه کند یعنی علامات صلاح در وی پیدا شود مسئله اگر قطع طریق مال مسلم یا ذمی را غارت کردند چنانکه بهر واحد از ایشان بقدر نصاب رسید هر واحد را دست راست و پای چپ قطع کنند کذا فی حاشیه الچلپی و اگر مسلم یا ذمی را کشتند بی آنکه مال از وی گرفته باشند قتل ایشان بحد لازم شود پس بعفو ولی ساقط نگردد و اگر مسلم یا ذمی را کشتند و مال گرفتند

حاکم را اختیار است که دست و پای ایشان از طریق مذکور بریده همه را بکشد یا بردار کشد یا آنکه
دست و پای ببرد و همه را بکشد یا بر دار کشد و بر دار شکم ایشان را به نیزه بدرد تا آنکه هلاک شوند و سه روز
بر دار گذارند تا دیگران عبرت گیرند مسئله چون قطاع طریق را کشتند مالی که تلف شده است
ضمان آن بر ایشان نباشد مسئله اگر یکی از قطاع طریق مسلم یا ذمی را کشت همه را بحد قتل کنند
سنگ و چوب بقطاع طریق حکم شمشیر دارد پس اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را بسنگ یا بچوب کشتند
کشتن ایشان بحد لازم گردد مسئله اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را مجروح ساخت و بقدر نصاب
از ذمی مال گرفت دست و پای او را ببرند و جراحت باطل شود و اگر مال نگرفته است در جراحتی که
قصاص است قصاص لازم شود و در جراحتی که ارش است ارش لازم گردد مسئله اگر قطاع طریق
مسلم یا ذمی را دانسته کشت بعد از آن چون توبه کرد او را گرفتند قصاص لازم شود و اگر نادانسته
کشته است تاوان لازم گردد و عفو ولی در هر دو صورت جایز باشد زیرا که حد شرعی بتوبه ساقط
شود کذا فی الهدایه مسئله اگر قطاع طریق شخصی را کشته اند و یکی از ایشان کودک یا مجنون است
یا ذو رحم محرم مقتول است از همه حد ساقط شود و ولی مقتول را در قصاص و تاوان اختیار بود
و نزدیک امام ابو یوسف اگر یکی از ایشان کودک یا مجنون باشد و قتل از عاقل بالغ شده باشد
غیر از کودک و مجنون بر همه حد لازم گردد مسئله اگر بعضی از اهل قافله بر بعضی دیگر قطع طریق کردند
و ایشان را کشتند حد واجب نشود و اولیای کشتگان در قصاص و تاوان مخیر باشند و جایز است
که عفو کنند مسئله اگر در شهر یا مابین دو شهر که با یکدیگر قریب باشند چون کوفه و حیره
قطع طریق کردند حد لازم نیاید و اولیای مقتول را در تاوان و قصاص اختیار باشد
و اگر خواهند عفو کنند و نزدیک امام شافعی حد لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف
اگر در روز بسلاح قتال کردند واجب شود و در شب اگر چه بی سلاح قتال
کرده باشد حد لازم شود مسئله اگر بخفه کشت دیة لازم آید و هر که بخفه کشتن را
عادت کرده است او را بکشند مسئله بخفه کشتن مثل کشتن بمثقل است پس نزدیک

نزدیک امام دران قصاص نباشد و نزدیک غیر امام قصاص لازم شود

کتاب الجهاد

مسئله جهاد فرض کفایه است یعنی ابتدا کردن بجنگ کافران فرض کفایت است بر همه مسلمانان چون فرقه از مسلمانان جهاد کردند از همه ساقط شود و اگر نه همه عاصی شوند مگر کودک و بنده و زن و نابینا و جا مانده و دست بریده زیرا که برایشان فرض نیست اما اگر کفار غلبه کردند و هجوم آوردند بر همه فرض عین شود پس زن را بی اذن زوج و بنده را بی اذن خواجه اقدام بجنگ جایز شود بدانکه چون کفار بر سرحدی هجوم آوردند هر که ازان سرحد قریب است و بر جهاد قدرت دارد بروی فرض عین شود و هر که ورای وی است چون بوی خبر رسد و احتیاج بامداد وی باشد چنانکه هر که قریب است از مقاومت عاجز باشد یا از جنگ کاهلی کند بروی نیز فرض عین شود بعد ازان بر هر که ورای وی است بعد ازان بر هر که ورای وی ست تا آنکه از شرق تا غرب بر همه مسلمانان فرض عین شود بخلاف نماز جنازه که آن بر همگان فرض شود چون ایشان یا بعضی از ایشان گذاردند از همه ساقط گردد چون هیچ یکی نگذارد هر که خبر رسیده ست بزه کار شود

مسئله تا زمانیکه در بیت المال مال موجود ست امام را مکروه ست که از خداوندان اموال بی رضای ایشان برای تقویت غازیان مال ستاند و اگر در بیت المال چیزی نبود مکروه نباشد

مسئله چون مسلمانان بر کفار زور آوردند و کفار را قتل کردند اول برایشان دعوت اسلام کنند چون از اسلام ابا آوردند طلب جزیه نمایند اگر جزیه قبول کردند مال و جان ایشان در حق معامله چون مال و جان مسلمانان باشد زیرا که ایشان جزیه را قبول نکردند مگر برای همین امان ازانست که علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه فرموده ست انما بذلوا الجزیة لیکون دماءهم کدمائنا و اموالهم کاموالنا

مسئله اگر بکفار دعوت اسلام نرسیده ست پیش از دعوت امام با ایشان جنگ نکنند و اگر دعوت رسیده ست مستحب است که پیش از جنگ نیز دعوت

١٦٩

اما امام ببیند مسئله چون کفار از اسلام و جزیه ابا نمودند مسلمانان از خدای تعالی یاری طلبند
و بهر چه توانند با ایشان جنگ کنند چنانکه بمنجنیق سنگ اندازند و آتش زنند و غرق کنند
و تیر اندازند اگرچه کفار مسلمانی را سپر خود کرده باشند اما در وقت انداختن نیت کفار کنند
و درختان کفار را ببرند و کشتهای ایشان را تاراج کنند لیکن غدر نکنند یعنی چون میان مسلمانان
و کفار عهد شد که امروز جنگ نکنند و ایشان بامن شده اند جایز نیست که امروز با ایشان
جنگ کنند زیرا که نقض عهد باشد و آن روا نیست اما اگر در عین جنگ خداع کنند چنانکه کفار را
در گمان اندازند که امروز جنگ نخواهند کرد چون ایشان غافل شوند جنگ کنند یا جانب دیگر
بروند تا ایشان را گمان شود که امروز نیامده اند و بدان غافل گردند بعد از آن در شب خون
ریزند جایز بود زیرا که این خداع در جنگ ست و آن منع نیست لقوله علیه السلام الحرب خدعة
و نیز غلول نکنند یعنی از مال غنیمت چیزی نه دزدند و کفار را مثله نسازند یعنی عقوبتی که برای
عبرت دیگران باشد چون بریدن عضو و سیاه کردن روی و بینی بریدن نکنند و آنکه رسول
علیه السلام بعرنین کرده بود منسوخ شده ست لقوله علیه السلام لا تغلوا ولا تغدروا ولا تمثلوا
مسئله مسلمانان از کفار غیر مکلف را و شیخ فانی را و نابینا را و جا مانده را و زن را نکشند
مگر آنکه کسی از ایشان خداوند مال بود که مردم را بمال خود بر قتال می انگیزد یا خداوند رای
بود و مدبر باشد یا در جنگ با ایشان شریک بود یا زن ملکه باشد مسئله اگر مسلمانی را
پدر خود که کافر ست در جنگ مقابله افتد بقتل وی ابتدا نکند لیکن او را مشغول سازد
تا دیگری بکشد اما اگر پدر قصد کشتن او کرد و غیر از کشتن پدر خود چاره نبیند بکشتن پدر باک نبود
مسئله زن را و مصحف را در جنگ کفار با خود نبرد مگر آنکه امن بود چنانکه لشکر
عظیم باشد که آنرا خوف هزیمت نبود زیرا که غالب دران سلامت ست والغالب کالمتحقق
کذا فی الهدایه مسئله اگر امام در صلح با کفار مصلحت بیند جایز ست که با ایشان
بقدر ضرورت صلح کند چنانکه گرفتن قلعه دیگر در پیش باشد یا بگرفتن مال از کفار

احتیاج بود بعد از ان اگر در نقض صلح منفعت داند نقض کند و کفار را بدان خبر دار گرداند
بعد از ان با ایشان قتال کند و اگر از کفار در صلح خیانت ظاهر شد پیش از نقض قتال
جایز بود **مسئله** جایز ست که در قتل مرتد امام شتابی نکند و با وی صلح نماید زیرا که
مقصود اسلام ویست لیکن در صلح چیزی از وی نگیرد زیرا که گرفتن از وی جزیه باشد
و آن از مرتد جایز نیست و اگر گرفت رد نکند زیرا که مال مرتد غیر معصوم ست **مسئله**
مسلمانان را جایز نیست که سلاح را یا اسپان را یا آهن را بدست کفار دار حرب
بفروشند اگرچه بعد از صلح باشد زیرا که درین اعانت ست بر قتال مسلمانان و صلح بر شرف
نقض ست كذا في الهداية **مسئله** اگر مردی یا زنی از اهل اسلام که آزاد باشد کافری را
یا جماعه کفار را یا اهل قلعه یا اهل شهر را امان داد جایز بود كذا في الهداية اما اگر امام در ان
امان فساد بیند امان را نقض کند و کفار را بدان خبردار گرداند و امان دهنده را ادب کند
مسئله اگر ذمی یا مسلم که در بند کفار ست یا تاجری که با ایشان ست یا مسلمی که در دار حرب
اسلام آورده ست و بدار ما نرسیده ست امان داد باطل باشد زیرا که ذمی متهم ست و دیگران
مغلوب کفارند كذا في الهداية و نیز امان کودک جایز نباشد اگرچه مراهق بود و عاقل باشد كذا في
جامع الرموز و نیز امان بنده و مجنون جایز نباشد اما اگر کودک و بنده ماذون بقتال شریک باشند امان
ایشان جایز بود **باب المغنم و القسمة** **مسئله** چون امام ملکی را از کفار بقهر و غلبه گرفت بخیار بود که
آنرا میان اهل فتح قسمت نماید یا به کفاران دیار واگذارد و بر کفار جزیه و بر اراضی ایشان خراج مقرر
نماید و اهل جنگ را قتل کند یا بنده سازد یا ذمی گرداند **مسئله** کافری که در بند آمده ست جایز نیست که
او را بگذارند و بدان بر وی منت نهند و نزدیک امام شافعی جایز ست و نیز جایز نیست که او را بگذارند و مال را
یا مسلمانی را که در بند کفار باشد از وی فدیه بگیرند و نزدیک امام شافعی جایز ست و نزدیک امام محمد بعد از رفع
قتال بفدیه مسلمانی گذاشتن او را جایز ست و از امام ابو یوسف درین دو روایت ست اما فرستادن او را بدار حرب
جایز نیست نزدیک همه **مسئله** دوابی که بردن آن از دار حرب امام دشوار ست جایز نیست که آزاد کند و در

دارحرب بگذارند پس باید که آنرا ذبح کند و بسوزد تا اهل حرب بدان منتفع نشوند کذا فی
الهدایه مسئله غنیمت را در دار حرب قسمت نکنند مگر بطریق امانت بعد از ان چون
بدار سلام آورند امام بهمه الطریق تملیک بر غازیان قسمت کند هر که از خادم و معاون
در دار حرب بمسلمانان ملحق شده است در غنیمت با مقاتلان شریک باشد اما اهل بازار را
که در قتال شریک نباشند در غنیمت شرکت نبود و نیز هر که در دار حرب مرده است او را شرکت
نباشد زیرا که سبب ملک احراز است و هر که در دار حرب مرد احراز نکرده است و نزدیک
امام شافعی بهزیمت کفار مال ایشان مالک ما شده است پس هر که بعد از هزیمت کفار
در دار حرب بمرد حصه او را بوارثان او دهند مسئله هر که بعد از برآوردن غنیمت را از دار حرب
بمرد حصه او را بوارثان او دهند مسئله در دار حرب پیش از قسمت از غنیمت چون کاه و هیزم
و طعام و روغن و سلاح و جز آن بقدر حاجت نفع گرفتن جایز بود و فروختن آن جایز نباشد و در دار سلام
نفع گرفتن نیز روا نبود پس آنچه از انتفاع فاضل مانده باشد آنرا در غنیمت رد کند مسئله هر که از اهل
حرب در دار حرب اسلام آورد وی را نکشند و فرزندان صغار وی را برده نکنند و مال او را که در قبض او است
یا پیش مسلم یا ذمی امانت است نگیرند اما فرزندان آن کبار او و زن او و حمل زن او و بندگان
او را که مقاتل اند و مال او را که در دست حربی است با امانت بود یا بغصب باشد در غنیمت داخل کنند

فصل در کیفیت قسمت مسئله هر که در وقت درآمدن در دار حرب سوار است او را از غنیمت
حصه سوار دهند اگرچه در وقت جنگ پیاده باشد و هر که در وقت درآمدن در دار حرب
پیاده است او را از غنیمت حصه پیاده باشد اگرچه در وقت جنگ سوار بود و نزدیک
امام شافعی اعتبار حضور جنگ را است مسئله سوار را دو حصه است اگرچه دو اسپ
داشته باشد و پیاده را یک حصه است و نزدیک امام شافعی سوار را سه حصه است
مسئله اشتر و استر را حصه نهند و بنده و کودک را حصه نباشد و زن و ذمی را حصه نبود
لیکن آنچه امام دران مصلحت داند بایشان دهد کذا فی الهدایه مسئله خمس غنیمت

غنیمت را سه حصه کنند یکی بمسکینان دهند و یکی به یتیمان رسانند و یکی بمسافران دهند و خویشان
رسول را علیه السلام که فقرا اند درین حصه بر همه مقدم و خویشان رسول علیه السلام که اغنیا اند از ان خمس
حصه نه نهند مسئله ذکر خدا تعالی در قرآن فان لله خمسه برای تبرک است و حصه رسول علیه السلام بانتقال
ایشان بدار البقا ساقط شده است چنانکه صفی ساقط گشته است صفی چیزی است که رسول خدا علیه السلام
پیش از قسمت آنرا برای خود از غنیمت برگزیدی چون زره و شمشیر و جاریه کذا فی الهدایه و نزدیک
امام شافعی حصه رسول علیه الصلوة والسلام مر امام را باشد مسئله هر که بی اذن امام بدار حرب رفته
چیزی مثل التجارت آورد و با وی لشکر نیست از غنیمت وی هیچ نستانند و اگر با لشکر یا باذن
امام رفته است خمس بگیرند **فصل در تنفیل** تنفیل دادن زیادتی است بر حصه غنیمت مسئله
امام را جایز است که در وقت جنگ با اهل قتال تنفیل کند یعنی بگوید هر که از قاتلان حربی را بکشد
آنچه با حربی باشد از مال و سلاح و اسپ وی را بود کذا فی الهدایه یا بگوید جماعتی را از لشکریان که بعد از
برآوردن خمس ربع یا ثلث غنیمت مر شما را باشد زیرا که در خمس حق غانمان نیست کذا فی الهدایه
اما چون غنیمت را در دار اسلام آوردند تنفیل روا نبود زیرا که حق غانمان بدان متعلق شود لیکن در خمس
روا بود زیرا که غانمان را در ان حقی نیست کذا فی الهدایه مسئله آنچه با مقتول است از مرکب
و سلاح و جز آن داخل غنیمت است مگر آنکه امام تنفیل کرده باشد و نزدیک امام شافعی مر قاتل راست
که از اهل سهم بود و مقابل خود را کشته باشد اگرچه تنفیل نکرده باشد لقوله علیه السلام
من قتل قتیلا فله سلبه و ما این را بر تنفیل حمل می کنیم لقوله علیه السلام لحبیب بن ابی سلمة لیس
لک من سلب قتیلک الا ما طابت به نفس امامک کذا فی الهدایه

باب استیلاء الکفار

مسئله اگر بعضی کفار بر بعضی دیگر غالب آمدند
و ایشان را اسیر ساختند و مال ایشان را بردند مالک شوند یا شتری
از دار اسلام بدار حرب رسید یا کفار بر اموال مسلمانان غالب آمدند و گرفته
بدار حرب بردند مالک گردند و نزدیک امام شافعی کفار بر مسلمانان بغلبه مالک

باب المستأمن

نشوند مسئله نزدیک امام کفار آزاد را و مدبر را و ام ولد را و مکاتب را از مسلمانان مالک نشوند و نیز بنده
مسلمانی را که گریخته باشد نزدیک امام مالک نگردند اگرچه او را گرفته باشند و نزدیک صاحبین به همه صورتها مالک شوند
و اگر بنده برضای خود در دار حرب مانده باشد باتفاق مالک شوند مسئله چون مسلمانان بر کفار دار حرب غلبه
کردند و ایشان را اسیر خود ساختند بر ایشان و بر اموال ایشان مالک شوند مسئله چون مسلمانان
غنیمت آوردند هر که از مسلمانان پیش از قسمت مال خود را در غنیمت بشناسد بی عوض بستاند و اگر
بعد از قسمت بشناخت بقیمت بستاند مسئله اگر تاجری متاعی را از دار حرب آورد و مسلمانی
ازان شناخت اگر تاجر آنرا از دار حرب بدراهم خریده است مالک آنرا بهمان بهای ازوی بگیرد و اگر بعوض
خریده است بهای عوض بگیرد و اگر شخصی آنرا در دار حرب بتاجر بخشیده است بقیمت آن بگیرد کذا فی
الهدایه مسئله اگر کفار در دار حرب بنده مسلمانی را گرفتند و در دار خود آنرا بدست تاجری
فروختند و در دست تاجر شخصی وی را یک چشم کور ساخت و تاجر ازوی ارش چشم گرفت
بعد ازان در دار اسلام مالک بنده وی را شناخت مختارست اگر خواهد بهای که تاجر از اهل
حرب خریده است بهمان ازوی بگیرد و اگر خواهد با تاجر گذارد و جایز نیست که ارش چشم وی را
که تاجر گرفته است از بهای وی کم کند مسئله اگر بنده زید در بند کفار افتاد و تاجر وی را
در دار حرب از کفار بصد درم خریده بدار اسلام آورد باز از دست تاجر در بند کفار افتاد
باز تاجر دیگر از کفار بصد درم خریده آورد تاجر اول اگر بخواهد از تاجر دوم بصد درم بگیرد
باز زید اگر بخواهد از تاجر اول بدو صد درم بستاند و زید نتواند که از تاجر دوم بصد درم بگیرد
زیرا که بهای تاجر اول دران تلف خواهد شد مسئله اگر بنده مسلمانی با متاع گریخت
و بدست کفار افتاد و تاجر آنرا از کفار با متاع خریده بدار اسلام آورد مالک بنده را
ازوی بعوض بگیرد و متاع را به بهای بستاند زیرا که کفار بنده گریخته را مالک
نشوند کما مر و نزدیک صاحبین بنده را با متاع اگر بخواهد بهای بگیرد کذا فی الهدایه
مسئله اگر کافری با امان از دار حرب بدار اسلام آمد و بنده مسلمانان را

از خواجه او خریده بدار حرب برد نزدیک امام بنده آزاد شود و نزدیک صاحبیه آزاد نشود
دلیل هردو در ترجمه مذکورست مسئله اگر بنده کافری در دار حرب اسلام آورده بدار
اسلام آمد یا لشکر اسلام بران دار فتح یافت آزاد شود **باب المستامن** مسئله
اگر مسلمانی با مان برای تجارت بدار حرب رود جایز نیست که بجان یا بمال اهل حرب
تعرض نماید مگر آنکه ملک کفار یعنی رئیس کافران یا شخصی بعلم او از تاجر مال ستاند
یا ملک کفار او را حبس نماید اما اگر ملک یا غیر ملک بعلم او بری تعرض نکرد و وی چیزی
از دار حرب گرفته آورد بملک حرام مالک شود زیرا که بر مال مباح بعذر مالک شده است
پس آنرا تصدق بکند مسئله اگر مسلمانی با مان بدار حرب رفت و چیزی را بدست حربی
بوام فروخت یا چیزی را از حربی بوام خرید یا یکی از دیگری چیزی غصب کرد بعد ازان
چون حربی با مان بدار اسلام آمد مسلم با وی خصومت نمود یا وی با مسلم خصومت کرد قاضی
اسلام دران حکم نکند زیرا که ما را بر مستامن ولایت نیست و نیز حکم نکند اگر دو حربی
با مان آمده پیش قاضی خصومت بردند زیرا که مستامن اند مسئله اگر دو حربی مسلمان شده
بدار اسلام آمدند و خصومت دار حرب بپیش قاضی اسلام بردند قاضی در خصومت وام
برایشان حکم کند و در خصومت غصب حکم نکند زیرا که وام برضامندی هر دوست بخلاف
غصب که آن برضامندی نیست و در وقت غصب مال معصوم نبود پس بمجرد غصب مالک
غاصب گردد کذا فی الهدایه مسئله اگر دو مسلم با مان بدار حرب رفتند و یکی مر دیگری را
دانسته یا بخطا کشت در دانسته از مال قاتل دیه لازم شود و در خطا بر قاتل کفارت لازم شود
دلیل آن در ترجمه مذکورست مسئله اگر دو مسلم در بند کفار افتادند و یکی مر دیگری را کشت
نزدیک امام در خطا کفارت لازم شود و در عمد هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبیه در عمد و خطا
کفارت لازم گردد دلیل هردو در عربی مذکورست مسئله اگر حربی با مان
در دار اسلام آمد نگذارد که یک سال سکونت کند و امام را جایز ست که مر او را بگوید اگر یک سال

برای سکونت حربی معین کند چنانکه بگوید اگر یکماه یا دو ماه یا یکسال سکونت کردی جزیه بر تو
واجب کنیم چون مدتی راکه امام معین کرده ست سکونت کرد ذمی شود بعد ازان نگذارند که
بدار حرب رود مسئله اگر کافری با مان آمد در دار اسلام زمین خراجی خرید و بروی خراج
نهادند ذمی شود زیراکه قبول کردن خراج لازم گرفت بودن خود را در دار اسلام و پیش از
نهادن خراج ذمی نگردد زیراکه میتواند که برای تجارت خریده باشد و از وقت نهادن خراج
جزیه یکسال لازم شود مسئله زنی کافره از دار حرب با مان بدار اسلام آمده بذمی تزویج شود
ذمیه گردد و نگذارند که بدار حرب رود و اگر حربی از دار حرب با مان آمده ذمیه را نکاح کرد ذمی
نشود زیراکه تواند که طلاق داده بدار حرب رود مسئله اگر کافری حربی در دار اسلام
آمده مسلم یا ذمی را وام داد یا پیش وی امانت نهاد و خود باز بدار حرب رفت خون وی مباح
شود و مال وی پیش مسلم یا ذمی ست موقوف باشد کذا فی الهدایه بعد ازان اگر اسیر
مسلمانان شد یا مسلمانان بر دار حرب ظفر یافتند و وی در جنگ کشته باشد وام وی ساقط
شود و امانت وی غنیمت گردد اگر بمرگ خود برد یا در جنگ کشته شد و مسلمانان بر دار حرب ظفر نیافتند
وام او و امانت او هر دو مر وارثان او را باشد و اگر زنده ست مر وی را بود زیراکه در مال وی
امان باقی ست مسئله اگر کافر حربی بدار اسلام آمده مسلمان شد و او را در دار حرب
زن و فرزند ست و مال وی نزد مردم امانت ست بعد ازان لشکر اسلام بر دار وی
ظفر یافتند زن و فرزندان وی غنیمت باشد اگرچه فرزندان وی صغار بود و مال وی نیز
غنیمت بود اگرچه نزد مسلم یا ذمی باشد زیراکه زن و فرزندان کبار در دین تابع مسلم
نشوند و مال و فرزندان صغار بنا بر تباین دارین در قبض وی نبود پس باسلام وی
عصمت آن لازم نیاید اما اگر در دار حرب مسلمان شده بدار اسلام آمده ست بعد ازان
مسلمانان بر دار حرب ظفر یافتند فرزندان صغار او آزاد و مسلم باشند و مال وی
که نزد یک مسلم یا ذمی بود ملک وی باشد و آنچه جز آنست غنیمت شود مسئله

١٧٦

اگر حربی در دار اسلام آورد و مسلمانی او را دانسته یا بخطا کشت و وارثان او در دار حرب
مسلم اند در عمد هیچ لازم نیاید و در خطا برای ورثه کفارت لازم شود و نزدیک امام شافعی
در عمد قصاص واجب شود و در خطا دیه لازم آید **مسئله** هر که مسلمانی را که وارث ندارد
یا حربی را که بامان آمده و مسلمان شده است بخطا کشت بر عاقله او برای امام دیت لازم شود
و اگر دانسته کشته است امام را اختیار بود در آنکه قصاص بگیرد یا دیه ستاند و عفوا مام روا
نباشد زیرا که امام را ولایت عفو آن نیست **باب ارض الوظایف** وظیفه
عبادت است از عشر و خراج و جزیه **مسئله** زمین عرب و زمین که اهل آن اسلام آورند
و زمین که آنرا بعد از فتح بغلبه در لشکر قسمت نمودند و زمین بصره عشری است و سواد عراق و زمین
که آنرا بعد از غلبه بر کفار که اهل آن بودند بر همان کفار مسلم داشتند و زمین که باهل آن صلح
نمودند خراجی است چنانکه در ترجمه تفصیل آنرا نوشته ام **مسئله** چون زمین موات را احیا کردند
اگر نزدیک زمین عشری است عشری باشد و اگر نزدیک زمین خراجی است خراجی بود کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله خراجی که آن را حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر سواد عراق وضع
کرده است بر هر جریب زمینی که بران آب تواند رسید از گندم و جو یک صاع
و یکدرم است و از رطبه پنج درم و از رز و نخلستان متصل ده درم زیرا که در
زراعت مشقت بسیار است و در رطبه کمتر از ان و در رز و نخلستان از ان کمتر
کذا فی الهدایه و آنچه جز انست چون زعفران و بوستان خراج دران بحسب
مشقت آنست چون ثلث یا ربع و جز آن کذا فی جامع الرموز بدانکه یک جریب
شصت گز باشد و مذکور است در کتب فقه که گز کرباس هفت قبضه
است و گز مساحت هفت قبضه یک انگشت ایستاده بالای هفت
قبضه است و نزدیک اهل حساب یک گز بیست و چهار انگشت است
و هر انگشت شش جو متصل بعرض یکدیگر است و در حاشیه چلپی می آرد مراد در جریب

۱۷۸

بزرگ باین است مسئله در خراج از نصف خارج زیادت نکند که آن منتهای طاقت است و لان التنصیف
عین الانصاف کذا فی الهدایه مسئله اگر بر زمین خراجی چیزی را مقرر کردند و زمین طاقت آن ندارد
امام را جایز است که از آن کمتر کند و اگر طاقت زیادتی دارد نزدیک امام ابو یوسف جایز نیست که
زیادت کند و نزدیک امام محمد جایز است مسئله اگر از زمین خراجی آب منقطع شد یا باران غلبه کرد
و یا بر خارج زمین آفتی رسید چنانکه خارج هلاک شد خراج ساقط شود مسئله اگر مالک زمین
خراجی زمین را معطل داشت یا اسلام آورد یا مسلمانی زمین خراجی خرید خراج ساقط نشود
مسئله آنچه از زمین خراجی برآید در آن عشر لازم نیاید زیرا که بر زمین آن خراج واجب است
و رسول علیه السلام از جمع میان عشر و خراج منع نموده است کذا فی حاشیه الچلپی و نزدیک امام شافعی
عشر نیز لازم آید زیرا که دو حق مختلف اند و در محل مختلف بدو سبب مختلف برای دو مصرف مختلف
واجب شده است کذا فی الهدایه و تفصیل آن در کفایه است مسئله خراج معین در یک سال
مکرر واجب نشود و هر چند خارج زمین مکرر شده باشد اما خراج مقاسمه چون خمس یا ربع یا ثلث
یا نصف بتکرار خارج مکرر واجب شود چنانکه عشر مکرر لازم شود **فصل** در جزیه مسئله
جزیه را بر کفار بصلح وضع کردند آن را تغیر ندهند و بر آن زیادتی نکنند و اگر امام بر کفار غالب آمد
و اموال کفار را بر کفار مقرر داشت کفار کتابی بوند یا مجوسی یا وثنی باشد بر هر یکی از اغنیاء
در تمام سال چهل و هشت درم معین کند و در هر ماه چهار درم ستاند و بر میانه حال بیست و چهار درم
معین سازد و در هر ماه دو درم بگیرد و بر فقیر که کاسب باشد دوازده درم معین کند و در هر ماه یک درم
بستاند و نزدیک امام شافعی از وثنی جزیه نبود زیرا که نزدیک وی یک دینار معین کند اگرچه فقیر باشد
مسئله بر وثنی عرب جزیه نبود پس اگر امام بر ایشان غالب آمده زنان و فرزندان صغار ایشان
غنیمت شوند و رجال ایشان را اگر اسلام قبول نکردند قتل کنند و نیز بر مرتد جزیه نباشد اگر اسلام
نیاورد قتل کنند و نزدیک امام شافعی مشرکان عرب را بنده سازند مسئله زاهد ترسایان
که با مردم اختلاط ندارد جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر بر قدرت دارد جزیه ستانند و امام محمد نیز

ازامام ابو حنیفه چنین روایت کرده است مسئله بر کودک و زن و بنده و نابینا و جابانده جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر نابینا و جابانده غنی بود جزیه ستانند مسئله بر فقیر که کاسب نباشد جزیه واجب نشود و نزدیک امام شافعی واجب شود مسئله کافری که بروی جزیه بود مسلمان شد یا مرد جزیه ساقط شود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ساقط نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر چند سال از ذمی جزیه نگرفتند نزدیک امام زیاده از جزیه یک سال نستانند زیرا که نزدیک وی جزیه تکرار متداخل نشود و نزدیک صاحبین جزیه همه سالهای گذشته بگیرند زیرا که نزدیک ایشان در جزیه تداخل نباشد

فصل در معبد الکفار

مسئله جایز نیست که کفار در دار اسلام بیعه یا کنیسه حادث کنند و اگر قدیم را که منهدم شود اعاده نمایند منع نکنند کذا فی الهدایه مسئله ذمی را نگذارند که در لباس و مرکب و زین و سلاح چون مسلمانان باشد پس نگذارند که بر اسپ سوار شود یا استعمال سلاح کند و فرمایند که رشته پشمینه که پُری آن چون انگشت باشد بر کمر خود ظاهر ببندند بخلاف زنار که آن از ابریشم باشد و در کفایه می آرد اهل ذمه را نگذارند که خود را از مسلمانان بزنار ابریشم ممیز سازند زیرا که دران اعزاز کفار است مسئله زنان کفار را از زنان مسلمانان در راه رفتن و در حمام در آمدن متمیز کنند مسئله بر درخانهای کفار علامتی کنند که سائلی بر در ایشان نه ایستد و بر ایشان دعا خیر نکنند مسئله اگر اهل ذمه بدار حرب ملحق شوند یا برای جنگ با اهل اسلام بر موضعی غلبه کنند عهد ذمه منتقض شود و حکم ایشان چون مرتد حکم میت باشد وقتیکه ملحوق حکم میت کرده اما اگر در بند افتاد ز اهل ذمه را بنده سازند و مرتد را بکشند مسئله اگر ذمی از ادای جزیه تمرد نمود یا مسلمه زنا کرد یا مسلمه را قتل نمود یا بر نبی علیه السلام حقارت کرد عهد ذمه منتقض نشود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه بحقارت نبی منتقض شود مسئله بر اموال تغلبی بالغ مرد باشد و یا زن بود دو چند از زکوة اموال مسلمانان باشد و بر بنده که تغلبی آنرا آزاد کرده باشد جزیه و خراج بود و نزدیک امام زفر از وی نیز دو چند مسلمانان بگیرند بدانکه ارضی که دران بر مسلم عشر است بر تغلبی دران خمس باشد

۱۷۹

دا بوان که دران بر مسلم ربع عشرست بر تغلبی ده ان نصف عشر بود مسئله بنده که قریش آنرا آزاد کرده باشد جزیه وخراج لازم شود وآنکه رسول علیه السلام فرموده است که مولی القوم منهم آنرا بر حرمت صدقه حمل کنند پس چنانکه هاشمی را صدقه گرفتن حرامست معتق او را نیز حرام باشد زیراکه بشبهه حرمت نیز حرمت ثابت شود

فصل در مصرف جزیه وخراج وجز آن

مسئله جزیه امام که از جزیه وخراج ومال تغلبی وهدیه مردم باشد مصرف آن مصالح اهل اسلام است چون راه خوف دشمن بستن وپل بنا کردن وجسر بستن وکفایت علما وقضات وکفایت عاملان صدقه وکفایت مقاتله با متعلقان این همه که نفقه آنها بر ایشان فرض است زیراکه اگر کفایت متعلقان ایشان با ایشان ندهند ایشان برای نفقه آنها بکسب محتاج شوند پس بقتال وجز آن فارغ نباشند مسئله هر که از مستحقان پیش از یک سال بمرد نفقه وی ساقط شود زیراکه نفقه بخشش است وبخشش پیش از قبض ملک نگردد وبموت قطع شود ودر کفایه می آرد اگر در آخر سال بمرد مستحب است که نفقه او را بوارثان وی رسانند مسئله مستحق نفقه در این زمانه قاضی ومدرس ومفتی است

باب المرتد

مسئله هر که مرتد شود والعیاذ بالله بروی اسلام عرض کنند واگر در اسلام شبهه داشته باشند رفع شبهه نمایند واگر برای تفکر مهلت خواهد تا سه روز مهلت دهند بعد از آن اگر پشیمان شد وتوبه کرد بگذارند واگر نه قتل کنند وکیفیت توبه آنست که سوای دین اسلام از همه دینها باطل بیزار شود یا دینی را که برگزیده است از آن بیزار گردد مسئله مستحب است که مرتد را بعد از عرض اسلام بکشند واگر پیش از عرض اسلام کشند بر قاتل هیچ لازم نیاید مگر آنکه ترک مستحب کرده باشد ونزد یک امام شافعی مهلت سه روز واجب بود پس کشتن وی نزد یک ایشان پیش از عرض اسلام حلال نباشد مسئله مال مرتد موقوف باشد اگر اسلام آورد ملک وی شود واگر در ارتداد بمرد

بردیا بارتداد او را کشتند یا گریخته بدار حرب ملحق شد و قاضی بالحاق وی حکم نمود مدبر وی از ثلث
مال آزاد شود کذا فی جامع الرموز و ام ولد او آزاد گردد و دینی که بر وی موجل باشد معجل شود
و مالی را که در وقت اسلام کسب کرده ست بوارثان او بود که مسلم باشند و آنچه در وقت ارتداد
حاصل نموده ست غنیمت شود و نزدیک صاحبین مال او را مر وارثان او رست که مسلم اند اگرچه در
وقت ارتداد کسب کرده باشد و نزدیک امام شافعی مال او غنیمت ست اگرچه در وقت
اسلام کسب نموده باشد مسئله دین مرتد را که در حالت اسلام لازم شده ست از مالی که در
حالت اسلام کسب کرده ست ادا کنند و دینی که در حالت ارتداد لازم گشته ست از مالی که
در ارتداد کسب کرده ست ادا نمایند مسئله نکاح مرتد باطل شود و مذبوح او حرام باشد
و پیش از گذشتن عدت زن که از سبب فساد نکاح ست طلاق و استیلاد وی جایز بود و نیز
اگر زن و شوهر هردو معا مرتد شدند و شوهر زن را طلاق داد بعد از آن هردو باهم اسلام
آورده اند طلاق واقع شود زیرا که نکاح باطل نشده ست مسئله شرکت مفاوضه مرتد و بیع او
و شرای او و هبه او و اجاره او و تدبیر او و کتابت او و وصیت او موقوف باشد اگر اسلام آورد
نافذ شود و اگر بمرد یا کشته شد یا بدار حرب ملحق گشت و قاضی بحکم بلحوق وی کرد همه عقدها مذکور
باطل گردد بدانکه نکاح و ذبح مرتد بالاتفاق باطل شود و طلاق و استیلاد او بالاتفاق صحیح
باشد و مفاوضه او بالاتفاق موقوف بود و دیگر عقود نزدیک امام موقوف باشد و نزدیک
صاحبین نافذ بود مسئله مرتدی بدار حرب ملحق شد و باز مسلمان شده بدار اسلام
آمد اگر قاضی حکم بلحوق وی نکرده ست ارتداد وی باطل شود و حکم وی چون مسلم باشد
و اگر بعد از حکم قاضی آمده ست آنچه مال او نزد وارثان او موجود باشد از ایشان واپس بگیرد
مسئله اگر زنی مرتد شود او را حبس کنند و هر روز یک لقمه طعام و یک قطره آب بوی رسانند
تا آنکه مسلمان شود یا بمیرد کذا فی جامع الرموز و آنچه وی در مال خود تصرف کند جایز باشد
و آنچه از مال باقی ماند مر ورثه او راست اگرچه در حالت ارتداد کسب کرده باشد و نزدیک امام شافعی او را

قتل کنند مسئله اگر کنیزک مرتد فرزند آورد و مرتد دعوی کرد که از من است نسب آن از مرتد ثابت
شود و کنیزک ام ولد او گردد و فرزند آزاد شود اما اگر کنیزک مسلمه است بعد از مردن مرتد یا ملحق شدن
او بدار حرب فرزند مذکور از مال وی ارث ستاند زیرا که ولد به تبعیت با در مسلمان شود و مسلم
از مرتد وارث گردد و اگر کنیزک نصرانیه است و در کم از شش ماه از وقت ارتداد او فرزند آورده است
فرزند وارث شود زیرا که چون کنیزک مرتد کافر باشد ولد او تابع پدر شود بنا بر آنکه پدر را بسوی اسلام
جبر کنند پس بسوی اسلام اقرب بود و اگر در زیاده از شش ماه آورده است وارث نگردد
مسئله اگر مرتد با مال خود بدار حرب ملحق شد بعد از ان مسلمانان بران دار غالب آمدند
مال وی غنیمت باشد و اگر وی مال ملحق شده است و قاضی بلحوق وی حکم کرد بعد از ان بدار اسلام
آمد و مال خود را گرفته باز بدار حرب ملحق شد بعد از ان مسلمانان آن دار را فتح نموده اند مال وی
پیش از تقسیم مردود بوارث اوست زیرا که بعد از حکم قاضی بلحوق او بدار حرب وارث او چون
مالک قدیم شود پس چنانکه مالک قدیم مال خود را پیش از قسمت مجاناً میستاند وی نیز مجاناً
بگیرد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر مرتدی بدار حرب ملحق شد و قاضی بنده او را با بن او
حکم نمود و ابن وی را مکاتب ساخت بعد از ان مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل
کتابت ساخت بعد از ان مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل کتابت و ولاء
مکاتب مر پدر را باشد زیرا که ابن خلیفه پدر بود چون پدر مسلمان شده بدار اسلام آمد
ابن وکیل وی باشد و عتق جایز بود مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت بعد از ان
بدار حرب ملحق شد یا او را بر ردت کشتند دیه آن در مالی باشد که آنرا در وقت
اسلام کسب کرده بود زیرا که مالی را که در وقت ردت کسب کرده است غنیمت شود
و نزد صاحبین دیت آن در مال وی باشد اگرچه آنرا در وقت ردت کسب کرده
باشد و آنکه دیه بر عاقله او نشود بنا بر آنکه دیه بر عاقله مبنیا شد مگر از برای
نصرت و بر مرتد هیچکس نصرت نکنند مسئله اگر شخصی دست مسلمانی را

والسته بريد بعد ازان ان مسلمان مرتد شد و بسبب بریدگی دست در ارتداد بمرد یا بدار حرب
ملحق شد و قاضی حکم بلحوق وی کرد بعد ازان مسلمان شده بدار اسلام آمد بسبب بریدگی بمرد قاطع
از مال خود نصف دیه را برای وارثان او ضامن شود دلیل آنرا در ترجمه ذکر کردم و اگر بدار حرب
ملحق شد همچنان اسلام آورد بعد ازان بدرد قطع هلاک شد تمام دیه بر قاطع لازم شود و نزدیک
امام محمد نصف دیه لازم آید مسئله اگر بنده مکاتب مرتد شده بدار حرب ملحق شد و مالی را
بکسب حاصل نمود بعد ازان چون او را گرفتند از اسلام ابا آورد پس بارتداد او را کشتند
مال کتابت مر خواجه او را باشد و آنچه باقی ماند مر وارثان او را باشد مسئله اگر زن و شوی
هر دو مرتد شده بدار حرب ملحق شدند و زن در دار حرب فرزند آورده آن فرزند ولد دیگر
آورد بعد ازان مسلمانان بران دار غالب آمدند هر دو ولد غنیمت شود و بر اول جبر لازم آید
و بروایت حسن بر دوم نیز جبر لازم گردد زیرا که نزدیک حسن ولد ولد تابع جد شود و در ظاهر
الروایة تابع نشود مسئله اگر کودک عاقل اسلام آورد روا بود و اگر مرتد شد به ای
اسلام بر وی جبر کنند و قتل وی روا نبود اگرچه از اسلام ابا کند و نزدیک امام شافعی
و امام زفر ارتداد وی صحیح نباشد و اسلام وی روا نبود دلیل ما آنست که چون حضرت علی
رضی الله تعالی عنه در حالت صغر اسلام آورد و نبی علیه السلام آنرا جایز داشت چنانکه
افتخار حضرت علی رضی الله تعالی عنه بانی اسلام مشهور است چنانکه فرموده است
ستقتلکم علی الاسلام طرا غلاما بلغت اوان احلم

باب البغات

مسئله اگر قومی
از مسلمانان از اطاعت امام خارج شدند امام ایشان را باطاعت خود دعوت
کند اگر در امامت شبهه داشته باشند رفع شبهه نماید و اگر از قومی امداد داشته
و در جایی با ایشان جمع شدند مسلمانان را جایز است که با ایشان ابتدا
بجنگ کنند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ابتدا بقتل مسلم جایز نیست
ما میگوییم اگر امام در جنگ کردن با ایشان تاخیر کند تا آنکه ایشان ابتدا بجنگ کنند

احتمال است که از شر ایشان دفع ممکن نباشد **مسئله** اگر باغیان خداوند قومی باشند مجروح ایشان را بکشند و چون بگریزند عقب ایشان کنند و اگر متفرق باشند مجروح ایشان را نکشند و چون بگریزند عقب ایشان نکنند زیرا که خوف نیست که بقوم خود خواهند شد چرا که قوم ندارند و کشتن مجروح ایشان روا نبود زیرا که مسلم اند **مسئله** فرزندان باغیان را و متعلقان ایشان را بندکردن روا نبود **مسئله** مال باغیان را حبس کنند تا آنکه ایشان تائب شوند و سلاح و اسپان ایشان را در وقت احتیاج استعمال نمایند بخلاف امام شافعی که نزدیک او استعمال آن بی رضا روا نبود زیرا که مال مسلم است ما میگوییم حضرت علی رضی الله عنه سلاح باغیان را بوقت احتیاج در بصره قسمت نمود و تملیک نساخت کذا فی حاشیة الچلپی **مسئله** اگر باغی مر باغی را کشت بعد ازان ایشان اطاعت امام قبول نمودند بر قاتل هیچ لازم نباید زیرا که در وقت کشتن باغی بودند و بر باغی ولایت امام روا نبود **مسئله** اگر باغیان بشهر غالب آمدند بعد ازان شخصی از اهل آن شهر شخصی را از همان شهر دانسته کشت و پیش ازانکه باغیان احکام خود جاری کنند امام آن شهر را از ایشان گرفت قاتل را القصاص بکشند زیرا که چون باغیان احکام خود را دران شهر جاری نکرده بودند ولایت امام ازان شهر منقطع نشده بود پس احکام امام جاری باشند **مسئله** اگر باغی مطیع را که از خویشان او بود بکشت و گفت من بر حق بودم و بر حقم نزدیک طرفین از مقتول وارث می شود چنانکه مطیع از باغی وارث گردد اگرچه خود او را کشته باشد اما اگر باغی بعد از کشتن اقرار به بطلان خود وارث نشود و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی باغی از مطیع وارث نگردد اگرچه دعوی حقیقت خود کرده باشد **مسئله** شخصی که معلوم باشد که از اهل فتنه است بدست وی سلاح فروختن مکروه بود و اگر معلوم نیست مکروه نبود

باب اللقیط **مسئله** و آن در لغت اسم هر چیز است که در راه مطروح باشد و در شریعت اسم است مر کودکی را که زنده بود و اهل وی او را

اورا از ترس فقر یا تهمت در جای انداخته باشند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله هر که لقیط را دریابد
مستحب است که او را بر دارد اگر خوف هلاک لقیط باشد بر داشتن آن بر یابنده واجب شود مسئله لقیط آزاد
باشد مگر آنکه کسی دعوی کند که بنده من است و بران گواه بیارد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله
نفقه لقیط و جنایت او در بیت المال بود و ترکه او در بیت المال باشد مسئله هر که لقیط را بر داشت
دیگری را نمی رسد که از وی بگیرد مگر آنکه دعوی نسب وی کند یا بنده خود بوی بدهد کذا فی الهدایة
مسئله هر که در لقیط دعوی نسب وی کند نسب لقیط از وی ثابت گردد و اگر دو کس دعوی
نسب لقیط کردند و یکی در بدن لقیط علامتی نشان داد و موافق گفته او علامت ظاهر شد
نسب لقیط از وی ثابت شود و اگر نه از هر دو نسب ثابت گردد مسئله اگر بنده کسی دعوی
نسب لقیط کند نسب از بنده ثابت شود و لقیط آزاد باشد زیرا که اصل در اسلام آزادی است
مسئله اگر ذمی دعوی کرد نسب لقیط را نسب از وی ثابت شود و لقیط به تبعیت دار اسلام
مسلمان باشد مگر آنکه لقیط را در شهر یا در قریه ذمیان یا در معبد ایشان یافته باشند
زیرا که آن زمان بدعوی کردن ذمی نسب او را ذمی گردد مسئله مالی که با لقیط باشد آنرا
بحکم قاضی بر لقیط صرف کنند و بقول بعضی بی حکم قاضی جایز بود مسئله اگر کسی لقیط را چیزی
ببخشد یابنده لقیط را جایز است که آنرا برای لقیط قبض کند مسئله ملتقط را جایز است که
لقیط را حرفت آموزد و جایز نیست که او را تزویج کند یا در مال او تصرف نماید یا او را اجاره دهد
کذا فی الاصح **باب اللقطة** مسئله اگر یابنده لقطه در وقت بر داشتن آن گواه
گرفت بر آنکه برای رسانیدن بمالک آن می بر دارم لقطه نزد وی امانت باشد
و اگر نه ضامن شود مسئله اگر یابنده اقرار کرد که لقطه را برای خود گرفته بودم بالاجماع
ضامن شود و اگر اقرار نکرده است و گواهان گواهی دادند
که برای رسانیدن بمالک آن گرفته بود ضامن نگردد و اگر گواهی ندادند
نزدیک طرفین ضمان لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف لازم

نشود و قول یابنده معتبر بود بدانکه گواه گرفتن اینست که در وقت برداشتن لقطه بگوید
ای مسلمانان هرگاه بشنوید که طلب لقطه میکند بر من دلالت کنید مسئله بر یابنده
لقطه واجب است که تا مدتیکه بداند یعنی او را ظن حاصل شود که بعد از این آنرا کسی طلب
نخواهد کرد در جائیکه یافته است و در مجمعهای مردم چون محلها و بازارها تعریف لقطه کند
چنانکه فریاد کند که من لقطه را یافته ام و مالک آنرا نمیدانم هر که مالک آن باشد بیاید
تا بوی دهم و نزدیک امام محمد و امام مالک و امام شافعی تا یکسال تعریف کند اگرچه
لقطه از ده درم باشد کذا فی حاشیة الچلپی و لقطه زمین حرم چون لقطه زمین حل است
و نزدیک امام شافعی لقطه زمین حرام را تا یافتن مالک تعریف کند مسئله هرچه دیر نپاید
چون طعام پخته و بعضی میوها تا زمانی که خوف فساد آن نباشد تعریف کند چون خوف
فساد شود بمسکین تصدق کند و اگر بعد از تصدق مالک لقطه بهم رسد او را اختیار است
خواه صدقه را جایز دارد تا ثواب او را باشد خواه از یابنده تاوان بگیرد و در حاشیه
چلپی است که نیز مالک مختار است که اگر لقطه در دست مسکین سالم است لقطه از مسکین بگیرد
و اگر هلاک شده است مسکین را ضامن بگیرد زیرا که بی اذن مالک قبض کرده است مسئله
اگر لقطه بهیمه باشد حکم آن چون حکم غیر بهیمه بود اگرچه شتر بود یا گاو باشد و نزدیک
امام مالک و امام شافعی اگر شتر یا گاو را در صحرا یابد افضل اینست که نگیرد مسئله هر که
بی اذن قاضی لقطه را نفقه داد متبرع بود و اگر باذن قاضی داده است بر مالک لقطه دین باشد
مسئله اگر قاضی اجاره را در لقطه منفعت داند لقطه را اجاره دهد و از اجرت آن بر آن نفقه
کند و اگر در اجاره منفعت نداند بنفقه امر کند و رجوع آنرا بر مالک شرط نماید و بنا بر روایة
امر باتفاق برای رجوع کفایت کند و الاول اصح و اگر در نفقه نیز منفعت نداند لقطه را بفروشد
و بحفظ بهای امر نماید مسئله هر که بر لقطه نفقه کرده است چون مالک لقطه بهم رسد جایز است
او را که لقطه را از مالک آن برای نفقه حبس کند و اگر بعد از حبس در دست حابس

کتاب الآبق

لقطه هلاک شود نفقه ساقط گردد و اگر پیش از حبس هلاک شد نفقه ساقط نگردد مسئله
اگر مدعی لقطه در لقطه علامت بیان کرد بی گواهان دادن آن بمدعی وجب نشود و اگر دادا
روا بود و حلال باشد و نزدیک امام شافعی اگر مدعی علامتی را در لقطه بیان کرد وجب است
که لقطه را بمدعی سپارد مسئله اگر ملتقط فقیر بود و بتعریف کردن مالک لقطه موجود نشود
جایز ست که آنرا خود تصرف کند و بدان منتفع شود و اگر فقیر نباشد بر فقیری تصدق کند
اگرچه اصل او باشد یا فرع او بود یا زن او باشد **کتاب الآبق** هر که بر گرفتن
آبق قدرت دارد مستحب است که او را بگیرد و گرفتن ضال مستحب نبود زیرا که آبق غلامی است
که از خواجه خود بقصد گریخته باشد و ضال غلامیست که خانه خواجه خود را گم کرده باشد
و راه آنرا ندانند پس گرفتن آن مستحب نبود زیرا که دور نخواهد رفت و در نزدیک
خواجه او وی را خواهد یافت اما هر که خانه خواجه او را ندانند افضل است که او را
بخانه رساند مسئله هر که آبق را از مدت سفر بخواجه او رساند در وقت گرفتن
گواه گرفته باشد که برای رسانیدن بخواجه او گرفته ام برای وی چهل درم
بر خواجه واجب شود و در کم از مدت سفر بحساب آن لازم گردد اگرچه آبق مدبر یا ام ولد باشد
و اگرچه قیمت آن چهل درم نبود و نزدیک امام شافعی بی شرط واجب نشود و اگر در وقت
گرفتن بر رسانیدن او گواه گرفته بود لیکن از آن آبق از دست وی گریخته برگیرند
ضمان آن لازم نشود و اگر گواه نگرفته بود برای وی بر خواجه آبق هیچ لازم نباشد
و اگر از دست وی گریخته ضمان آن لازم شود مسئله اگر آبق در رهن شخصی باشد
جعل آن بر مرتهن باشد **کتاب المفقود** یعنی غایبی که جای او معلوم نباشد
و از مردن و زیستن وی خبر نبود کذا فی حاشیة الچلبی مسئله مفقود در حق خود
زنده است پس زن او را نکاح کردن روا نبود و مال او را قسمت نمودن جایز نباشد
و اجاره او فسخ نشود و قاضی شخصی را نایب می کند تا حق وی را قبض نماید و مال

و مال آنچه احتیاط نماید و آنچه از مال او خوف فساد آن باشد آنرا بفروشد و فرزندان او را
و والدین او را و زن او را از مال او نفقه رسانند و در حق غیر خود مرده ست پس از غیر خود وارث
نشود لیکن حصه او را موقوف دارند مسئله چون از وقت تولد مفقود نود سال تمام شود
قاضی بموت او حکم کند و در ظاهر روایت ست که در مدت موت اقران او بموت او حکم نماید
زیرا که درین زمانه کم ست که آدمی نود سال زندگانی کند مسئله اگر مفقود پیش از حکم قاضی
بموت او زنده ظاهر شد آنچه از مال او و حق او موجود باشد قبض نماید و اگر مدت تمام شد
در مال او از همان روز قاضی بموت او حکم کند و مال او را در وارثان او که موجود باشند قسمت نماید
و زن او در عدت موت نشیند و در حق مال غیر او از وقتی که غایب شده ست بموت او حکم کند و مالی را
که برای او موقوف داشته باشد بوارثان خداوند آن مال که در آن وقت بود رد کنند چنانکه زید مفقود شد
و برادر او بکر و زید بکر را و دختر خود را وارث گذاشت نصف ترکه او را بدختر او بدهند و نصف را حصه زید
نگاه دارند چون مدت زید مفقود تمام شود آن نصف باقی را نیز بدختر او رسانند

كتاب الشركة

مسئله شرکت بر دو وجه ست یکی شرکت ملک چنانکه دو کس بخریدن یا بهبه یا بصدقه یا بارث
در چیزی شریک شوند پس هر کدام در حصه دیگر اجنبی باشد بی اذن وی نتواند که دران تصرف
کند کذا فی الهدایه دوم شرکت عقد چنانکه یکی مرد دیگر را بگوید ترا درین همه تجارات یا در فلان
تجارت شریک خود ساختم وی بگوید قبول نمودم و برای هیچکدام از منفعة چیزی معین نباشد زیرا که
احتمال دارد که زیاده از معین منفعت نشود مسئله شرکت عقد بر چهار وجه ست یکی شرکت
مفاوضه آن شرکت دو کس ست یا زیاده ازان که در مال شرکت و در تصرف و در دین برابر باشند
پس بنده و نابالغ را مفاوضه روا نبود و مسلم را با کافر مفاوضه جایز نباشد اما در کتابی
و مجوسی مفاوضه جایز بود زیرا که الکفر کله ملة واحدة و نزدیک امام ابو یوسف در مسلم و کافر مفاوضه
روا بود و نزدیک امام مالک و امام شافعی شرکت مفاوضه هرگز روا نبود مسئله در عقد مفاوضه
هر واحد از شرکا دیگر را وکیل و کفیل باشد پس اگر یکی خرید کند بایع را جایز ست که از دیگر طلب بها نماید

مسئله هرکه از شریکان مفاوضه چیزی بخرد برای همه بود مگر طعام و کسوت که برای اهل خود خریده
باشد مسئله اگر یکی از شریکان مفاوضه بچیزیکه دران شرکت مفاوضه جایز باشد چون خریدن و فروختن
و اجاره گرفتن وام لازم شود بر دیگران نیز لازم گردد و اگر بکفیل شدن بامر مکفول عنه بر یکی ضمان لازم آید
بر دیگران نیز لازم آید و در بی امر مکفول عنه بر دیگران لازم نشود و هو الصحیح مسئله اگر یکی را از
شریکان مفاوضه چیزیکه دران مفاوضه جایز باشد بارث رسید یا کسی بوی چیزی از ان
جنس بخشید و وی آنرا قبض نمود عقد مفاوضه عقد عنان گردد و اگر عرض یا عقار بارث رسید مفاوضه
باقی ماند زیرا که بعرض و عقار در مال مفاوضه زیادتی نشود دوم شرکت عنان و آن شرکت ست
در هر تجارت یا در نوعی از ان مسئله شرکت عنان متضمن کفالة نباشد و ببعض مال شریکان جایز
بود و نیز بزیادتی مال یکی یا بشرط مساوات مال همه بی مساوات منفعت شرکت عنان صحیح شود
بخلاف امام زفر و امام شافعی که نزدیک ایشان بی مساوات منفعت جایز نباشد مسئله اگر مال
یکی دراهم بود و مال دیگری دنانیر باشد بی خلط شرکت عنان جایز بود و نزدیک امام زفر و امام شافعی
بیخلط جایز نبود مسئله اگر یکی از شرکا در شرکت عنان متاعی خرید مطالبه بهای آن بر دیگر نبود
زیرا که شرکت عنان متضمن کفالت نباشد کما مر و اگر مشتری بهای را از مال خود داده است
حصه شریکان را از مال ایشان طلب نماید مسئله جایز ست مفاوضه و عنان بدراهم و دنانیر
و بفلوس رایجه و به تبر و نقره اگر بآن تعامل باشد تبر زر
غیر مضروب را گویند و نقره آنچه از نقره غیر مضروب
بود و نیز جایز ست بعروض چنانکه هر واحد نصف عروض
خود را بانصف عروض دیگر بفروشد و با یکدیگر عقد شرکت
کنند مگر آنکه بهای عروض یکی از بهای عروض دیگر متفاوت
باشد چنانکه قیمت عروض یکی هزار بود و قیمت عروض دیگر دو هزار
پس صاحب اقل دو ثلث عروض خود را بایک ثلث عروض صاحب

اگر بغیر وشگان بعد از آن میان خود ها عقد شرکت کنند پس منفعت هر کدام بقدر ملک وی
باشد اما اگر مال یکی دراهم یا دنانیر باشد منفعت را آنچه میان خود ها قرار داده باشند
همان شود زیراکه دراهم و دنانیر در عقد متعین نشوند پس منفعت حاصل مال نباشد مسئله
اگر پیش از آنکه همه شریکان یا یکی از ایشان چیزی را خریده باشد مال شرکت هلاک شد
یا مال یکی هلاک گشت عقد شرکت باطل شود و آنچه هلاک شده است اگر پیش از خلط است
از صاحب مال باشد اگرچه از دست دیگری هلاک شود و اگر بعد از خلط است بر همه
شریکان باشد و اگر بعد از خریدن یکی از شرکا مال دیگری هلاک شد چیزی را که
که خریده است از هر دو باشد پس مشتری حصه او را از وی طلب نماید زیراکه بهلاک
شدن مال او در شرکت تغیر نرفته است مسئله اگر یکی از شریکان با وجود شرکت
مرد دیگری را وکیل خود کرد بانیکه گفت بمالیکه با تست هرچه دانی بخر نصف آن از من باشد
هر چیزی را که وی بخرد در میان هر دو مشترک بود پس بحصه موکل از بهای هر دو وی رجوع کند
اگرچه مال موکل هلاک شده باشد و اگر هیچ یکی مرد دیگری را وکیل نکرده است
هر که بعد از هلاک مال یکی چیزی را بخرد مشتری را بود زیراکه بهلاک شدن پیش از
خریدن یکی شرکت باطل گردد کما مر مسئله هر کدام را از شریکان مفاوضه و عنان
جایز است که مال را برای تجارت امانت فرستد یا پیش کسی امانت نگاه دارد یا بضاعت
دهد یا اجنبی را برای خریدن و فروختن و جز آن وکیل سازد مسئله مال شرکت در دست
هر واحد از شریکان امانت است پس بی تعدی از هلاک آن ضمان لازم نیاید سیوم
شرکت صنایع و قبول عمل و آن شرکتی است میان دو صانع یا زیاده از آن مسئله
اگر دو درزی یا درزی و رنگریز میان خود ها عقد شرکت ببندند که هر که از ما عمل مردم
قبول کند اجرت آن میان هر دو مشترک باشد هر که از ایشان عمل کند دیگری
در اجرت آن شریک شود اگرچه شرط کرده باشند که عمل هر دو برابر باشد و اجرت سه حصه بود

یک حصه از یکی و دو حصه از دیگری و نزدیک امام شافعی اگر اجرت را برابر نکرده آمد روا نبود و نزدیک امام مالک بی اتحاد عمل جایز نباشد مسئله اگر یکی از دو صانع که هر دو در شرکت صنایع شریک باشند عمل شخصی را قبول کند بر هر واحد لازم شود پس طلب عمل از هر واحد جایز باشد و هر واحد را جایز ست که مطالبه اجرت آن عمل کند و چون صاحب کار اجرت را بیکی از ایشان داد از ذمه او ساقط شود و دیگری را حق مطالبه نماند مسئله اجرت عمل در شریکان صنایع مشترک بود اگرچه عمل را یکی از شریکان کرده باشد چهارم شرکت وجوه و آن شرکتی ست که دو کس مثلا بی مال عقد شرکت کنند چنانکه متاع را از بایع آن بوجاهت و اعتماد خود خریده بفروشند و بهای آن را ببایع رسانند و آنچه منفعت شود میان ایشان مشترک باشد و نزدیک امام شافعی این شرکت روا نبود مسئله شرکت وجوه اگر مطلق ست یعنی لفظ مفاوضه و شرایط آن دران مذکور نشده ست شرکت عنان باشد کذا فی حاشیه الچلپی و نیز بمفاوضه روا بود چنانکه شرط کرده شود مساوات را در اموری که مساوات آن در مفاوضه واجب ست مسئله اگر در شرکت وجوه عقد مطلق کرد هر واحد از شریکان در خریدن مرد دیگر را وکیل باشد و اگر مقید بمفاوضه کرد هر واحد مرد دیگر را هم وکیل باشد و هم کفیل شود مسئله اگر دو شریک در شرکت عنان شرط کردند که آنچه خرید کنیم در میان ما مناصفه باشد یا مثالثه بود منفعت نیز همچنان شود و اگر در منفعت زیادتی شرط کردند باطل باشد زیرا که ربح بقدر ملک میشود پس اگر زیادتی را شرط کنند میر نشد ربح چیزیکه آن را ضامن نشده ست مگر آنکه راس مال غیر عوض باشد دلیل این در ترجمه مذکور ست فصل در شرکة فاسده مسئله در هیزم چیدن و کاه بریدن و شکار کردن شرکت جایز نبود هر کرا چیزی حاصل شد مر همون را باشد و چیزی را که هر دو گرفتند مر هر دو را برابر بود و چیزیکه یکی را بیاری دیگر حاصل شود مر همون را باشد یاری دهنده را ازان نصیب نبود چنانکه یکی قطع میکند و دیگری یکجا فراز د تمام مر قاطع را باشد و مر دیگری را اجر مثل بود و نزدیک امام محمد

۱۹۱

کسی بنا آید وآنکه بعضی متاخران فروختن بعضی وقف راچون خراب شود ومنهدم گردد از برای باقی
عمارت جایز داشتند اصح آنست که جایز نیست زیراکه وقف بعد از صحت قبول نمیکند ملک چنانکه آزاد
قبول نمیکند بندگی را باآنکه مشاهده کرده ایم درین فروختن چیزی را که مشاهده کرده ایم درین استبدال
مسئله اگر شخصی حصهٔ خود را از زمین مشترکه وقف کرد نزدیک امام ابویوسف جایز است که با شریک خود
قسمت کند واز حصهٔ شریک خود متمیز سازد واگر از زمین خود حصهٔ معین را وقف نمود قاضی آنرا
قسمت نماید واز حصهٔ واقف متمیز سازد لیکن وقف را در مصالح آن قسمت کردن روا نبود
مسئله وقف که بر فقیران باشد حاصل آنرا اول بعمارت آن صرف کنند اگرچه واقف آنرا
شرط نکرده باشد تا وقف بحال خود ماند تا آنچه بود بحاصل وقف از آن زیاده نکنند کذا فی
جامع الرموز مسئله اگر بر شخصی معین وقف کرد وگفت بعد از وی برای فقیران باشد
تعمیر آن از مال آن شخص باشد واگر وی تعمیر نکند یا فقیر باشد قاضی آن وقف را اجاره دهد
وباجرت آن تعمیر نماید بعد از آن وقف را بمصرف آن رد کند مسئله آنچه از وقف شکسته
باشد چون چوب وخشت بعمارت آن خرج کند یا برای عمارت آن بوقت حاجت نگاهدارد
واگر صالح عمارت ندارد فروخته بهای آن بعمارت وقف صرف نماید وجایز نیست که
آنرا درمیان مصارف قسمت کنند ❊ فقط ❊

خاتمة الطبع الحمد لله علی احسانه که کتاب لاجواب الموسوم بشرح وقایهٔ فارسی
معه ملتقی الابحر مطابق نسخهٔ مصححهٔ مطبوعهٔ فخر المطابع که ثبت علماء ممیز
علماء عصر حسن الطبع پذیرفته بود موافق خواهش دلی خواهان
قلبی باهتمام من بیجد الا محمد مرتضی خان مهتمم مطبع
مرتضوی دهلی واقع کوچه چیلان سادات
جمادی الاول سنه ۱۲۸۳ هجری
طبع یافت

۱۹۴

فہرست کتاب شرح وقایہ فارسی جلد اول فہرست ملتقی الابحر جلد اول

واضح باد کہ فہرست شرح وقایہ وملتقی الابحر متفق ست چراکہ در صفحہ کہ مسائل شرح وقایہ ست مطابق آن مسائل برحاشیہ ملتقی الابحر وشاید کہ از سہو کاتب چند جا پس وپیش شدہ باشد حاجت فہرست علیحدہ ندارد